

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعات ایران شناسی

(مطالعات میان رشته‌ای، علمی - تخصصی)

سال ششم | شماره نوزدهم | زمستان ۱۳۹۹

شماره استاندارد بین‌المللی: ۲۴۷۶-۲۹۸۹

صاحب امتیاز: بنیاد ایران‌شناسی

مدیر مسئول: دکتر محمد بهرام‌زاده

سر دبیر: دکتر حکمت‌اله ملاصالحی

مدیر داخلی: دکتر مسعود دادبخش

هیئت تحریریه

دکتر مه‌ری باقری	استاد دانشگاه تبریز
دکتر ناصر تکمیل همایون	استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر محمود جعفری دهقی	استاد دانشگاه تهران
دکتر زهره زرشناس	استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر فتح‌الله مجتبابی	استاد دانشگاه تهران
دکتر حکمت‌اله ملاصالحی	استاد دانشگاه تهران
دکتر محمد بهرام‌زاده	معاون پژوهشی و عضو هیئت علمی بنیاد ایران‌شناسی
دکتر محمود طاووسی	استاد دانشگاه تربیت مدرس

ویراستار: زهره دولتی

مترجم: دکتر رویا خوبی

صفحه‌آرا و حروفچین انگلیسی: مونیکا طوسی

چاپ و انتشار: بنیاد ایران‌شناسی

نشانی: تهران، خیابان شیخ بهایی جنوبی، خیابان ایران‌شناسی، معاونت پژوهشی، دفتر فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی

تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۶۰۸۹۲۵

دورنما: ۰۲۱ - ۸۸۶۰۸۹۲۲

رایانامه: Fasnameh@iranology.ir

شرایط پذیرش مقاله در فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی

مباحث تخصصی ایران‌شناسی و نیز مقالات مرتبط با فرهنگ و تمدن ایران از جمله موضوعاتی است که در فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی بدان پرداخته می‌شود. شرایط کلی پذیرش مقاله در این نشریه به شرح زیر است: مقاله باید نتیجه تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) بوده و در نشریه دیگری به چاپ نرسیده باشد.

پذیرش مقاله بر اساس تصمیم و نظر هیئت تحریریه مجله است و پس از داوری، صلاحیت چاپ آن اعلام خواهد شد.

مسئولیت مطالب مقاله بر عهده نویسنده (یا نویسندگان) آن است.

در صفحه نخست، نام و نشانی کامل، شماره تماس نویسنده، محل خدمت و رتبه علمی وی مشخص شود.

متن مقاله به ترتیب، شامل «عنوان»، «چکیده»، «کلیدواژگان»، «مقدمه»، «نتیجه‌گیری»، «فهرست منابع طبق راهنمای شیوه ارجاع» و «چکیده انگلیسی» تدوین شود.

مقاله بر روی کاغذ استاندارد A4 در محیط Word (2007) و با فونت B nazanin و قلم ۱۳، تهیه و ارسال شود. مقاله نباید از ۷ هزار واژه بیشتر شود.

توضیحات تصاویر و نمودارها به همراه منبع در زیر تصویر و توضیحات جدولها، به همراه منبع در بالای آنها آورده شود.

در صورت استفاده از واژگان غیرفارسی یا واژه‌هایی که تلفظ آنها برای خواننده مشکل است، آوانگاری و آوردن معادل فارسی آنها در پانویس از موارد ضروری است.

ارجاع منابع در این فصلنامه درون‌متنی و مطابق با شیوه ذیل است:

(نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار کتاب: شماره صفحه؛ مثال: (زرشناس، ۱۳۹۱: ۲۶).

در صورتی که کتاب چند جلد دارد، شماره جلد در منبع درون‌متنی بدین شکل خواهد بود (صفا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۶۵).

در تنظیم فهرست منابع نخست کتاب‌ها و سپس مقالات به ترتیب زیر خواهند آمد:

کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام. (سال نشر). نام کتاب. جلد. شماره چاپ. شهر محل نشر: ناشر. مثال: آل‌احمد، جلال. (۱۳۵۶). غرب‌زدگی. ج ۲. تهران: رواق.

مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام. (سال چاپ). «عنوان مقاله». نام نشریه. نام مترجم (در صورتی که مقاله ترجمه باشد). سال. شماره. صفحه آغازین مقاله و صفحه پایانی مقاله. مثال: سرکاراتی، بهمن. (۱۳۹۲).

«راه و روش شناخت ایران». فصلنامه ایران و اسلام. سال ۱. ش ۱. تابستان. صص ۲۰-۳۲.

فهرست مطالب

- ۵-۶ سرمقاله
حکمت‌اله ملاحی
- ۷-۲۴ نقش اقتصادی تجار و تجارت‌خانه‌های زرتشتیان در دوره قاجار
مسعود دادبخش؛ تهمینه رئیس‌السادات
- ۲۵-۴۱ جغرافیای تاریخی رودخانه‌های الوند و قره‌سو و نقش این دو رود در شکل‌گیری شهرهای
باستانی سرپل‌زهاب و کرمانشاه
ایرج رضائی
- ۴۳-۵۹ روابط بینامتنی سبک ادبیات فارسی و نگارگری در دوره تیموری بر اساس نظریه ژرار ژنت
چنور سیدی
- ۶۱-۸۰ رشته ایران‌شناسی، ماهیت، ضرورت و مبانی روش‌شناسی آن
منصور طرفداری
- ۸۱-۹۸ نقش کیابیان در بازسازی اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مناطق شرقی گیلان
سحر عبدالهی؛ سیدرسول موسوی حاجی؛ حسن هاشمی زرج‌آباد
- ۹۹-۱۲۲ ایزدبانوی هلیل‌رود و ریشه‌های تفکر هندسی و دستاوردهای آن در فرهنگ‌های باستانی
خاور نزدیک
آزیده مقدم
- ۱۲۳-۱۳۲ نوروز، هویت دینی و ملی ایرانیان
حکمت‌اله ملاحی
- ۱۳۳-۱۵۴ علل ورود و عقب‌نشینی نیروهای روس در جنگ جهانی اول در پشتکوه (ایلام)
علی نوراللهی
- ۱۵۵-۱۶۳ چکیده مقالات به انگلیسی

سرمقاله

نوزدهمین شماره فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی که اینک از محضر خوانندگان ارجمند و مخاطبان علاقمند به پژوهش‌های ایران‌شناسی می‌گذرد، شامل چند مقاله علمی - پژوهشی است که در ذیل اسامی نویسندگان (بر اساس تقدم نام خانوادگی) و عناوین موضوعی مقالات چنین است:

مقاله نخست به دستان توانای جناب آقای دکتر مسعود دادبخش و سرکار خانم دکتر تهمنه رئیس‌السادات با عنوان «نقش اقتصادی تجار و تجارت‌خانه‌های زرتشتیان در دوره قاجار»، به بررسی جایگاه تجاری تجار و تجارت‌خانه‌های زرتشتیان از اواسط دوره قاجار می‌پردازد و نقش آنها را در مناسبات سیاسی آن دوره مورد بررسی قرار می‌دهد. مقاله دوم با عنوان «جغرافیای تاریخی رودخانه‌های الوند و قره‌سو و نقش این دو رود در شکل‌گیری شهرهای باستانی سرپل‌زهاب و کرمانشاه»، ثمره سعی عالمانه جناب آقای دکتر ایرج رضائی به قدمت و دیرینگی دو شهر کهنسال سرپل‌زهاب و کرمانشاه پرداخته و نقش دو رود مهم الوند و قره‌سو در شکل‌گیری این دو شهر را واکاوی کرده است. مقاله سوم به دست توانای سرکار خانم چنور سیدی با عنوان «روابط بینامتنی سبک ادبیات فارسی و نگارگری در دوره تیموری بر اساس نظریه ژرار ژنت»، به رشته تحریر درآمده است. ایشان در این مقاله عالمانه کوشیده‌اند با بررسی سازه‌ها و عناصر مشترک در ادبیات و نگارگری دوره تیموری به روابط بینامتنی آثار ادبی و نگارگری این دوره بپردازند. مقاله چهارم به قلم توانای جناب آقای دکتر منصور طرفداری با عنوان «رشته ایران‌شناسی، ماهیت، ضرورت و مبانی روش‌شناسی آن» به بررسی دلایل ضرورت و اهداف ایران‌شناسی در زمینه مسائل مرتبط با فرهنگ و تمدن ایران می‌پردازد که مقاله در نوع خود بدیع و روشنگر است. مقاله پنجم ثمره سعی عالمانه سرکار خانم سحر عبدالهی و جناب آقایان دکتر سید رسول موسوی حاجی و دکتر حسن هاشمی زرج‌آباد با عنوان «نقش کبیان در بازسازی اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مناطق شرقی گیلان» به نگارش درآمده است. این مقاله می‌کوشد ضمن توصیف و تشریح شرایط اجتماعی و تحلیل کیفی مؤلفه‌های اقتصادی

دورهٔ کیابیان به بررسی عوامل مؤثر در رونق و شکوفایی اقتصادی حکومت آل‌کیا در گیلان و بحران‌های اقتصادی پس از فروپاشی این حکومت بپردازد. ششمین مقالهٔ این شماره را سرکار خانم دکتر آژیده مقدم با عنوان «ایزدبانوی هلیل‌رود و ریشه‌های تفکر هندسی و دستاوردهای آن در فرهنگ‌های باستانی خاور نزدیک» نگاشته‌اند. این مقاله با واکاوی نشانه‌های گل‌نبشته‌های تپهٔ کنار صندل جنوبی در جیرفت و خطوط ایلامی آغازین و زنجیره‌ای، ایران را به عنوان مبدع خط و بنیان‌گذار برخی دستاوردهای فرهنگی معرفی می‌کند. مقالهٔ هفتم این شماره حاصل نگارش این قلم با رویکرد فلسفی به آیین‌ها و مراسم نوروزی با عنوان «نوروز، هویت دینی و ملی ایرانیان» است. در مقالهٔ پایانی با عنوان «علل ورود و عقب‌نشینی نیروهای روس در جنگ جهانی اول در پشتکوه (ایلام)» جناب آقای دکتر علی نوراللهی با قلم توانای خود با شواهد محلی و تاریخ شفاهی به بررسی ابعاد تاریخی منطقهٔ پشتکوه و نقش عشایر در جلوگیری از ورود نیروهای اشغالگر روس به این منطقه پرداخته‌اند.

در پایان سپاسگزار همکاری‌های بی‌دریغ، بی‌منت و صمیمانهٔ تمامی دوستان، همکاران و نویسندگان در تدوین، تحریر، چاپ و انتشار مقبول و مطلوب این شماره چونان شماره‌های پیشین هستیم.

حکمت‌اله ملاصالحی

بنیاد ایران‌شناسی، زمستان ۱۳۹۹

نقش اقتصادی تجار و تجارت‌خانه‌های زرتشتیان در دوره قاجار

مسعود دادبخش^۱

تهمینه رئیس‌السادات^۲

چکیده

دوره قاجار به دلیل وقوع انقلاب مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی از منظر سیاسی و اجتماعی جزو دوره‌های مهم تاریخ ایران به شمار می‌رود. در سال‌های آغازین این حکومت، زرتشتیان از وضعیت معیشتی چندان مناسبی برخوردار نبودند. اما از اواسط عهد ناصری به دلیل ایجاد ارتباط با جامعه پرسیان هند نقش آنان در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی کشور پررنگ‌تر از پیش گردید که این اتفاق سرانجام منتج به نقش‌آفرینی آنان در حوادث مربوط به انقلاب مشروطه شد. این نوشتار بر آن است تا با تکیه بر منابع دست اول و با رویکردی توصیفی-تحلیلی، به بررسی نقش اقتصادی تجار و تجارت‌خانه‌های زرتشتیان در دوره قاجار بپردازد و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی آنها را در آن زمان واکاوی کند. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تجار و تجارت‌خانه‌های زرتشتیان از اواسط دوره قاجار، جایگاه تجاری خود را به تدریج بهبود بخشیدند و به مرور زمان افزون بر تجارت، فعالیت‌های خود را در زمینه صرافی و زمین‌داری نیز گسترش دادند. مجموع این عوامل باعث رشد تدریجی جایگاه سیاسی و اجتماعی آنان گردید.

کلید واژگان: دوره قاجار، انقلاب مشروطه، زرتشتیان ایران، تجار زرتشتی، تجارت‌خانه‌های

زرتشتیان، پرسیان هند.

۱. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام. مدرس دانشگاه علمی کاربردی. نویسنده مسئول.

dadbakhsh.masoud@gmail.com

۲. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام. مدرس دانشگاه فردوسی مشهد. ta.raecessadat@gmail.com

مقدمه

زرتشتیان ایران در دهه‌های آغازین حکومت قاجار از وضعیت معیشتی چندان مناسبی برخوردار نبودند. آنان در آن روزها غالباً تحت فشارهای شدید اجتماعی قرار داشتند و این امر موجب عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی ایشان شده بود. اما در سوی دیگر همکیشان آنان در هند (پارسیان) توانسته بودند با ایجاد ارتباط با حکومت انگلستان وضعیت خود را بهبود ببخشند و در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به پیشرفت‌های بزرگی دست پیدا کنند. این پیشرفت‌ها باعث شد تا آنان بیش از پیش متوجه وضعیت همکیشان خود در ایران شوند و به تلاش برای بهبود وضعیت آنان پردازند. پارسیان هند در دوره حکومت ناصرالدین شاه قاجار نمایندگانی را به ایران اعزام کردند و به تدریج توانستند ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه زرتشتیان ایران را دگرگون کنند. حضور این نمایندگان در ایران و گسترش روابط تجاری آنان با بنادر جنوبی کشور به مرور زمان باعث رونق گرفتن تجارت در میان برخی از زرتشتیان ایران شد و تجارت‌خانه‌هایی را در شهرهای مختلف کشور تأسیس کردند. تجارت‌خانه‌های زرتشتیان در این دوره نقش بسیار مهمی را در حیات اقتصادی جامعه ایران ایفا کردند و این امر موجب شد تا تجار برجسته این تجارت‌خانه‌ها در فعالیتهای سیاسی دوره قاجار و همچنین حوادث مشروطه نیز تأثیر قابل توجهی از خود بر جای گذارند. هدف پژوهش حاضر بررسی نقش اقتصادی این تجارت‌خانه‌ها در حوادث دوره قاجار است، در این پژوهش با تکیه بر مکتوبات و اسناد موجود، به واکاوی میزان تأثیرگذاری تجارت‌خانه‌های زرتشتی در مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران در دوره قاجار پرداخته شده است.

پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهشگران گوناگونی به بررسی وضعیت تجارت‌خانه‌های زرتشتی در دوره قاجار پرداخته‌اند. جلیل نائیبان و جواد علیپور سیلاب در مقاله «تجارت‌خانه‌های زرتشتیان در دوره قاجار» به بررسی تجارت‌خانه‌های مهم زرتشتی در دوره قاجار پرداخته‌اند (۱۳۹۰). مژگان حاجی اکبری نیز مقاله‌ای با عنوان «واکاوی نقش زرتشتیان در اقتصاد دوره قاجار با تأکید بر تجارت‌خانه‌های زرتشتی» به رشته تحریر آورده است (۱۳۹۴). مقالات علی‌اکبر تشکری بافق با عنوان‌های «نهاد صرافی و کارکرد تجارت‌خانه جمشیدیان در دوره قاجار» (۱۳۸۹ الف) و «درآمدی بر شرایط اجتماعی و اقتصادی زرتشتیان یزد در دوره قاجاریه (۱۲۱۰-۱۳۴۴ ه.ق)» (۱۳۸۹ ب) و مقاله

محمدعلی علیزاده با عنوان «نقش اقتصادی، سیاسی جامعه زرتشتیان ایران در تحولات دوران مشروطه تا پهلوی اول» (۱۳۸۵) نیز از این دست مقالات هستند. غالب این پژوهش‌ها حاوی اطلاعات سودمند و مفیدی درباره اوضاع اقتصادی و فعالیت‌های تجارت‌خانه‌های زرتشتیان در دوره قاجار می‌باشند. اما بیشتر بر تجارت‌خانه‌ها و رجال سرشناس زرتشتی تکیه دارند و به تجار و تجارت‌خانه‌های کوچکتر زرتشتی کمتر اهمیت داده‌اند. از سوی دیگر منابع مطالعاتی آنان، به ویژه در پژوهش مژگان حاجی اکبری، محدود بوده است و بیشتر به بررسی منابع شناخته شده در این حوزه پرداخته‌اند. در پژوهش حاضر تلاش شده است تا وضعیت اقتصادی و تجاری زرتشتیان در این دوره از زوایای جدیدتر بررسی شود. افزون بر آن موارد، کتاب‌هایی نیز وجود دارند که در بخش‌هایی از آنها به وضعیت اقتصادی زرتشتیان ایران و تجارت‌خانه‌های آنان پرداخته شده است.^۱ هرچند که هیچ کدام از آنها به طور کامل و از زوایای مختلف وضعیت تجارت‌خانه‌های زرتشتی را در این دوره ارزیابی نکرده‌اند.

۱. جامعه پارسیان هند و ایجاد ارتباط با زرتشتیان ایران

به طور کلی تا دوره حکومت ناصرالدین شاه و حضور نمایندگان جامعه پارسیان هند در ایران، وضعیت زرتشتیان ایران نامطلوب بود. با وجود آنکه یزد به تدریج به مهم‌ترین شهر تجاری ایران و مرکز مبادلات تجاری مابین شهرهای خراسان، بغداد و ایروان با جنوب هندوستان تبدیل شده بود، زرتشتیان این شهر از شرایط اجتماعی و اقتصادی مناسبی برخوردار نبودند. آنان بیشتر به کشاورزی، پخت شیرینی، نان قندی و نم‌دبافی می‌پرداختند. هرچند که به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص شهر یزد، کشاورزی آنان نیز رونق چندانی نداشت (پاتینجر، ۱۳۸۴: ۳۱۰-۳۱۱؛ فلاندن، ۲۵۳۶: ۱۷۱، ۲۳۱؛ دروویل، ۱۳۶۷: ۳۳۰-۳۳۱؛ اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۱۴). در آن روزها وضعیت اقتصادی و اجتماعی جامعه پارسیان هند کاملاً متفاوت از زرتشتیان ایران بود. چهل هزار نفر از آنان در بمبئی ساکن بودند و به قدری به کسب و کار و تجارت اهمیت می‌دادند

۱. در این زمینه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ترابی فارسانی، سهیلا. (۱۳۸۴). *تجار، مشروطیت و دولت مدرن*. تهران: نشر تاریخ ایران.
اشیدری، جهانگیر. (۱۳۵۵). *تاریخ پهلوی و زرتشتیان*. تهران: انتشارات ماهنامه هوخ.
امینی، تورج. (۱۳۸۰). *اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران*. تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
شهمردان، رشید. (۱۳۶۳). *تاریخ زرتشتیان، فرزندان زرتشتیان*. تهران: نشر فروهر.
نمیرانیان، کنایون. (۱۳۸۶). *زرتشتیان ایران پس از اسلام تا امروز*. تهران: مرکز کرمان‌شناسی.

که به یهودیان هندوستان معروف شده بودند و واژه پارسی برای مردم هند معنی «کسب و کار» را تداعی می‌کرد (ماساهارو، ۱۳۷۳: ۳۷-۳۸؛ شورش هندوستان، ۱۳۷۲: ۱۳۱-۱۳۲). شماری از پارسیان بمبئی که از راه دلالتی تجاری میان هند، اروپا و آمریکا درآمد هنگفتی به دست آورده بودند، اقدام به تأسیس تجارت‌خانه‌ها و کارخانجات نساجی (پورداد، ۱۹۲۵ م: ۲۳) و بخش دیگری از آنان نیز در ادارات انگلیس و قشون انگلیسی بمبئی به رده‌های بالایی دست پیدا کرده بودند (هینل، ۱۳۸۶: ۱۶؛ دستمالچی، ۱۳۸۳: ۳۰).

رشد روز افزون جامعه پارسیان هند باعث شد تا فعالیت‌های نوع‌دوستانه در میان آنان افزایش پیدا کند و به تدریج متوجه وضعیت اجتماعی و سیاسی همکیشان خود در ایران شوند. پارسیان با حمایت دولت انگلستان از سال ۱۸۵۴ م / ۱۲۷۱ هـ.ق نمایندگانی را به دربار ناصرالدین‌شاه قاجار اعزام کردند که نخستین و تأثیرگذارترین آنان مانکجی لیمجی هاتریا بود. وی تابعیت انگلیسی داشت و در روزگاری که زرتشتیان ایرانی در موقعیت چندان مناسبی زندگی نمی‌کردند، با عزت و احترام و تحت حمایت دولت انگلستان در ایران تردد می‌کرد (بنجامین، ۱۳۶۹: ۲۶۹).

مانکجی خدمات و اصلاحات گسترده‌ای را در میان جامعه زرتشتیان ایران پایه‌گذاری کرد؛ اما بی‌تردید بزرگترین خدمت وی جلب رضایت ناصرالدین شاه قاجار برای صدور فرمان لغو جزیه در سال ۱۲۹۹ هـ.ق بود. این فرمان بار اقتصادی بزرگی را از شانه زرتشتیان ایران برداشت و زمینه را برای بهبود وضعیت معیشتی آنان مهیا کرد (اشیدری، ۱۳۵۵: ۴۳۱-۴۳۳).

آن طور که مشخص است در دوران حضور مانکجی و با حمایت‌های جامعه پارسیان هند از زرتشتیان ایران به تدریج و از اواسط دوره ناصری تعداد زیادی از آنان به تجارت و داد و ستد گرایش پیدا کردند و وضعیت اقتصادی جامعه زرتشتیان ایران روند رو به رشدی پیدا کرد. هرچند که ساختار این جامعه تا حدودی شبیه به جامعه هند شده بود. بخشی از زرتشتیان شهرهای ایران از وضعیت مالی بسیار خوبی برخوردار بودند، اما از سوی دیگر بیشتر افراد این جامعه همچنان به کشاورزی می‌پرداختند و در فقر و ناآگاهی به سر می‌بردند.

۲. تجار و تجارت‌خانه‌های مهم زرتشتیان

از اواخر سده نوزدهم میلادی و در دوران حکومت ناصرالدین شاه قاجار، تجارت به یکی از شغل‌های مهم کشور تبدیل شد و تجار در بالاترین سطوح اقتصادی و اجتماعی جامعه قرار گرفتند. آنان به غیر از تجارت، از راه وام دادن به مردم کسب درآمد و برای جذب سرمایه بهره سالانه‌ای

در حدود ده تا دوازده درصد پرداخت می‌کردند که بسیار بیشتر از مبلغی بود که بانک شاهنشاهی به سپرده‌های سپرده‌گذاران پرداخت می‌کرد^۱ (محبوبی اردکانی، ۲۵۳۷، ج ۲: ۷۶). همچنین بسیاری از تجار و تجارت‌خانه‌ها، افزون بر صرافی به تجارت خارجی و تولید مواد خام برای صادرات نیز مشغول بودند (اشرف، ۱۳۵۹: ۷۷). این تجارت‌خانه‌ها علی‌رغم کسب درآمد هنگفت، هیچ مالیاتی به غیر از عوارض گمرکی به دولت نمی‌پرداختند و در مواقعی که خزانه دولت خالی می‌شد، مبلغی به اختیار خود به خزانه واریز می‌کردند (روش‌شوار، ۱۳۷۸: ۱۵۰، ۱۵۵-۱۵۶). این موارد به تدریج باعث شد که اهالی این حرفه به یکی از بالاترین مراتب اجتماعی کشور دست پیدا کنند و به نوعی تبدیل به نخستین بانکداران خصوصی کشور شوند.

با رشد داد و ستد تجاری به دلیل مشکلات و خطراتی که در زمینه حمل و نقل پول نقد وجود داشت و کاهش ارزش اسکناس‌های بانک شاهی در شهرهای دیگر، به تدریج مبادلات با برات و حواله‌جات رونق پیدا کرد (تشکری بافقی، ۱۳۸۹ الف: ۳) و این اتفاق باعث رشد روز افزون جایگاه تجار و تجارت‌خانه‌های آنان شد.

در همین دوران با حمایت‌های پارسیان هند از زرتشتیان ایران، تجارت جنوب ایران با هند گسترش پیدا کرد و یزد تبدیل به یکی از گذرگاه‌های اقتصادی ایران و پل ارتباطی و تجاری جنوب و سواحل خلیج فارس با دیگر مناطق تجاری ایران گردید (عیسوی، ۱۳۶۲: ۹۶، ۱۰۵). به دلیل آنکه تجار زرتشتی در سال‌های آغازین نسبت به مسلمانان از موانع شرعی کمتری برخوردار بودند و از طرف بازرگانان پارسی هند حمایت می‌شدند، به تدریج توانستند نقش پررنگ‌تر و مؤثرتری را در اقتصاد ایران ایفا کنند. برخی از تجار زرتشتی این شهر با گسترش ارتباطات فرهنگی و اقتصادی با همکیشان خود در بمبئی، جایگاه خود را به شدت ارتقا بخشیدند و تبدیل به قطب اقتصادی منطقه شدند.

زرتشتیان در کرمان و شیراز نیز، به فعالیت‌های اقتصادی می‌پرداختند. کاروان‌های تجاری که وارد کرمان می‌شدند از شهر یزد نیز عبور و در کاروانسراهای آن اطراق می‌کردند (خانیکف، ۱۳۷۵: ۲۱۱) که این امر باعث رشد جایگاه اقتصادی این شهرهای زرتشتی‌نشین گردید.

تجار زرتشتی شهر به تدریج با وجود تمامی محدودیت‌ها، به تولید و صادرات منسوجات پشمی اقدام کردند. از سوی دیگر زرتشتیان در شیراز نیز بیشتر در زمینه فروش منسوجات، یزد و

۱. بانک شاهنشاهی برای سپرده‌های بدون قید مدت دو و نیم درصد، برای سپرده‌های شش ماهه چهار درصد و برای سپرده‌های یک ساله سالانه شش درصد بهره پرداخت می‌کرد.

کرمان (روزنامه حبل‌المتین، ۱۳۴۴ ه.ق: ۱۳-۱۴)، تجارت اسلحه (وقایع‌الافتاقیه، ۱۳۸۳: ۵۵۳-۵۵۲) و صدور پوست فعال بودند (ساکما، شناسه سند: ۸۷۳۵/۲۴۰).

مؤسسات تجاری جمشیدیان و جهانیان از اواسط دوره ناصری توانستند از مرحله صرافیکاری وارد بانکداری شوند و به نوعی بانکداری خصوصی را در ایران پایه‌گذاری کنند. این مؤسسات تجاری به لحاظ ممنوعیت‌هایی که در دین اسلام در مورد فرع و سود پول وجود دارد، از آزادی‌های بیشتری برخوردار بودند. هرچند که گاه تعصبات دینی متداول در دوره قاجار فعالیت آنها را تحت‌الشعاع قرار می‌داد (ترابی‌فارسانی، ۱۳۸۴: ۷۸-۷۹). در این دوران یکی از مهم‌ترین کالاهای وارداتی به ایران منسوجات بود. در سال‌های پس از مشروطه، انگلستان و هند بیش از نیمی از پارچه‌های وارده به ایران را تأمین می‌کردند که بیش از دو سوم آنها از راه بنادر خلیج فارس وارد ایران می‌شد (جمالزاده، ۱۳۳۵ ه.ق: ۱۱-۱۳).

از سوی دیگر در سال‌های پس از مشروطه، مهم‌ترین کالای صادراتی ایران، پنبه بود که انحصار آن در اختیار روس‌ها قرار داشت (همان: ۱۶-۱۸). روسیه این وظیفه را از سال‌های پایانی قرن ۱۹ میلادی در کرمان و رفسنجان به طور کامل بر عهده زرتشتیان و نمایندگی تجارتخانه تومانیانس قرار داد (سایکس، ۱۳۳۶: ۲۱۴). همچنین تجارتخانه جهانیان نیز فعالیت خود را بر پایه صدور پنبه از یزد آغاز کرد (اشرف، ۱۳۵۹: ۷۸). از کالاهای صادراتی مهم دیگر ایرانیان در آن زمان، قالی‌های پشمی کرمان، یزد، کاشان و تبریز، قالیچه‌های پنبه‌ای و شال‌های ممتاز از کرمان بودند (جمالزاده، ۱۳۳۵ ه.ق: ۲۰، ۳۰، ۳۳، ۴۰، ۷۸ و ۸۱) که تولیدکنندگان و تجار زرتشتی در زمینه تولید و صدور آنان فعالیت می‌کردند. همچنین شهر یزد نیز به کارگاه‌های متعدد نخ‌ریسی، حریربافی، شیرینی‌پزی و غیره شهره بود (جمالزاده، ۱۳۳۵ ه.ق: ۸۱).

۱.۲. تجارتخانه جمشیدیان

ارباب جمشید جمشیدیان متولد ۱۲۶۷ ه.ق / ۱۸۵۰ م، فرزند بهمن زرتشتی و از بازرگانان یزدی، بنیان‌گذار تجارتخانه جمشیدیان بود (بامداد، ۱۳۸۴: ۲۱۶). وی در اواسط دوره قاجار و زمان مشروطه، به واسطه موقعیت اقتصادی خود، توانست به جایگاه اجتماعی رفیعی در میان دولتمردان ایرانی دست پیدا کند. ارباب جمشید کودکی خود را با بزازی و فروش منسوجات و کارگری در تجارتخانه رستم مهربان آغاز کرد. به تدریج به درستی و امانت‌داری شهره شد و توانست مسئولیت شعبه تهران

تجارتخانه وی را برعهده بگیرد و پس از هفت سال حجره‌ای در سرای مشیر خلوت بازار برای خود تهیه کرد و از حدود سال ۱۲۶۵ ه.ش اقدام به صرافی نمود (اشیدری، ۱۳۵۵: ۳۷۸؛ شهرمان، ۱۳۶۳: ۴۳۳).

ارباب جمشید به تدریج بنگاه تجاری خود را بر اساس فعالیت در حوزه‌های تجاری و ملکی گسترش داد و آن را در سال ۱۳۱۲ ه.ق / ۱۸۹۴ م، «تجارتخانه جمشیدیان» نامید. وی به دلیل ارتباط نزدیک با دربار، به تدریج امور حمل و نقل کالا در شهرهای تهران، قم، کاشان، اصفهان و جنوب کشور را برعهده گرفت (ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۷۵). مؤسسه وی به مرور، نمایندگی‌ها یا شعبه‌هایی را در مناطق مختلف کشور از جمله گیلان، مازندران، قزوین، همدان، آستارا، آذربایجان، کرمانشاه، اصفهان، بوشهر، بندرعباس، تأسیس نمود و دفاتر بازرگانی در بغداد، بصره، کلکته، پاریس، لندن، استانبول، لهستان، گرجستان، آلمان، چین، آمریکا، برزیل، ژاپن و مصر افتتاح کرد (زارع، [بی‌تا]، ج ۲: ۱۲۶-۱۲۷ و ۲۵۰؛ امینی، ۱۳۸۰: ۹۲).

تجارتخانه جمشیدیان از راه واسطه‌گری برای خرید منصب «حکومت بنادر جنوب و فارس» و خرید عواید گمرکات تبریز، کرمان، یزد، بوشهر به اعتبار و درآمد هنگفتی دست پیدا کرد (زارع، [بی‌تا]، ج ۲: ۱۲۰، ۱۲۷-۱۳۰). از سوی دیگر این تجارتخانه بخشی از سرمایه خود را در زمینه کشاورزی، خرید و فروش، اجاره املاک و زمین هزینه کرد و از این راه درآمد و اعتبار زیادی کسب کرد^۱ (عیسوی، ۱۳۶۲: ۶۸؛ زارع، [بی‌تا]، ج ۲: ۱۶۰؛ ستوده، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۱۴-۳۱۵؛ نامه‌های یوسف مغیث السلطنه، ۱۳۹۰: ۱۱۰).

در دوره حکومت مظفرالدین شاه، جایگاه ارباب جمشید به دلیل معاملات گسترده با دولت و اشراف بیش از پیش رشد پیدا کرد (عیسوی، ۱۳۶۲: ۶۸) و لقب رئیس‌التجاری کل زرتشتیان ممالک محروسه به او داده شد (اشیدری، ۱۳۵۵: ۳۷۸). وی حتی در مواقعی که خزانه دولت خالی می‌شد از محل ذخیره پول‌ها و طلاهای شاه، بدهی‌ها و حواله‌های معوق را پرداخت می‌کرد (بهرامی، ۱۳۶۳: ۶۱-۶۲). در آن زمان و در سال‌های نزدیک به مشروطه تجارتخانه جمشیدیان در زمینه خرید و فروش، حمل و نقل اسلحه و فشنگ میان شهرهای تهران، شیراز و بوشهر نیز فعالیت می‌کرد (نامه‌های یوسف مغیث السلطنه، ۱۳۹۰: ۴۴).

ارباب جمشید گاه برای پیشبرد اهداف سیاسی و اجتماعی و مختومه کردن پرونده‌های قضایی خود به پرداخت رشوه‌های کلان و حق‌السکوت متوسل می‌شد^۲ (ملک‌المورخین، ۱۳۸۵، ج ۲: ۵۷۵).

۱. بخش زیادی از اراضی امیرآباد، تجریش، سعدآباد، پارک اتابک، شریف‌آباد قم، ورامین، بخش‌هایی در آمل، محمودآباد و... از زمین‌های خریداری شده تجارتخانه جمشیدیان بود.

۲. عبدالحسین سپهر درباره ارتباط نامشروع ارباب جمشید با دختر ناصرالدین شاه و همسر غلامعلی خان عزیزالسلطان ملیجک ثانی این چنین می‌نویسد: «در عشر اول شوال، ارباب جمشید تاجر گبر در طهران با زن عزیزالسلطان که دختر شاه شهید بوده ساز مراوده می‌زد و او را به باغ خود آورد. علاءالدوله شب خبردار شده به خانه او می‌رود و او را گرفته به منزل خود می‌برد که صدمه‌اش بزند. شبانه بیست و پنج هزار تومان می‌دهد و خلاص می‌شود» (ملک‌المورخین، ۱۳۸۵، ج ۲: ۵۷۵).

در جریان تعیین نماینده برای زرتشتیان در نخستین مجلس شورای ملی نیز، نقش ارباب جمشید و رشوه‌های وی بسیار پررنگ بود. خود او در دوره نخست مجلس به عنوان نماینده زرتشتیان تعیین شد (بامداد، ۱۳۸۴: ۲۱۶؛ سفری، ۱۳۷۰: ۴۸۷).

مستشرق فرانسوی، هانری رنه دالمانی که در آن زمان با ارباب جمشید دیدار داشت، وی را فردی معتبر و صاحب نفوذ با ثروتی چند میلیون فرانکی معرفی کرده است (دالمانی، ۱۳۳۵، ج ۳: ۸۰۵). وی در مواقع لزوم به دولت مرکزی پول قرض می‌داد به طوری که تا تاریخ ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۰ ه.ق، میزان بدهی دولت ایران به تجارت‌خانه جمشیدیان بالغ بر ۴۰۰۰۰۰۰ قران (۴۰ هزار تومان) بود (عیسوی، ۱۳۶۲: ۱۵۵).

با تمام این اوصاف ارباب جمشید در سال ۱۳۳۴ ه.ق / ۱۹۱۳ م ورشکست شد. وی در حدود سیزده میلیون ریال به بانک استقراضی و دو میلیون ریال به بانک شاهی بدهی داشت و به دلیل ناتوانی در بازپرداخت آن، تجارت‌خانه‌هایش را بانک استقراضی روس مصادره کرد و فعالیت‌های اقتصادی‌اش از سوی دولت متوقف گردید^۱ (مصاحب، ۱۳۸۱، ج ۱، بخش ۲: ۷۴۸؛ جهانشاهی، ۱۳۳۸: ۱۰). در ورشکستگی وی عوامل مختلفی دخیل بودند، به احتمال زیاد علت اصلی و کلی آن فشار دولت‌های روس، انگلیس و کارشکنی‌های بانک‌های استقراضی و شاهنشاهی در ایران بود که تمایل چندانی به نقش‌آفرینی اقتصادی ارباب جمشید و سایر صرافان مشهور ایران نداشتند و از تلاش تجار زرتشتی و همراهی پارسیان هند برای تأسیس بانک ملی دلگیر بودند (جهانشاهی، ۱۳۳۸: ۱۰؛ شهردان، ۱۳۶۳: ۴۳۶-۴۳۷).

از سوی دیگر، برخی رؤسای ایلات و عشایر جنوب در سال‌های پس از انقلاب مشروطه از حکومت مرکزی تبعیت نمی‌کردند و بسیاری از راه‌های تجاری جنوبی را مسدود کرده بودند، از این رو، کالاهای انگلیسی و هندی دیرتر و گران‌تر از کالاهای کشورهای دیگر مانند روسیه به مرکز ایران می‌رسیدند (ویلسن، ۱۳۴۷: ۸۶). این امر موجب شد تا تجار زرتشتی به عنوان واسطه‌های تجاری کالاهای هندی و انگلیسی بنادر جنوبی متضرر شوند.^۲

۱. ارباب جمشید در برابر بدهی خود اموال و زمین‌های زیادی را نزد بانک استقراضی گرو گذاشته بود. اما به بهانه مشکلات شدید مالی از پرداخت بدهی‌های خود سرباز می‌زد. کمره‌ای در خاطرات خود می‌نویسد که روس‌ها با پرداخت وجهی به وثوق‌الدوله قرض ارباب جمشید و مسئولیت وصولش را به گردن دولت انداختند (کمره‌ای، ۱۳۸۲، ج ۱: ۵۸۶). اما در نوشته‌های روزنامه‌چهره‌نما، بیان شده است که دولت نیز از این اتفاق چندان باخبر نبوده و بانک استقراضی روس خودسرانه اقدام به مصادره اموال و املاک تجارت‌خانه جمشیدیان در ولایات مختلف نمود (چهره‌نما، ۱۳۳۵ ه.ق: ۹-۱۱). هرچند که باور بی‌خبری دولت از این موضوع با توجه به مصادره گسترده اموال ارباب جمشید که نیاز به قوه اجرائی گسترده دارد کمی مشکل است.

۲. در نامه‌ای که کیخسرو شاه بهرام، از افراد شاغل در تجارت‌خانه جمشیدیان در شوال ۱۳۲۸ مصادف با اکتبر ۱۹۱۰ نوشته،

ارباب جمشید برای آنکه به طور کامل اموال خود را از دست ندهد فاضل نظری، وکیل مشهور دادگستری را به عنوان وکیل خود انتخاب و با پرداخت رشوه‌های کلان به قضات و مراجع متنفذ اعلام ورشکستگی کرد (صفایی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۶۴۴). وی در آن هنگام به دنبال وصول طلب‌های خود بود تا بتواند با پول آن، بخشی از بدهی‌هایش را پرداخت کند (ساکما، شناسه اسناد: ۲۹۸/۸۴۷ و ۲۴۰/۶۷۵). این روند تا یازدهم دی ماه ۱۳۰۲ ادامه پیدا کرد. در این تاریخ معاضدالسلطنه (ابوالحسن پیرنیا) وزیر عدلیه وقت، دستور به رسیدگی مجدد پرونده وی داد و پس از تحقیقات حکم بازداشت ارباب جمشید و وکیلش را صادر کرد (صفایی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۶۴۵-۶۴۴). ارباب جمشید پس از مدتی از زندان آزاد شد، اما هیچ‌گاه نتوانست موقعیت سابق خود را به دست آورد و سرانجام در ۱۶ دی ماه ۱۳۱۱ ه.ش درگذشت (شهمردان، ۱۳۶۳: ۴۴۵).

۲.۲. تجارت‌خانه جهانیان

خسرو شاه جهان و برادرانش پرویز، گودرز، رستم و بهرام، تجارت‌خانه جهان یا جهانیان در سال ۱۳۱۲ ه.ق / ۱۸۹۴ م را با هدف انجام فعالیت‌های تجاری در شهر یزد تأسیس کرد. این شرکت، نخست در کار صدور پنبه بود و سپس وارد امور صرافی گردید. مرکز این مؤسسه، در شهر یزد بود اما در شهرهای دیگری چون تهران، اصفهان، کرمان، شیراز و بندرعباس نیز فعالیت و در بمبئی و لندن نمایندگی داشت. این تجارت‌خانه در زمینه‌های مختلفی همچون قبول سپرده و وجوه نقدی اشخاص در مقابل بیجک صندوق (قبض عندالمطالبه)، خرید و فروش ارز، برات خارجی و وصول و ایصال مالیات‌ها به فعالیت می‌پرداخت. این تجارت‌خانه همچنین در صنعت مخابرات کشور نیز مشارکت و سرمایه‌گذاری داشت و از مؤسسان شرکت تلفن ایران به شمار می‌آمد (اشرف، ۱۳۵۹: ۷۸-۸۰؛ جهانشاهی، ۱۳۳۸: ۵۰-۵۱؛ مصاحب، ۱۳۸۱، ج ۱، بخش ۲: ۷۷۹).

تجارت‌خانه جهانیان در اراضی وسیع تحت مالکیت خود، به کاشت پنبه، تریاک، ابریشم و خشکبار می‌پرداخت و محصولات آن را صادر می‌نمود (اشرف، ۱۳۵۹: ۱۸۱). این تجارت‌خانه همچنین در زمینه تجارت اسلحه و واردات آن از سمت بوشهر فعالیت می‌کرد (ساکما، شناسه سند: ۲۹۳/۴۸۴۱) و مسئولیت وارد کردن گندم به تهران و فروش آن به دولت را نیز بر عهده داشت (همان: ۲۴/۷۸۳۲، ۲۴/۳۷۰۴؛ امینی، ۱۳۸۰: ۵۲۳-۵۲۵).

وضعیت ناامن تجاری در روزهای پس از مشروطه به خوبی مشخص و مشهود است. نویسنده نامه سعی کرده است که تمامی راه‌های تجاری آبی و خاکی و وضعیت امنیتی آنان را برای طرف پارسی مشخص کند و اطلاعاتی درباره طول مسیر، مدت زمان حدودی سفر و میزان امنیت هر کدام از راه‌ها به طرف مقابل ارائه دهد (اشیدری، ۱۳۶۰: ۴۳۱-۴۱۹).



به نظر می‌رسد که یکی از عوامل موفقیت تجارت‌خانه جهانیان، همکاری صمیمانه این پنج برادر بود که به نوعی حکومتی ملوک‌الطوایفی در زمینه تجارت برای خود ترتیب داده بودند و هر کدام از آنان مسئولیت تجارت‌خانه جهانیان را در یکی از شهرهای اصلی کشور بر عهده داشتند. اما مسئولیت کلی تجارت‌خانه و نظارت بر افعال همگی ایشان با خسرو شاه‌جهان برادر بزرگتر آنان بود.

تجارت‌خانه جهانیان که تبدیل به یکی از بنگاه‌های مهم تجاری کشور شده بود به تدریج دچار زوال و رکود اقتصادی گردید. فعالیت‌های گسترده بانکی این مؤسسه، رقابت صرافیه‌های بزرگ دیگر با آنان را تشدید کرده و از سوی دیگر حمایت برادران جهانیان از انقلاب مشروطه باعث شده بود که دربار و به ویژه شخص محمدعلی شاه نسبت به آنان نظر مساعدی نداشته باشد. مشارکت آنان در تأسیس بانک ملی و جذب سرمایه از پارسیان هند برای این امر نیز تهدیدی برای منافع بانک‌های شاهنشاهی و استقراری به شمار می‌آمد. این مسئله طبیعتاً مخالفت‌های حکومت‌های انگلستان و روسیه را با مؤسسه جهانیان در پی داشت و باعث درگیری‌های گسترده مالی میان بانک استقراری روس و این تجارت‌خانه در سال‌های بعد گردید. اما به نظر می‌رسد که ضربه اصلی را بر پیکره مؤسسه جهانیان ترور ارباب پرویز، رئیس شعبه یزد و فریدون خسرو اهرستانی، مسئول شعبه تهران این تجارت‌خانه زد. دلیل واقعی این ترورها هیچ‌گاه به طور دقیق مشخص نشده است، اما آن طور که به نظر می‌رسد هدف اصلی طراحان آنها، تضعیف شرکت جهانیان به دلیل وجود رقابت و درگیری‌های مالی بوده است.

پس از مرگ فریدون خسرو، خسرو شاه‌جهان برای دادخواهی نزد محمدعلی شاه رفت اما از طرف وی حمایتی نیافت به همین دلیل از سمت بوشهر به بمبئی سفر کرد تا از پارسیان آنجا یاری بگیرد. وقتی در آنجا نیز نتوانست حمایتی به دست آورد به لندن سفر کرد و در آنجا با دده بابی نوروزجی، نماینده مردم هندوستان در پارلمان انگلستان ملاقات نمود و وی را در جریان مبارزات مشروطه قرار داد و از وی درخواست حمایت و یاری کرد. هنگامی که احمد شاه قاجار به سلطنت رسید به زرتشتیان قول مساعد برای حمایت از جان و مال آنان داد و حتی بهرام شاه‌جهان را احضار نمود و مقدمات بازگشت خسرو شاه‌جهان را که در خارج از ایران ره به جایی نبرده بود فراهم کرد. با تمام این اوصاف این تجارت‌خانه دیگر نتوانست موقعیت اصلی خود را باز یابد و عاقبت به صورت موقت تعطیل شد و بانک‌های خارجی که فرصتی مناسب یافته بودند، با دادن اعتبار زیاد و قطع ناگهانی آن، فعالیت‌های شرکت را در ۱۳۳۰ ه.ق / ۱۲۹۱ ه.ش متوقف ساختند. هرچند که عامل تضعیف کامل این مؤسسه عمال حکومتی بودند، به طوری که در نامه‌نگاری‌های بهرام جهانیان با وزارت امور داخله در جمادی الثانی و جمادی الآخر ۱۳۳۱ مشخص می‌شود که مأموران حکومت برای وصول قبوض، دست

به تخریب گسترده تجارت‌خانه‌های جهانیان زدند به طوری که این تجارت‌خانه هیچ‌گاه به موقعیت سابق خود بازنگشت (ساکما، شناسه سند: ۲۴/۴۶۴۶؛ امینی، ۱۳۸۰: ۵۳۳-۵۳۱؛ مهر، ۱۳۴۸: ۲۰؛ جهانشاهی، ۱۳۳۸: ۱۲).

۳.۲. تجارت‌خانه (شرکت) پارسیان یگانگی

مؤسس این شرکت ارباب گیو شاهپور در ۱۲۵۵ ه.ش در شهر یزد به دنیا آمد. وی در حدود بیست سالگی عازم تهران شد و به تجارت در این شهر پرداخت. ارباب گیو با زبان‌های روسی و فرانسوی آشنایی داشت و از نخستین زرتشتیانی بود که باب بازرگانی به اروپا را به صورت مستقیم باز کرد. وی در ۱۳۲۸ ه.ق / ۱۲۸۹ ه.ش، شرکتش را با نام «شرکت یگانگی پارسیان» تأسیس کرد. ارباب گیو به دلیل شهرتی که به دلیل تجارت و فعالیت‌های اقتصادی به دست آورده بود از بدو تأسیس «انجمن زرتشتیان تهران» به عنوان یکی از اعضای آن انتخاب شد و تا پایان عمر این عنوان را در اختیار داشت (امینی، ۱۳۸۰: ۵۳۵).

تجارت‌خانه یگانگی در تهران و در سه شعبه به فعالیت می‌پرداخت. شعبه اصلی آن در دالان امین‌الملک بود، شعبه دوم جنب سبزه میدان و شعبه سوم تجارت‌خانه یگانگی در مقابل شمس‌العماره قرار داشت (روزنامه رعد، ۱۳۳۳ ه.ق: ۴). ارباب رستم در دوران ناامنی جنگ جهانی اول هر هفته یک گاری از بسته‌ها و نامه‌ها را از تهران به اصفهان ارسال می‌کرد و کالسکه‌هایی داشت که آنان را به مسافران و یا مأموران دولت کرایه می‌داد و به دلیل آنکه با نایب حسین کاشی (کسی که اختیار راه‌های قم تا کاشان را به دست گرفته بود) زد و بند مالی داشت، کسی به کالسکه‌های وی تعرض نمی‌کرد (بهرامی، ۱۳۶۳: ۳۲۸-۳۳۰). تجارت‌خانه یگانگی در این ایام در زمینه تجارت اسلحه نیز فعالیت داشت و از روسیه به ایران اسلحه وارد می‌کرد (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۲۹ ه.ق: ۲ و ۳). همچنین از مجموعه نامه‌نگاری‌های مابین شرکت یگانگی پارسیان، وزارت مالیه و خزانه‌داری کل در حد فاصل سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۶ ه.ق مشخص می‌شود که این تجارت‌خانه با همراهی شریک تجاریش ارباب گیو مقدار زیادی اسلحه و فشنگ از کشور آلمان خریداری کرده بودند و قصد وارد کردن این سلاح‌ها را به ایران داشتند. هرچند که به دلیل مشکلات و حواشی زیاد موفق به انجام این عمل نشدند^۱ (ساکما، شناسه سند: ۲۴/۵۵۰۲؛ امینی، ۱۳۸۰: ۵۳۴-۵۴۹).

۱. با توجه به اولتیماتوم روسیه به ایران درباره اخراج مورگان شوستر و عدم رعایت این اخطار از سمت ایران، روسیه اجازه عبور این اقلام را از خاک کشور خود نمی‌داد. از سوی دیگر همزمانی تقریبی این داد و ستد و درگیری مالی با جنگ جهانی اول نیز احتمالاً مزید بر علت شده است.

۴.۲. تجارت‌خانه ارباب کیخسرو رستم پاریسی

در باره شخصیت ارباب کیخسرو رستم^۱ اطلاعات چندان زیادی وجود ندارد. وی در کودکی تحت تعلیم مانکجی (نخستین نماینده جامعه پاریسیان هند در ایران) قرار داشت. به تدریج رو به تجارت آورد. در زمان مشروطه از حامیان آن به حساب می‌آمد و حتی در هنگام ورود ستارخان و باقرخان به تهران و در زمان تاجگذاری احمدشاه وی بخشی از هزینه‌های جشن و برگزاری مراسم را تقبل کرد (امینی، ۱۳۸۰: ۵۲۷). در رمضان سال ۱۳۲۸ هـ.ق شعبه ساری تجارت‌خانه وی مبلغ ۱۵۰۰ تومان به نظمی شهر قرض داد. هرچند که این اداره، قرض مزبور را تا سال بعد پرداخت نکرد و باعث نامه‌نگاری‌های زیاد ارباب کیخسرو رستم با وزارت مالیه برای وصول طلبش از این اداره دولتی گردید (ساکما، شناسه سند: ۲۴/۱۱۹۵).

آن طور که مشخص است با فشارهایی که بانک‌های خارجی، به ویژه بانک استقراضی روس به تجارت‌خانه‌های زرتشتی آوردند و به دلیل وابستگی‌های تجاری آنان به یکدیگر، یک به یک دچار مشکلات مالی و ورشکستگی گردیدند. ارباب رستم نیز وامی از بانک استقراضی دریافت کرده که در پرداخت اقساط خود دچار مشکل شده بود و به دلیل آنکه وی منزل مسکونی خود، به انضمام تمام ملحقات آن را به عنوان ضمانت در اختیار بانک مذکور قرار داده بود، در نامه‌ای که کنسولگری روسیه به اداره محاکمات وزارت امور خارجه در تاریخ ۵ ربیع الاول ۱۳۳۱ ارسال کرد، خواستار توقیف منزل و اموال ارباب شد (همان: ۳۶۰/۳۰۶۲). از سال ۱۳۲۹ هـ.ق به بعد، شکایت‌های داخلی و خارجی زیادی از وی مطرح شده بود، اما او توجه زیادی به این شکایات نداشت و مقر تجارت‌خانه خود را به مازندران و شمال ایران انتقال داده بود (همان: ۳۶۰/۲۹۱۳). در نامه‌ای محرمانه و فوری که قوام السلطنه (احمد قوام) وزیر مالیه وقت، به حکومت مازندران فرستاده است، درخواست می‌کند که اموال ارباب کیخسرو رستم در مازندران نیز توقیف شده و خود وی بازداشت و سریعاً برای رسیدگی به شکایات مطرح شده علیه او، به تهران فرستاده شود (همان: ۲۹۳/۵۸۱۸).

هرچند که از نامه‌ای که ارباب کیخسرو شاهرخ در ۱۴ جمادی الآخر ۱۳۳۱ هـ.ق به قوام السلطنه ارسال کرده است، مشخص می‌شود که با وساطت وی، توقیف ارباب کیخسرو رستم و اموال وی در آن تاریخ منتفی شده است (همان: ۲۴/۵۵۰۲).

۱. به دلیل تشابه نامی وی با ارباب کیخسرو شاهرخ، پژوهشگران برای استفاده از این اسناد گاه دچار اشتباه می‌شوند. به طور مثال در توصیفات و توضیحات مرکز اسناد ملی اکثر سندهایی که با نام ارباب کیخسرو وجود دارد، ارباب کیخسرو شاهرخ فرض شده است که در بسیاری از موارد این امر اشتباه است و سند مذکور مربوط به ارباب کیخسرو رستم می‌باشد. آن طور که به نظر می‌رسد برای نوشتن نام ارباب کیخسرو رستم غالباً از لقب وی یعنی پاریسی استفاده می‌شده و مقصود از ارباب کیخسرو پاریسی، ارباب کیخسرو رستم است.

روند درگیری‌ها و مشکلات مالی داخلی و خارجی تجارت‌خانه کیخسرو رستم در زمینه تجارت کتیرا و ذغال نیز تا سال ۱۳۳۳ ه.ق ادامه یافت (همان: ۲۹۱۳ / ۳۶۰ و ۴۶۴۴ / ۳۶۰) تا آنکه ضربه اصلی به این تجارت‌خانه از سوی کنسولگری انگلستان و به دلیل حمایت از تجار هندی طلبکار از کیخسرو پاریسی زده شد. در این تاریخ تجارت‌خانه ارباب کیخسرو رستم عملاً یک تجارت‌خانه ورشکسته به حساب می‌آمد و کنسولگری‌های انگلستان و روسیه بر سر بار کتیراهای وی با یکدیگر درگیر بودند. تاجری روسی به عوض طلبی که از ارباب کیخسرو رستم داشت حکم توقیف بار کتیراهای وی را در بندرعباس گرفت. این کتیراها با همکاری تجارت‌خانه جمشیدیان صادر می‌شد. با شکایت تجار هندی و اعتراض کنسولگری انگلستان مشخص شد که ارباب کیخسرو رستم بار کتیرای خود را از پیش و در سال ۱۳۳۰ ه.ق در ازای بدهی خود به فردی به نام علی اصغر خوئی واگذار کرده و وی نیز به عوض بخشی از بدهکاری خود این بار کتیرا را به تجار هندی مورد حمایت انگلستان داده بود. از این رو، تصمیم بر آن شد که کتیراها در همان بندرعباس به فروش رسد و وجهش به تجار هندی داده شود و تاجر روسی مجدداً به شکایت از ارباب کیخسرو رستم بپردازد و اموال دیگر او را مصادره کند (همان: ۱۵۶۴ / ۳۶۰ و ۲۹۱۳ / ۳۶۰).

این اتفاقات موجب شد تا ارباب کیخسرو رستم و تجارت‌خانه وی دیگر هیچگاه به جایگاه پیشین خود دست پیدا نکنند.

۵.۲. تجار و تجارت‌خانه‌های کوچکتر زرتشتی

در این دوران زرتشتیان دیگری نیز به داد و ستد و تأسیس تجارت‌خانه روی آورده بودند که در این ارتباط می‌توان به تجارت‌خانه‌های فرامرزیان، ارباب شهریار ساسانی و ارباب بهمن بهرام اشاره کرد. این تجارت‌خانه‌ها داد و ستد زیادی با شعبه‌های مختلف تجارت‌خانه جمشیدیان داشتند. در پی بحران‌های اقتصادی به وجود آمده به دلیل کودتای محمدعلی شاه و پس از آن درگیری‌های مالی مابین تجار زرتشتی و بانک‌های استقراضی و شاهنشاهی، این تجار و تجارت‌خانه‌ها دچار مشکلات شدیدی مالی شدند و برای رهایی از ورشکستگی، حوالجات و بروات چند صد هزار تومانی را به دوش شعبه‌های تجارت‌خانه جمشیدیان گذاشته و یکی دیگر از عوامل ورشکستگی این تجارت‌خانه را به وجود آوردند (شهمردان، ۱۳۶۳: ۴۳۵-۴۳۶).

درباره این تجارت‌خانه‌ها و بنیان آنها مطالب زیادی در اسناد و مکتوبات نیامده است و این امر نشان از آن دارد که گستردگی نفوذ و قدرت اقتصادی آنان مانند تجارت‌خانه‌های مشهور زرتشتی نبوده است.



ارباب بهمن بهرام فعالیت‌های اقتصادی خود را از سال ۱۲۸۷ ه‍.ش و با انجام تعمیر و تعویض تیرهای خطوط تلفن و حمل محمولات پستی از تهران به رشت و انزلی و از قزوین به همدان آغاز کرد. وی در جابه‌جایی محمولات و مال‌التجاره تجار زرتشتی مبلغ کمتری از آنان دریافت می‌نمود (امینی، ۱۳۸۰: ۵۷۷-۵۷۸). این امر باعث شهرت وی در میان زرتشتیان و رونق کار او گردید به طوری که از دوره ششم تا نهم به عنوان یکی از اعضای انجمن زرتشتیان تهران انتخاب شد (پوررستمی، ۱۳۸۷: ۱۵۵-۱۵۸).

ارباب بهمن هیچگاه نتوانست به جایگاه بالایی در میان تجار زرتشتی کشور دست یابد. وی به دلیل عدم رعایت بندهای قرارداد حمل‌گندم، جو و علیق چاپارخانه‌ها، بارها مجبور به پرداخت غرامت شد (ساکما، شناسه سند: ۲۴/۵۸۳۸ و ۲۴/۳۷۱۵). حتی بابت عدم پرداخت قیمت چند رأس اسب و یک درشکه (همان: ۱۵۳۵/۳۶۰) و عدم ارسال درست محموله‌های پستی (همان: ۲۹۸/۸۵۵۵۴) نیز از وی به دادگاه شکایت کردند.

تجارت‌خانه ساسانیان به ریاست ارباب شهریار ساسانی از دیگر تجارت‌خانه‌های زرتشتی دوره قاجار است. این تجارت‌خانه در منطقه مازندران فعالیت داشت و به تجارت با روسیه و ترکستان می‌پرداخت. شهریار ساسانی نیز مانند ارباب بهمن بهرام قراردادهایی را با دولت، در زمینه ایجاد راه‌های شوسه بسته بود، هرچند که وی نیز سرانجام مانند سایر تجار و تجارت‌خانه‌های زرتشتی به دلیل بی‌احتیاطی در انجام معاملات دچار ورشکستگی شد (امینی، ۱۳۸۰: ۵۰۲).

تجارت‌خانه دیگر زرتشتیان، تجارت‌خانه فرامریان نام داشت که به ریاست رشید خداداد پاریسی به فعالیت در حوزه‌های مختلف تجاری می‌پرداخت. این تجارت‌خانه از سال ۱۳۳۰ ه‍.ق دچار مشکلات مالی شد و سرانجام درگیری‌های مالی و حقوقی با بانک استقراضی روسیه آن را به ورشکستگی کشاند (ساکما، شناسه سند: ۳۶۰/۶۶، ۲۴۰/۹۴۳۱۹، ۲۴۰/۵۸۵، ۲۹۸/۱۳۰۵۸۵، ۲۹۸/۳۶۷۵۴).

۳. نقش اقتصادی تجار و تجارت‌خانه‌های زرتشتیان در حوادث مشروطه

آن طور که به نظر می‌رسد، زرتشتیان نیز مانند سایر مردم ایران شناخت مشخصی از مجلس و مشروطه نداشتند و تنها به امید برپایی حکومت مساوات و برابری و برای به دست آوردن حقوق ساده اجتماعی اقدام به حمایت از آن کردند. حمایت‌های آنان از مشروطه بیشتر در قالب کمک‌های اقتصادی و در پاره‌ای موارد، خرید و حمل و نقل اسلحه برای آزادی خواهان باقی ماند و فراتر از آن نرفت.

در جریان انقلاب مشروطه، ارباب جمشید شخصاً مبلغ بیست هزار تومان به مشروطه خواهان کمک کرد و توانست مبلغ ده هزار تومان نیز از سایر زرتشتیان برای آنان جمع‌آوری کند (مهر، ۱۳۴۸: ۸) از سوی دیگر بخشی از هزینه‌ی تحصن در سفارت‌های انگلستان و عثمانی را وی تأمین می‌کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲۰۹؛ ۱۱، ۱۳۵۹: ۴۵۱؛ امیرخیزی، ۱۳۳۹: ۴۷۹). به نظر می‌رسد که ارباب جمشید علاقه‌چندانی به دخالت مستقیم در مسئله مشروطه نداشت و ترجیح می‌داد که جایگاه بالای خود را نزد حکومت به طور کامل به خطر نیندازد و از این رو، حاضر به همراهی و مساعدت مالی به مشروطه خواهان در هنگام مهاجرت کبری به بهانه ترس از عین‌الدوله نبود (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۵۷، ج ۳: ۵۰۲-۵۰۳).

از سوی دیگر برخی از تجار زرتشتی نیز در آن زمان اسلحه‌هایی را که از انبار مهمات سرقت می‌شدند خریداری می‌کردند و در اختیار مشروطه خواهان قرار می‌دادند (مهر، ۱۳۴۸: ۱۰). همچنین کارمندان تجارت‌خانه‌های جهانیان و جمشیدیان که به داد و ستد با کشورهای خارجی می‌پرداختند، اسلحه و مهمات را در قالب کالاهای تجاری به ایران وارد می‌کردند و در تهران به دست مشروطه خواهان می‌رساندند (اشیدری، ۱۳۵۵: ۲۴۳). در سال‌های پس از پیروزی انقلاب مشروطه نیز روزنامه حبل‌المتین کلکته که از روزنامه‌های طرفدار مشروطه در ایران به شمار می‌آمد، رابطه نزدیکی را با تجار ایرانی مقیم هندوستان ایجاد کرده بود و خدابنده رستم تاجر ایرانی و وکیل شعبه هندوستان تجارت‌خانه جمشیدیان، از حامیان مالی آن به شمار می‌رفت (ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۲۴۵).

به نظر می‌رسد، نقش زرتشتیان در حوادث مربوط به انقلاب مشروطه در همین حد بوده است، که این امر با توجه به فشارهای اجتماعی و اقتصادی که بر روی آنان وجود داشت معقول و منطقی به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

آن‌طور که از بررسی‌های صورت‌گرفته برمی‌آید، حیات اجتماعی و سیاسی زرتشتیان ایران در دوره قاجار با قدرت اقتصادی آنان گره خورده بود. شماری از تجار زرتشتی که به تدریج توانسته بودند با حمایت‌های جامعه پاریسیان هند از جایگاه اقتصادی مناسبی بهره‌مند شوند، با تکیه بر همین جایگاه نفوذ خود را در ساختار سیاسی و اجتماعی کشور افزایش دادند. آنان در مسائل و حوادث سیاسی مانند انقلاب مشروطه به نقش آفرینی پرداختند، اما همواره در تلاش بودند تا با عدم

رویارویی مستقیم با حکومت مرکزی موقعیت و جایگاه سیاسی و اقتصادی خود را متزلزل نکنند. پس از پیروزی انقلاب مشروطه نیز، همچنان برخی از تجار زرتشتی با تکیه بر قدرت اقتصادی بالا و ارتباطات گسترده تجاری با پارسیان هند، توانستند نقش پررنگی را در مسائل اقتصادی و اجتماعی کشور ایفا کنند. تلاش برخی از آنان برای تأسیس بانک ملی، با وجود شکست پروژه به دلیل مسائل حاشیه‌ای، حکایت از نفوذ بالای این تجار در ساختار اقتصادی کشور در این دوران دارد. هرچند که دست آخر تجارت‌خانه‌های زرتشتی با وجود تمام ملاحظاتی که داشتند، درگیر مشکلات اقتصادی با بانک‌های استقراضی روس و شاهی انگلستان شدند و همین امر منجر به نابودی اکثریت آنان شد.

کتابنامه

- آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، شناسه اسناد: ۲۴۰/۸۷۳۵، ۲۴۰/۸۴۷، ۲۹۸/۷۸۳۲، ۲۴/۷۸۴۱، ۲۹۳/۴۸۴۱، ۲۴/۳۷۰۴، ۲۴/۴۶۴۶، ۲۴/۵۵۰۲، ۲۴/۱۱۹۵، ۲۴/۳۰۶۲، ۳۶۰/۲۹۱۳، ۳۶۰/۵۸۱۸، ۲۹۳/۴۶۴۴، ۳۶۰/۱۵۶۴، ۳۶۰/۶۷۵، ۲۴/۵۸۳۸، ۲۴/۳۷۱۵، ۲۴/۹۴۳۱۹، ۲۴۰/۱۵۳۵، ۳۶۰/۶۶، ۳۶۰/۹۴۳۱۹، ۲۹۸/۱۳۰۵۸۵، ۲۴۰/۳۶۷۵۴.
- آرشیو اسناد وزارت امور خارجه. (۱۳۲۹ ه.ق). شناسه سند: کارتن ۵۴. پرونده ۲۲. برگ ۲-۳.
- ا.ا. (۱۳۵۹). «مخارج تحصن در سفارت عثمانی». مجله آینده. سال ۶. ش ۵ و ۶. صص ۴۴۸-۴۵۴.
- اشرف، احمد. (۱۳۵۹). موانع تاریخ رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه. تهران: انتشارات زمینه.
- اشیدری، جهانگیر. (۱۳۵۵). تاریخ پهلوی و زرتشتیان. تهران: انتشارات ماهنامه هوخ.
- امیرخیزی، اسماعیل. (۱۳۳۹). قیام آذربایجان و ستارخان. تبریز: کتاب‌فروشی تهران.
- امینی، تورج. (۱۳۸۰). اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران. تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- اولیویه، گیوم آنتوان. (۱۳۷۱). سفرنامه اولیویه. ترجمه محمد طاهر میرزا. تصحیح غلامرضا وره‌رام. تهران: انتشارات اطلاعات.
- بامداد، مهدی. (۱۳۸۴). شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴. خلاصه‌نگاری زیر نظر ذبیح‌الله علیزاده شکوری. تهران: زوار.
- بنجامین، ساموئل گرین ویلر. (۱۳۶۹). ایران و ایرانیان (عصر ناصرالدین شاه). ترجمه محمدحسین کردبچه. تهران: انتشارات جاویدان.
- بهرامی، عبدالله. (۱۳۶۳). خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتا. تهران: انتشارات علمی.
- پاتینجر، هنری. (۱۳۸۴). سفرنامه پاتینجر (مسافرت سند و بلوچستان). ترجمه شاهپور گودرزی. تهران: کتاب‌فروشی دهخدا.

- پورداد، ابراهیم. (۱۹۲۵ م / ۱۲۹۵ یزدگردی). *ایران شاه*. بمبئی: انتشارات انجمن زرتشتیان بمبئی.
- پوررستمی، فرامرز. (۱۳۸۷). *انجمن زرتشتیان ایران*، یک سده تلاش و خدمت. تهران: انتشارات فروهر.
- ترابی‌فارسانی، سهیلا. (۱۳۸۴). *تجار، مشروطیت و دولت مدرن*. تهران: نشر تاریخ ایران.
- تشکری بافقی، علی‌اکبر. (۱۳۸۹ الف). «نهاد صرافی و کارکرد تجارت‌خانه جمشیدیان در دوره قاجار». *مجله تاریخ ایران*. سال ۳. ش ۱. صص ۱-۲۴.
- تشکری بافقی، علی‌اکبر. (۱۳۸۹ ب). «درآمدی بر شرایط اجتماعی و اقتصادی زرتشتیان یزد در دوران قاجاریه (۱۲۱۰-۱۳۴۴ ه.ق)». *فرهنگ*. ش ۵۶. صص ۱۷-۳۸.
- جمال‌زاده، محمدعلی. (۱۳۳۵ ه.ق). *گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران*. برلین: نشر کاوه.
- جهانشاهی، عبدالعلی. (۱۳۳۸). *تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران (۱۳۰۷-۱۳۳۷)*. تهران: چاپخانه بانک ملی ایران.
- حاجی‌اکبری، مزگان. (۱۳۹۴). «واکوی نقش زرتشتیان در اقتصاد دوره قاجاریه با تأکید بر تجارت‌خانه‌های زرتشتی». *تاریخ نو*. سال ۵. ش ۱۱. صص ۳-۲۸.
- خانیکف، نیکولای ولادیمیروویچ. (۱۳۷۵). *سفرنامه خانیکف*. ترجمه اقدس یغمایی و ابوالقاسم بی‌گناه. مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- دالمانی، هانری رنه. (۱۳۳۵). *از خراسان تا بختیاری*. ج ۳. ترجمه همایون فره‌وشی. تهران: امیرکبیر.
- دروویل، گاسپار. (۱۳۶۷). *سفر در ایران*. ترجمه منوچهر اعتماد مقدم. تهران: شباویز.
- دستمالچی، اصغر. (۱۳۸۳). *تاریخ روابط ایران و هند*. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- *روزنامه چهره‌نما*. (۱۳۳۵ ه.ق / ۱۹۱۷ م). سال ۱۴. ش ۳۹.
- *روزنامه حبل‌المتین*. (۱۳۴۴ ه.ق / ۱۹۲۵ م). سال ۳۳. ش ۲۳.
- *روزنامه رعد*. (۱۳۳۳ ه.ق / ۱۹۱۵ م). سال ۶. ش ۵۱.
- روش‌شوار، ژولین دو. (۱۳۷۸). *خاطرات سفر در ایران*. ترجمه مه‌ران توکلی. تهران: نشر نی.
- زارع، اردشیر. (بی‌تا). *خاطرات اردشیر زارع*. ج ۲. تهران: آرشو کتابخانه یگانگی.
- سایکس، سرپرسی. (۱۳۳۶). *سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران*. ترجمه حسین سعادت نوری. تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- ستوده، منوچهر. (۱۳۷۱). *جغرافیای تاریخی شمیران*. ج ۱. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات و تحقیقات.
- سفری، محمدعلی. (۱۳۷۰). *مشروطه‌سازان*. تهران: انتشارات علمی.
- شورش هندوستان. (۱۲۷۴ ه.ق / ۱۸۵۷ م). (۱۳۷۲). ترجمه اوانس ماسثیان. به کوشش صفاءالدین تبرائیان. تهران: انتشارات نیلوفر.
- شهردان، رشید. (۱۳۶۳). *تاریخ زرتشتیان، فرزندان زرتشتیان*. تهران: نشر فروهر.
- صفایی، ابراهیم. (۱۳۶۳). *رهبران مشروطه*. ج ۱. تهران: انتشارات جاویدان.
- علیزاده، محمدعلی. (۱۳۸۵). «نقش اقتصادی، سیاسی جامعه زرتشتیان ایران در تحولات دوران مشروطه تا پهلوی اول». *پژوهشنامه تاریخ*. سال ۲. ش ۵. صص ۸۳-۱۰۵.



- عیسوی، چارلز. (۱۳۶۲). *تاریخ اقتصادی ایران*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: انتشارات گستره.
- فلاندن، اوژن. (۲۵۳۶). *سفرنامه اوژن فلاندن*. ترجمه حسین نورصادقی. تهران: انتشارات اشراقی.
- کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۷۹). *مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کمره‌ای، محمد. (۱۳۸۲). *روزنامه خاطرات*. ج ۱. به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا. تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- ماسهارو، یوشیدا. (۱۳۷۳). *سفرنامه یوشیدا ماسهارو*. ترجمه هاشم رجب‌زاده. مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- محبوبی اردکانی، حسین. (۲۵۳۷). *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید*. ج ۲. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مصاحب، غلامحسین. (۱۳۸۱). *دایرةالمعارف فارسی مصاحب*. ج ۱. بخش ۲. تهران: انتشارات سهامی کتاب‌های جیبی.
- ملک‌المورخین، عبدالحسین سپهر. (۱۳۸۵). *مرآت الوقایع مظفری*. تصحیح عبدالحسین نوایی. ج ۲. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- مهر، فرهنگ. (۱۳۴۸). «مشروطیت ایران». *مجله هوخ*. سال ۲۰. ش ۳. صص ۳-۲۴.
- ناظم الاسلام کرمانی، محمد. (۱۳۵۷). *تاریخ بیداری ایرانیان*. به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. بخش اول. ج ۱. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ناظم الاسلام کرمانی، محمد. (۱۳۵۷). *تاریخ بیداری ایرانیان*. به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. بخش اول. ج ۲. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ناظم الاسلام کرمانی، محمد. (۱۳۵۷). *تاریخ بیداری ایرانیان*. به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. بخش اول. ج ۳. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- نامه‌های یوسف معیث السلطنه. (۱۳۹۰). به کوشش معصومه مافی. تهران: نشر تاریخ ایران.
- نائیبان، جلیل؛ علیپور سیلاب، جواد. (۱۳۹۰). «نقش زرتشتیان در مشروطیت ایران»، *فصلنامه تاریخ اسلام و ایران*. سال ۳. ش ۹. صص ۱۵۱-۱۷۷.
- نمیرانیان، کتایون. (۱۳۸۶). *زرتشتیان ایران پس از اسلام تا امروز*. تهران: مرکز کرمان‌شناسی.
- وقایع‌الافتقاهیه: مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از ۱۲۹۱-۱۳۲۲ هـ.ق. (۱۳۸۳). به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران: آسیم.
- ویلسن، آرنولد تالبوت. (۱۳۴۷). *سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران*. ترجمه و تلخیص حسین سعادت نوری. تهران: انتشارات وحید.
- هینل، ژهن. (۱۳۸۶). «پارسیان بمبئی- دولت بریتانیا». ترجمه رشید شهردان. *مجله فروهر*. سال ۴۲. ش ۴۲۵.

جغرافیای تاریخی رودخانه‌های الوند و قره‌سو و نقش این دو رود در شکل‌گیری شهرهای باستانی سرپل‌زهاب و کرمانشاه

ایرج رضائی^۱

چکیده

با توجه به قدمت و دیرینگی دو شهر کهنسال سرپل‌زهاب (حلوان قدیم) و کرمانشاه (قرماسین / قرمیسین در متون عربی اوایل دوران اسلامی)، می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری و پایایی دو شهر مذکور در طول دوره‌های مختلف تاریخی، وجود دو رود مهم الوند (الْوَن) و قره‌سو، بوده است. نتیجه این پژوهش بیشتر بر اساس مطالعه متون مختلف دوره اسلامی، حاکی از آن است که به احتمال بسیار نام شهر و ناحیه قدیم حلوان، از نام رود الوند اقتباس شده است. در کتاب *حدودالعالم* (قرن چهارم هجری)، به موقعیت دقیق رودخانه الوند نسبت به شهر حلوان اشاره و نام الوند تا به امروز به همین شکل حفظ شده است. درباره رود قره‌سو نیز به نظر می‌رسد که نام آن از دوره صفویه یا کمی پیشتر، جایگزین نام قدیمی این رود گردیده است. احتمالاً نام قدیم رود قره‌سو نیز، همچون رود الوند، به نام شهری که در کنار آن قرار دارد، مرتبط بوده است. بر این اساس، گزینه‌های احتمالی همچون رود باستانی کُرما، آریشو و گاماسیاب، در ارتباط با نام قدیمی رود قره‌سو بحث و ارزیابی شده‌اند. بر اساس متون دوران اسلامی و نیز شواهد پراکنده باستان‌شناسی، به نظر می‌رسد که شهر قدیم کرمانشاه (قرماسین) در بخش جنوبی رود قره‌سو واقع گردیده، مکانی که امروزه در زیر بافت قاجاری شهر کنونی است.

کلید واژگان: الوند، حلوان، سرپل‌زهاب، کرمانشاه، قره‌سو، آریشو.

۱. دانش‌آموخته دکتری باستان‌شناسی، گرایش دوران تاریخی، دانشگاه تهران. iraj.rezaie@ut.ac.ir

مقدمه

استان کرمانشاه به سبب موقعیت بسیار ویژه آن که بر سر راه اصلی خراسان بزرگ قرار دارد، از دیرباز اهمیت راهبردی داشته و اصلی‌ترین مسیر ارتباطی خراسان و فلات مرکزی ایران به سرزمین میان‌رودان به شمار می‌رفته است. بهره‌مندی استان کرمانشاه، از یک اقلیم مناسب و متنوع که در آن هر دو نوع آب و هوای گرمسیری و سردسیری در مجاورت یکدیگر قرار دارد، با دشت‌های میان‌کوهی حاصلخیز، کوه‌های بلند، رودها و چشمه‌سارهای فراوان و پرآب سبب شده تا از دوران پیش از تاریخ تاکنون، این ناحیه بسیار مورد توجه استقرارهای انسانی و حکومت‌های مختلف قرار گیرد. در این پژوهش، دو رود شهرساز و تاریخ‌سازِ آلود و قره‌سو در سرپل‌زهاب^۱ و کرمانشاه که به نظر می‌رسد، نقش مهم و تأثیرگذاری در شکل‌گیری این دو شهر تاریخی داشته‌اند، مطالعه و بررسی شده است. این پژوهش به پرسش‌های ذیل پاسخ می‌دهد:

۱. با توجه به پیشینه کهن شهرهای سرپل‌زهاب و کرمانشاه، دو رود آلود و قره‌سو، چگونه در منابع و متون دوران تاریخی و اسلامی در ارتباط با شهرهای خود ظاهر شده‌اند؟
۲. پیشینه و ریشه نام‌های کنونی رودهای آلود / آلود و قره‌سو به چه زمان یا چه دوره‌ای برمی‌گردد؟
۳. موقعیت شهرهای کرمانشاه و سرپل‌زهاب کنونی نسبت به رودهای مذکور، در دوره اسلامی یا پیش از آن، چگونه بوده است؟

برای دستیابی به پاسخی مناسب برای پرسش‌های فوق، به کمک متون تاریخی، به ویژه متون و منابع دوره اسلامی و شواهد باستان‌شناسی، پیشینه هر یک از دو رود مذکور به صورت جداگانه بحث و بررسی شده‌اند.

۱. رود آلود

آلود، نام رودخانه‌ای است که از کوه‌های دالاهو، در شمال سرپل‌زهاب، سرچشمه گرفته و پس از عبور از میانه شهرهای امروزی سرپل‌زهاب و قصرشیرین در نوار مرزی غرب ایران، وارد خاک عراق شده و در آنجا نیز پس از گذر از شهر خانقین، به رود معروف سیروان (دیاله) می‌پیوندد. رود آلود در مسیر حرکت خود، از طریق یک شکاف میان‌کوهی به پهنای حدود ۲۵۰ متر، که در محلی به «ناوکل» معروف است، از ضلع شمالی وارد شهر سرپل‌زهاب می‌شود. تمرکز آثار باستانی

۱. این نام در منابع گوناگون به شکل سرپل‌زهاب مشاهده می‌شود، اما با توجه به تلفظ محلی جزء دوم آن «زهاو»، شکل نوشتاری درست زهاب است که به لحاظ ریشه‌شناسی کاملاً متفاوت از واژه عربی ذهاب است (رضائی، ۱۳۹۷: ۵۶).

مربوط به دوره‌های مختلف تاریخی، به ویژه نقوش برجسته شاخص لولوبی، سیموروم و اشکانی در این نقطه، نشان می‌دهد که شهر قدیمی حلوان، همچنین شهر خَلمان در هزاره‌های سوم و دوم پ.م، در همین محدوده واقع بوده است. به عبارت دیگر وضعیت توپوگرافی و طبیعی این شکاف میان‌کوهی، که رودخانهٔ اَلَوْن را در یک نقطه مهار کرده، اجازه نمی‌دهد شهر قدیم در دوره‌های مختلف حیات خود، مسافت زیادی جابه‌جا شده باشد.

نام رودخانهٔ مذکور در گویش محلی ساکنان شهرستان‌های سرپل‌زهاب، قصرشیرین و خانقین، به صورت «اَلَوْن»^۱ تلفظ می‌شود، که یادآور نام قدیمی‌تر و معروف حلوان، در متون جغرافیایی و تاریخی قرون نخستین و میانی دورهٔ اسلامی است. در منابع عهد عتیق بین‌النهرینی، به ویژه در متون اکدی، بابلی و آشوری، از اوایل هزارهٔ دوم پ.م تا اواسط هزارهٔ نخست پ.م، نام یک مکان به اشکال نزدیک به هم چون خَلمان، اَلمان، آرمان و خَلمان ثبت شده است، که پژوهشگران آن را با ناحیهٔ سرپل‌زهاب کنونی یکی می‌دانند (رضائی، ۱۳۹۷: ۵۷-۶۰؛ Levine, 1973: 6-25; Frayne, 1998: 258). پس از آن نیز به نظر می‌رسد که نام مذکور در دورهٔ یکی از حکومت‌های ماد تا اشکانی به صورت نام ایرانی «خَلوان» (و نه خُلوان) در آمده است (رضائی، ۱۳۹۷: ۶۴). نام مذکور در دوره‌های ساسانی و اسلامی نیز به همین شکل (در منابع عربی دورهٔ اسلامی اغلب به شکل خُلوان) رایج بوده است.

به دلیل موقعیت ویژه شهر و ناحیهٔ حلوان که بر سر راه اصلی و ارتباطی بین سرزمین‌های میان‌رودان، زاگرس مرکزی، فلات مرکزی ایران و خراسان قرار داشت، این منطقه همواره اهمیت داشته و در متون دورهٔ اسلامی نیز بارها به نام آن اشاره شده است. در این میان، گاهی نیز در همین متون، از رود حلوان یاد شده است، از جمله ابن‌خردادبه (قرن سوم هجری) که در کتاب *مسالک و ممالک*، در کنار رودهای اردبیل، نهروان، دجله و فرات، از رود حلوان نیز نام برده است (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۶۴). ابن‌حوقل (قرن چهارم هجری) نیز نوشته است: «حلوان شهری است گرمسیر... و آب‌ها و رودهایی که در نواحی آن جاری‌اند» (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۲). اما صرف‌نظر از این اشارات پراکنده و کوتاه، کامل‌ترین توصیف مربوط به کتاب *حدودالعالم من المشرق الی المغرب* است که یک نویسندهٔ ناشناس در قرن چهارم هجری به زبان فارسی نگاشته و در آن به طور مستقیم به رود حلوان اشاره شده است. در این کتاب آمده است: «حلوان شهری ست بسیار پر نعمت و رودی اندر میان وی همی‌گذرد»



(حدود العالم من المشرق الى المغرب، ۱۳۴۲: ۱۵۳). در واقع این نخستین و تنها متن قدیمی است که در آن به ارتباط شهر و رود حلوان و موقعیت دقیق این دو نسبت به یکدیگر اشاره شده است.

پس از آن، به ویژه در قرون میانی دوران اسلامی، اگرچه همچنان در متون تاریخی و جغرافیایی گوناگون بسیار به نام حلوان اشاره شده، اما دیگر نامی از رود حلوان به میان نیامده است. اما در متون و منابع جدیدتر، به ویژه در سفرنامه‌های دوره قاجاری، توصیفات بیشتری از این رود و سرچشمه‌های آن ارائه شده که شرح برخی از آنها حائز اهمیت است. ژان اوتر که در عصر نادرشاه افشار از این مسیر گذشته، در توصیف قصر شیرین می‌نویسد: «این شهر را خسرو پرویز برای شیرین، محبوبه خود، ساخته بود. محیط آن یک میل است و رودخانه حلوان از کنار آن می‌گذرد» (وتر، ۱۳۶۳: ۶۹). همچنین چریکف روسی در سال ۱۸۵۰ میلادی، در شرح سفر در کوهستان‌های شمال سرپل زهاب، به توصیف کامل یکی از سرچشمه‌های این رود در منطقه ریجاب (رژاو، در گویش محلی) می‌پردازد:

«بعد از چهار ساعت و نیم طی مسافت، به رودخانه الوند رسیدیم و در آنجا منزل نمودیم. در آنجا چشمه گوارایی از زیر کوه جاری شده و از پهلوی چنارهای یک صدساله عبور می‌نماید و فوراً به واسطه آب این چند چشمه، رودخانه شدیدی جریان می‌یابد. اما در شصت قدم فاصله از آن مکان، آن آب را کسی نمی‌بیند و به زمین فرو می‌رود و در اندک مسافتی آن آب باز از زیر زمین آفتابی شده، سه مقابل از آب، که دو مقابل او مضاعف اولی گردیده جاری می‌گردد» (چریکف، ۱۳۷۹: ۱۵۷).

سپس وی پس از این شرح مجدداً می‌نویسد: «ما شنیده بودیم که آب رودخانه الوند در نزدیکی چشمه‌های جاریه، برای خوردن نافع نیست. لکن قدری که راه طی نموده و از زیر سنگ‌ها جاری می‌شود، به واسطه بُعد مسافت بسیار گوارا می‌شود. آب رودخانه جرم زیادی دارد، چنانکه دو شاخه درخت را به ما نشان دادند که بیش از دو ماه میان آب نمانده بود و روی آن را جرم سفید رنگی مانند آهک گرفته بود و از این جرم میان رودخانه لجن می‌شود. بعد به یکدیگر ملحق گشته مثل پارچه سنگی جوش می‌خورد و از آن جرم‌های منجمد شده، در دیوارهای باغ و کنار رودخانه سدی بنا می‌کنند که در هنگام سیل و طغیان آب، مانع از خرابی آن محل می‌گردد. رنگ آب خیلی صاف می‌باشد، خاصه در وقتی که خورشید می‌تابد، چنان به نظر می‌آید که رنگ آب مایل به سبزی است» (همان: ۱۵۹).

توصیف اخیر چریکف، یادآور اشارات برخی جغرافی‌نویسان قرون نخستین و میانی دوره اسلامی، چون ابودلف (قرن چهارم ه.ق)، یاقوت حموی (وفات ۶۲۶ ه.ق)، قزوینی (وفات ۶۸۲ ه.ق)، البغدادی (وفات ۷۳۹ ه.ق)، ابن تغری (وفات ۸۷۴ ه.ق) و دیگران است که در آثار خود

نوشته‌اند: در اطراف حلوان، چشمه‌های گوگردی (کبریتی) بسیار است (ابودلف، ۱۹۷۰: ۶۲؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ج ۲، ۲۹۱؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۲۰؛ البغدادی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۴۱۸؛ ابن تغری، ۱۳۹۲: ج ۹، ۹۰).

اما نام حلوان، به احتمال قریب به یقین، ریشه ایرانی دارد. محتمل‌ترین وجه تسمیه پیشنهادی، آن است که این نام را متشکل از دو جزء «هَل» و «وَان» به مفهوم «رود کوهستان» یا «رودی برآمده از کوهستان» دانسته‌اند (رضائی، ۱۳۹۷: ۶۴). حداقل چهار جای نام شناخته شده دیگر در نواحی غربی ایران به نام‌های «سیروان»، «مرویوان»، «نهروان» و «وان» وجود دارند که در ترکیب نام خود دارای جزء «وان» هستند. مهم‌ترین شاخصه طبیعی و مشترک تمام این جای‌نام‌ها، ارتباط آشکارشان با «آب» (چشمه، رود، دریاچه) است. این مقایسه نشان می‌دهد علامه دهخدا که از روی شکل ظاهری نام روستای ششوان در آذربایجان، جزء «وان» در آن را به معنای «چشمه و محل آب» استنباط کرده، کاملاً درست است (دهخدا، ۱۳۳۰، ج ۴۹: ۱۰۸). ذکر این نکته جالب است که یکی از چشمه‌های اصلی تشکیل‌دهنده رود الون / حلوان در کوهستان دالاهو، از مکانی به نام «سیاوان» سرچشمه می‌گیرد که این نام نیز در ترکیب خود جزء وان را به همراه دارد. اگرچه امروزه معنای روشنی از نام مکان اخیر در گویش کُردی ساکنان این محل یافت نمی‌شود، اما با توجه به آنچه که گفته شد، نام «سیاوان» احتمالاً به معنی «چشمه سیاه» خواهد بود. به استناد این موضوع، نگارنده معتقد است که جزء «وان / وَن / وَند» که در ترکیب نام شمار قابل توجهی از روستاهای پیرامون شهر سرپل زهاب از جمله بلوان، جلالون، بریمون، حبیبون، ریزون و غیره وجود دارد، به احتمال بسیار، به همین معنی (ون=وان=آب) خواهد بود، زیرا حتی امروزه نیز در مجاورت این روستاها، اغلب یک چشمه یا رود مشاهده می‌شود.

به نظر می‌رسد که جزء «وان / وَن / وَند / وین»، در ترکیب نام بسیاری از شهرها، آبادی‌ها، نقاط و مواضع جغرافیایی ایران به معنی آب است و در نتیجه با توجه به تعریف جدید، می‌باید در مورد بسیاری از وجه تسمیه‌های پیشنهادی پیشین برای چنین نقاطی، بازنگری شود.

با نگاهی به شواهد باستان‌شناختی موجود، مهم‌ترین گزینه پیشنهادی برای موقعیت شهر حلوان در قرون نخستین تا میانی دوران اسلامی، محوطه موسوم به قلعه گبری است که امروزه در مرکز شهر سرپل زهاب، در حاشیه رود الوند واقع شده است. آثار بدست آمده از گمانه‌زنی‌های باستان‌شناسی در این بخش، شامل سفالینه‌ها و سکه‌ها، حاکی از آن است که قلعه گبری سرپل زهاب عمدتاً مربوط به دوره عباسیان است (صادقی جگرلوئی، ۱۳۹۳: ۲۴۸-۲۷۲). اما به اعتقاد نگارنده، بقایای شهر قدیمی‌تر حلوان در دوران پیش از اسلام، به احتمال بسیار چند صد متر به طرف شمال قلعه گبری، درست در امتداد کوه باستانی پاتیر، واقع بوده است. محدوده فرضی مورد بحث در جهت



شرقی- غربی به طول تقریبی حدود ۱/۵ کیلومتر و پهنای حدود ۳۰۰ متر، در دو طرف رودخانه الوند، امتداد دارد. به دنبال ساخت و سازهای گسترده‌ای که پس از زلزله سال ۱۳۹۶ صورت گرفت، آثار تاریخی قابل توجهی در این بخش از شهر پدیدار شد، از جمله بخشی از اشیاء متعلق به یک تدفین غنی، احتمالاً مربوط به هزاره دوم پ.م (رضائی، ۱۳۹۶: ۳۹)، همچنین گنجینه‌ای دیگر شامل ۳۹ سکه نقره‌ای مربوط به دوران اشکانی که در نزدیکی مورد نخست یافت شده است. در ضمن آنکه به دلیل خاکبرداری‌های گسترده و عمیق و پی‌کنی منازل مسکونی در این بخش از شهر، به ویژه در محله‌ای که امروزه به شاه‌عباسی (شاهد) معروف است، حجم زیادی از سفالینه‌های دوران پیش از اسلام، از هزاره دوم پ.م تا دوره ساسانی آشکار شده است (رضائی، ۱۳۹۶: ۳۹). به هر حال مجموع شواهد باستان‌شناختی موجود در محدوده شهر کنونی سرپل زهاب و موقعیت آنها نسبت به رودخانه الوند نشان می‌دهد که رود مذکور در شکل‌گیری استقرارهای این شهر در دوره‌های مختلف، نقش محوری داشته است.

۲. رود قره‌سو

قره‌سو نام رودی است که امروزه در جهت غربی- شرقی، از داخل کلان‌شهر کنونی کرمانشاه در غرب ایران می‌گذرد. امروزه برخی از نامگذاری‌های درون‌شهری کرمانشاه مستقیماً به این رود ارتباط دارد، از جمله آنکه حاشیه رود مذکور «لَب آو» و کوه مرتفعی که در آن سوی قره‌سو در حاشیه شمالی شهر کرمانشاه قرار دارد، «پَراو» (= پَر آو = کنار آب) گفته می‌شود. رودخانه قره‌سو آب دائمی دارد و سرچشمه اصلی آن، چشمه‌های روانسر در فاصله حدود ۶۰ کیلومتری شمال غربی شهر کرمانشاه است که در مسیر حرکت خود ضمن تلاقی با مسیل‌ها و آبراهه‌های جاری از شیب‌های جنوب غربی کوه شاهو، در جهت شمال غربی به جنوب شرقی جریان می‌یابد. رودخانه قره‌سو از شاخه‌های مهم و اولیه رودخانه سیمره بوده و آب قسمت‌هایی از استان‌های کرمانشاه و کردستان را جمع‌آوری و به رودخانه سیمره هدایت می‌کند (یمانی و علایی طالقانی، ۱۳۹۰: ۱۲۹).

احتمالاً قدیمی‌ترین اشاره به نام امروزی «قره‌سو»، مربوط به پیتر و دلاواله (۱۶۵۲-۱۵۸۶ م)، سیاح و جهانگرد ایتالیایی است که در سال ۱۶۱۷ میلادی، مقارن با دوره حکومت صفویان به ایران سفر کرد و مدتی را در دربار شاه عباس صفوی به سر برد. وی در شرح ورودش به کرمانشاه که ظاهراً در آن زمان ده کوچکی بیش نبوده، نوشته است: «برای استراحت به دهی که روی پل رودخانه قرسو (که به معنای آب سیاه است) بنا شده بود، پناه آوردیم» (دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۴). همین

اشاره کوتاه، اما روشن، از سوی دلاواله، کافی است تا پیشینه نام ترکی این رود حداقل از دوره صفویه دانسته شود. پس از آن به ویژه در دوران قاجار، در متون و منابع مختلف، به خصوص در سفرنامه‌های ایرانیان و غیرایرانیان، بارها به نام رود قره‌سو در کرمانشاه اشاره شده است، برای مثال، زین‌العابدین شیروانی (وفات ۱۲۵۳ هـ.ق) در کتاب *بستان‌السیاحه* نوشته است که معصوم علی‌شاه، از درویش طریقه نعمت‌اللهی، در سال ۱۲۱۲ هـ.ق به دست مخالفانش در رود قره‌سو غرق شد (شیروانی، ۱۳۱۵: ۲۲۴). و یا در *سفرنامه سیف‌الدوله* اثر محمد میرزا قاجار، از فرزندان فتحعلی‌شاه، آمده است: «رودخانه بزرگی موسوم به قره‌سو که سرچشمه آن از کردستان است از یک فرسخی شهر [کرمانشاه] می‌گذرد. آبش زیاد و گوارا [ست]. حاصل ندارد [و] بر زمین نمی‌نشیند، مگر بسیار قلیل، ولی ممکن است سوار کردن این آب بر زمین کرمانشاه» (سلطان محمد میرزا قاجار، ۱۳۶۴: ۲۶۲). وی در جای دیگر گفته است: «رود گاماسا[ب] که از رودهای مشهور و سرچشمه او از کوهستان نهاوند است، همه‌جا از این جلگه گذشته می‌رود تا با قره‌سو یکی شوند» (همان: ۲۶۸). در کتاب *سفرنامه میرزا داوود* (نگارش حدود ۱۳۲۲ هـ.ق)، نیز آمده است «رود قره‌سو در فاصله یک فرسخی شهر کرمانشاه واقع بوده و بر روی آن پل بزرگی است و در کنار آن دو سه باب قهوه‌خانه و دو سه دکان بقالی و علافی وجود دارد» (وزیر وظایف، ۱۳۸۶: ۲۳۲). نجم‌الدوله (وفات ۱۳۲۶ هـ.ق) نیز در *سفرنامه خود* به رودهای قره‌سو و سیمره اشاره کرده است (نجم‌الدوله، ۱۳۸۶: ۶۷).

افزون بر نویسندگان ایرانی، بسیاری از سیاحان و جهانگردان غربی نیز، به ویژه در طول سده نوزدهم میلادی و اوایل سده بیستم، در آثار خود به رود قره‌سو اشاره کرده‌اند، برای نمونه مسیو اولیویه که در اوایل دوره قاجار به ایران سفر کرده، درباره این رود نوشته است: «در یک فرسخی کرمانشاهان از آب قراسو گذشتیم و از پلی که شش چشمه داشت، عبور کردیم» (اولیویه، ۱۳۷۱: ۴۲). پس از وی، اوژن فلاندن که در حدود سال ۱۸۴۰ میلادی از این محل گذر کرده، شرح بسیار جالبی از این رود و وقایع تاریخی منتسب به آن ارائه و نوشته است:

«یک ساعت پیش از ورود به کرمانشاه، از روی پلی که آب سریش به سمت جنوب می‌رفت، بگذشتیم. آب این رود به خلیج فارس می‌ریزد. نامش «قراسو» یا آب سیاه است. شهرتش به تماماً از زمان ساسانیان و می‌گویند خسرو پرویز در کنار این شط خیمه‌ای داشت که از محمد (ص) نامه‌ای بدو رسید. این پادشاه مغرور از اینکه شتربانی عرب و گمنام نامه‌ای بدو نوشته و به کیش خود دعوتش می‌کند، سخت برآشفته و نامه را با تحقیر پاره کرده، به آب قراسو ریخت. مصنفین دین محمد (ص)، ایرانی و عرب که این عمل را لامذهبی دانسته‌اند، بر این عقیده‌اند که در این



وقت آب رود رو بکاهش گذاشت و از این روست که سواحلش مرتفع گردید، چه دو کناره‌اش به طوری‌ست که نمی‌توان از آب این رود جهت کشت و زرع استفاده برد. ایرانیان بر این عقیده‌اند که قراسو نتوانست اهانت پادشاهی بی‌ایمان را تحمل کند و بدین جهت نخواست آب خود را به استفاده کشت و زرع رساند» (فلاندن، ۲۵۳۶: ۱۹۶).

در همین زمان، چریکف روسی که در حوالی سال ۱۸۵۰ میلادی از این محل گذشته، درباره آن نوشته است: «از رودخانه قره‌سو از میان آب گذری بود که از آنجا گذشتیم و آب رودخانه تا زانوی ما می‌رسید» (چریکف، ۱۳۷۹: ۱۷۴). چریکف در جای دیگری نوشته است: «عرض آن رودخانه به قرار پانزده ساجن می‌باشد، لکن در وقت وفور آب تا سی ساجن ممکن است دیده شود» (همان). آبراهام جکسون در سفرنامه مربوط به اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی نوشته است: «رود گاماسیاب از کنار بیستون می‌گذرد، و رود قره‌سو که در نزدیکی کرمانشاه به آن ملحق می‌شود، این دشت را بخوبی آبیاری می‌کنند، و به منطقه‌ای از مرغزارهای پی‌درپی مبدل می‌سازند» (جکسون، ۱۳۶۹: ۲۴۸). جکسون در همین منبع ذکر می‌کند: «برای رسیدن به شهر (کرمانشاه)، ناچار بودیم که راه مستقیم را رها کرده دور بزنیم، زیرا رود قره‌سو که معمولاً رود باریک و کم‌آبی است، طغیان کرده بود» (همان: ۲۶۵).

آنچه از مطالعه متون مختلف دوره اسلامی حاصل می‌شود، آن است که نام کنونی قره‌سو نمی‌تواند پیشینه چندان کهنی داشته باشد. بر اساس منابع موجود، حداکثر قدمتی که می‌توان برای نام کنونی این رود متصور شد، دوره صفویه یا کمی پیش از آن است. به نظر می‌رسد که در این زمان، نام جدید قره‌سو جایگزین نام قدیم رود مذکور شده است. پیتر دل‌واله که خود به زبان ترکی آشنا بود، درباره اهمیت این زبان در ایران روزگار صفویه نوشته است که در همان ابتدای ورود وی به ناحیه قصرشیرین، سواران ایرانی به زبان ترکی با یکدیگر صحبت می‌کردند. وی در ادامه افزوده است: «این زبان در ایران به اندازه زبان فارسی رایج و زبان دربار ایران و نظامیان است و با وجودی که برای نوشتن فقط زبان فارسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما قسمت اعظم مردان و زنان هر دو زبان را بخوبی می‌دانند و بدان تکلم می‌کنند» (دل‌واله، ۱۳۷۰: ۹). با توجه به آنچه مطرح شد، می‌توان گفت نظامیان یا افراد حکومتی که در آن زمان در ناحیه کرمانشاه حضور داشتند، نام جدید قره‌سو را که احتمالاً بی‌شبهت به نام پیشین رود مذکور نیز نبوده است، جایگزین نام قدیمی‌تر کرده‌اند. اگر این حدس درست باشد، حال این پرسش مطرح می‌شود که نام قدیمی و باستانی رود مذکور چه بوده است؟

تاکنون در هیچ کدام از متون کهن، خواه متون عربی و فارسی دوران اسلامی، خواه متون کلاسیک غربی، نام رودی که بتوان آن را با اطمینان با رود قره‌سوی کنونی انطباق داد، گزارش نشده است. با این حال برخی از پژوهشگران با استناد به همین متون، پیشنهادی را درباره صورت باستانی نام رود قره‌سو مطرح کرده‌اند. یک منبع مهم و مورد بحث در این باره، نوشته تاسیتوس، مورخ رومی (قرن اول میلادی) است که در شرح نبرد گودرز و مهرداد اشکانی، به رودی به نام «کُرما» اشاره کرده است. نخستین بار در اواسط قرن نوزدهم میلادی، پژوهشگری به نام ماسون معتقد بود که رود کُرما مورد بحث، همان رود بیستون یا رود قره‌سو در کرمانشاه است (Masson, 1845: 10). پس از وی نیز هوگو گروته، جغرافیدان و قوم‌شناس آلمانی، بر این عقیده بود که «کُرما، نام رود کنونی قره‌سو بوده است و احتمالاً کنار این رود شهری نیز به همین نام وجود داشته است» (گروته، ۱۳۶۹: ۹۳). گروته بر اساس این فرضیه معتقد بود که «به احتمال زیاد نام کرمانشاه از نام قدیمی رودخانه قره‌سو اخذ شده است» (همان: ۹۳).

البته پژوهشگران دیگر، به ویژه در سال‌های اخیر، گزینه‌های متفاوت دیگری را عمدتاً در نواحی غربی‌تر برای مکان‌یابی رود باستانی کُرما پیشنهاد کرده‌اند، از جمله: زاب کوچک (Bivar, 1986: 78; Tomaschek 1901: 1246; Sturm 1937: 1794; Stein 1940: 341; Von Gall, 2010: 533-536; Debevoise, 1938: 173; Reade and Anderson, 2013: 97) و رود عظیم^۱ (Debevoise, 1938: 173) همچنین یکی از شاخه‌های زاب بزرگ در محدوده ناحیه نینوا به ویژه نهرالخزیر^۲ یا گومل / گومر^۳ کنونی (Reade 1998: 65-66). برخی نیز معتقدند که نام کُرما تحول یافته نام تورناس^۴ در دیگر منابع یونانی چون تئوفانس (قرن ۹-۸ میلادی) است^۵ که خود با رود دیاله یا رود عظیم قابل انطباق است (Marciak, 2014: 147). این اختلاف آرا به دلیل آن است که توصیفات تاسیتوس در باب موقعیت رود کُرما کافی و روشن نیست و صرفاً با استناد به آن نمی‌توان موقعیت دقیق رود مذکور را مشخص نمود. بنابراین، در چنین شرایطی یکی دانستن رود کُرما و قره‌سوی کنونی دشوار است، هرچند که رود کُرما یا نامی نزدیک به آن، همچنان یک گزینه محتمل برای صورت باستانی نام قره‌سو به شمار می‌رود.

1. Corma
2. Adhaim
3. Khazir
4. Gommel/Gomer
5. Topvaç

۶. تورنا در زبان لاتین با تورنات در زبان اکدی برابر است.



اگرچه در متون جغرافیایی و تاریخی اسلامی، به ویژه در متون فارسی و عربی مربوط به قرون نخستین و میانی اسلامی، بسیار به نام کرمانشاه، خواه در شکل رایج کنونی آن (کرمانشاه / کرمانشاهان)، خواه اشکال رایج این نام در زبان عربی چون قرماسین، قرمیسین، قرماشین و... یا دیگر اشکال کم و نشان‌تر چون «کردمان‌شاهان» اشاره شده است (رضائی، ۱۳۹۶: ۵۱-۴۸)، با این وجود، تقریباً در هیچ یک از منابع مذکور به نام رودی که شهر مذکور در حاشیه یا نزدیکی آن واقع بوده اشاره‌ای نشده است، برای نمونه، هرچند ابن‌حوقل (قرن چهارم هجری)، به وجود «آب‌های جاری در شهر قرمیسین (کرمانشاه)» اشاره دارد (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۳)، اما وی نیز هیچ اشاره‌ای به نام و ویژگی‌های رود مذکور نکرده است. این موضوع احتمالاً به دلایل زیر بوده است:

۱. محدودیت‌های نوشتاری جغرافی‌نویسان و مورخان دوره اسلامی که باید در چندین سطر گزیده‌ای از جغرافیای طبیعی و انسانی هر شهر را ارائه می‌کردند که همین موضوع آنها را ناگزیر می‌ساخت اغلب به موضوعات و شاخصه‌های مهم‌تر هر شهر بپردازند. بنابراین، می‌توان حدس زد که با وجود آثار شاخص و ممتازی چون مجموعه طاق‌بستان (در گویش محلی تاق و سان) که به گواه جغرافی‌نویسان دوره اسلامی، از شگفتی‌های عالم بوده است (ابن‌فقیه، ۱۳۷۹: ۳۰؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ج ۲، ۲۹۱)، و نظیری برای آن در جهان نمی‌توان یافت (ابودلف، ۱۹۷۰: ۶۶؛ البغدادی ۱۴۱۲: ج ۳، ۳۱۹)، دیگر مجال چندانی برای پرداختن به رود مذکور باقی نبوده است.

۲. فرضیه دوم که به نظر می‌رسد احتمال بیشتری دارد، آن است که رود مذکور برخلاف وضعیت امروزی، بخشی از شهر کرمانشاه (قرماسین) نبوده است. به عبارت دیگر می‌توان فرض کرد که شهر کرمانشاه در قرون نخستین اسلامی، در فاصله چندین کیلومتری رود قره‌سو قرار داشت و منبع تهیه آب شهر، نه رود قره‌سو، بلکه چشمه‌های روان داخل و اطراف شهر بوده است.

تاکنون درباره مکان‌یابی شهر قدیم کرمانشاه در دوران ساسانی و قرون نخستین دوره اسلامی پژوهش مستقلی صورت نگرفته است. در کاوش‌های باستان‌شناسی سال ۱۳۸۸، به سرپرستی مهدی رهبر، آثاری شامل یک کارگاه شراب‌سازی در محدوده محلی که امروزه به شکارگاه خسرو معروف است، در شمال قره‌سو، در نزدیکی طاق‌بستان کشف شد. (رهبر، ۱۳۹۱: ۱۵۳-۱۶۱). به نظر می‌رسد که در این قسمت‌ها نه یک استقرار شهری، بلکه برخی تأسیسات حکومتی ساسانی با کاربری خاص واقع بوده است. بنابراین، همچنان این پرسش مهم مطرح است که شهر کرمانشاه / قرماسین در دوره ساسانی و اوایل اسلامی در چه نقطه‌ای قرار داشت؟ برخی جغرافی‌دانان قرون نخستین دوران اسلامی چون ابودلف (۱۹۷۰: ۶۵)، یاقوت حموی (۱۹۹۵: ج ۳، ۳۱۹) و البغدادی (۱۴۱۲: ج ۲، ۷۷۹)، فاصله بنای طاق

بستان (شبدیز) را از شهر قرماسین / قرمیسین حدود یک فرسخ ذکر کرده‌اند. البته ابن خردادبه (۱۳۷۱: ۲۴)، همین فاصله را کمتر از دو فرسخ و ابن رسته اصفهانی (۱۸۹۲: ۱۶۶)، سه فرسخ نوشته‌اند. چنانکه هر کدام از این اقوال معتبر دانسته شود، با احتساب حدود ۶ کیلومتر برای هر فرسخ، می‌توان حدس زد که شهر قرماسین در قرون نخستین و میانی دوران اسلامی در محدوده جنوبی رود قره‌سو و به احتمال بیشتر در بخش نسبتاً وسیعی واقع در جنوب میدان آزادی کنونی، واقع بوده است. نتیجه یک پژوهش تخصصی بر روی تغییرات بستر و الگوی رودخانه قره‌سو نشان می‌دهد که این رودخانه دقیقاً مسیر گسل قره‌سو را دنبال می‌کند و مسیر کلی آن طی چهل و پنج سال گذشته تغییرات عمده‌ای نداشته است (یمانی و علایی طالقانی، ۱۳۹۰: ۱۳۵-۱۳۹). بنابراین، در مجموع می‌توان مطمئن بود که این رود همواره در حد فاصل طاق‌بستان و مرکز شهر امروزی (میدان آزادی) کرمانشاه جاری بوده است. این تفسیر بدان معناست که شهر قدیم کرمانشاه / قرماسین احتمالاً زیر بافت قاجاری شهر کنونی مدفون و فاصله آن تا رود قره‌سو حدود پنج کیلومتر بوده است.

البته شواهد دیگری این فرضیه را محکم‌تر می‌کند، از جمله آثاری چون سرستون‌ها و تنه ستون‌های ساسانی مسجد امیری کرمانشاه، که به عقیده گلزاری و جلیلی اگرچه در دوره اسلامی نقوش سطح آنها پاک شده، اما هنوز نیز برخی از نقوش بر سطح آنها قابل مشاهده است (گلزاری و جلیلی، [بی‌تا]: ۶۳). لوشای هم معتقد است که «پلان شبستان ستون‌دار مسجد جامع کرمانشاه به طرز عجیبی شبیه پلان یک کاخ ساسانی است» (لوشای، ۱۳۸۵: ۱۳۰).

رود قره‌سو پس از عبور از شهر کرمانشاه، در جهت جنوب شرقی جریان می‌یابد و در فاصله حدود ۲۵ کیلومتری شهر کرمانشاه به رود گاماسیاب می‌پیوندد. با توجه به اهمیت رود گاماسیاب و فاصله نزدیک آن به شهر کرمانشاه و الحاق رود مذکور به رود قره‌سو، شاید بتوان رود گاماسیاب را بخشی از هویت تاریخی رود قره‌سو و شهر کرمانشاه به شمار آورد. نام گاماسیاب (گاماسیاب) گویش محلی گردی و لکی، در شکل کنونی آن، متشکل از سه جزء گا (= گاو)، ماسی (= ماهی) و آو (= آب) است که جزء آو / آب، در حالت کلی به مفهوم رود خواهد بود (گاماسیاب = رود گاماسی / رود گاو‌ماهی).

مطابق باورهای پیشینیان که ریشه در اساطیر کهن دارد، «گاو‌ماهی، ماهی بزرگی است که در تمام دریاها وجود دارد و گویی گاو زمین در افسانه‌های ایرانی و در باورهای مردمی با این گاو پیوند دارد که در این باور زمین روی شاخ گاو قرار دارد و گاو بر پشت ماهی بزرگ ایستاده است و هرگاه گاو خسته و زمین را از شاخی به شاخ دیگر می‌افکند، زمین لرزه پدید می‌آید» (هینلز،



۱۳۸۳: ۴۵۸). اگرچه در متون مربوط به قرون نخستین و میانی دوره اسلامی، به طور مستقیم به نام گاماسیاب اشاره نشده است، اما برخی اشارت‌های غیر مستقیم حاکی از این است که احتمالاً در آن زمان نیز رود مذکور به همین نام (گاماسیاب) خوانده می‌شده است، برای مثال ابن فقیه همدانی (قرن چهارم هجری) در کتاب *البلدان*، در ذکر شگفتی‌های جهان از ایوان مداین، تخت شب‌دیز، بهستون (بغستان)، ستون‌های قصر دزدان [معبد کنگاور]، طاق تنابرها، و «ماهی و گاو» نهاوند در کنار یکدیگر نام برده است (ابن فقیه، ۱۳۷۹: ۸۹). وی در ادامه در گفتاری درباره نهاوند، نوشته است:

«بر روی کوه ایزای نهاوند، دو طلسم است به صورت ماهی و گاو که از برف ساخته شده است، و هیچ گاه آن دو در زمستان و تابستان آب نشود. از خود شهر، روشن و واضح به نظر آید که صورت گاوی است ایستاده و ماهی که گاو را دنبال کند. گویند: این دو، طلسم آب‌اند تا هیچ گاه آب آنجا به کاستن ننشیند» (همان: ۹۴).

همین حکایت را ابودلف و یاقوت حموی نیز تکرار کرده‌اند (ابودلف، ۱۹۷۰: ۷۳؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ج ۵، ۳۱۳). مشهود است که رود گاماسیاب از دامنه‌های شمالی ارتفاعات گرین در نهاوند به نام سراب گاماسیاب سرچشمه می‌گیرد. سپس با جهت شرقی-غربی وارد شهرستان‌های کنگاور، هرسین و بیستون شده و سپس با عبور از نزدیک کوهستان بیستون، وارد منطقه فرامان شده و با جهت شمالی-جنوبی به مسیر خود ادامه می‌دهد و پس از دریافت آب سایر شاخه‌های فرعی و جریانات سطحی حوزه‌های مجاور، از جمله رودخانه دینور آب، به رودخانه قره‌سو می‌پیوندد (حیدری و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۴۲؛ رضائی‌مقدم ۱۳۹۵: ۲۷۳). پس از به هم پیوستن دو رود گاماسیاب و قره‌سو در فاصله حدود ۲۵ کیلومتری جنوب شرقی کرمانشاه، ائتلاف این دو در مسیر حرکت خود به طرف لرستان، سیمه نامید می‌شود.

از طرفی، به نظر می‌رسد که منظور از اصطلاح «رود بزرگ» در برخی متون دوره اسلامی، همان رود گاماسیاب، باشد. برای مثال در کتاب *فارسنامه ابن بلخی* (قرن ششم هجری) آمده است: «و از آثار او [خسرو پرویز] در عمارت دنیا هیچ نیست، جز قصر شیرین و آنجا کی صفة شب‌دیز گویند، بالاء قرمیسین، جای‌ها ساخته بود تا به کنار رود بزرگ از سرابستان‌ها و باغ‌ها، به تابستان مقام ساختی و به زمستان به قصر شیرین، و بدین هر دو جای، جز شیرین با او نبود» (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۵۷). بی تردید مراد از «رود بزرگ» در اینجا همان «گاماسیاب / گاماسیاب» است، زیرا افزون بر آنکه رود مذکور بزرگترین و مهم‌ترین رود دشت وسیع کرمانشاه، بیستون و صحنه به شمار می‌رود، با داشتن دبی سالیانه ۵/۲ متر مکعب در ثانیه، یکی از بزرگ‌ترین رودخانه‌های کشور نیز

به شمار می‌رود (حیدری و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۴۲). بقایای موجود از برخی آثار شاخص خسرو پرویز و ساسانیان در نقاط پیرامونی همین رود، در ناحیه بیستون و هرسین، حاکی از اهمیت فراوان این منطقه در دوره ساسانیان است. در واقع نوشته ابن بلخی مدرک مهمی برای این فرضیه است که در قرون میانی دوره اسلامی، لقب رود بزرگ بر رود کنونی گاماسیاب اطلاق می‌شده است.

در مجموع به نظر می‌رسد که وجه تسمیه رود گاماسیاب به یک روایت کهن اساطیری ارتباط دارد که حداقل از اوایل دوران اسلامی رایج بوده و ساکنان این مناطق با آن آشنا بوده‌اند. اما نکته دیگری که از این بحث حاصل می‌شود آن است که با توجه به شباهت نام‌های گاماسی و قرماسین، شاید بتوان گفت که هر دو نام مذکور، خود از یک نام فرضی قدیمی‌تر، مشتق شده‌اند. تاکنون پیشنهادات بسیار زیادی در باب وجه تسمیه و ریشه نام کرمانشاه ارائه شده است، که با توجه به کثرت پیشنهادات ارائه شده، می‌توان گفت که ریشه‌شناسی و وجه تسمیه نام این شهر، یکی از پیچیده‌ترین و چالش‌برانگیزترین نمونه‌ها در نوع خود به شمار می‌رود. در مجموع با توجه به اشکال مشابه این نام در زبان‌های عربی (به ویژه قرماسین و قرماسان)، پهلوی (کرمینشان) و محلی (کرماشان)، به نظر می‌رسد که شهر مذکور پیش از دوره ساسانی دارای نامی با ریشه نامشخص، احتمالاً پیش ایرانی بوده است، اما در دوره ساسانی با نام «کرمانشاه» جایگزین شده است (رضائی، ۱۳۹۶: ۴۸-۶۲). از جمله پژوهشگرانی که نام شهر و رود کرمانشاه را به یکدیگر ارتباط می‌دهند، نخست، سِر هِنری راولینسون بود که عقیده داشت نام قره‌سو تغییر یافته نام قرمیسین است (راولینسون، ۱۳۶۲: ۴۵). چنانکه گفته شد، گروه نیز معتقد بود که نام کرمانشاه از نام قدیم رود قره‌سو (کرما) گرفته شده است. چنانکه گفته شد، فرضیه قابل بحث دیگر آن است که جای نام قرماسین / قرمیسین که در متون عربی اوایل دوره اسلامی به شهر کرمانشاه اطلاق می‌شد، احتمالاً با نام رود گاماسی ریشه مشترک دارد. البته درستی این فرض مستلزم آن است که پذیرفته شود در گذشته، هر دو رود امروزی قره‌سو و گاماسیاب، یا به عبارتی شاخه‌های غربی و شرقی این حوزه آبریز، به یک نام خوانده می‌شدند و نام قدیم شهر کرمانشاه از این رود اقتباس شده است. در کتیبه‌های پادشاهان دوره آشورنو، در نیمه نخست هزاره اول پ.م، به رودی به نام آرزیشو^۱ اشاره شده است (Frame, 2021: 451) که با توجه به موقعیت آن، به نظر می‌رسد که در دشت کرمانشاه - بیستون جاری بوده و بنابراین به اعتقاد نگارنده می‌تواند گزینه محتمل‌تری برای صورت باستانی نام رود قره‌سو یا گاماسیاب باشد.



نتیجه‌گیری

نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که نام شهر و ناحیه قدیمی حلوان، خود از نام رود کنونی آلون اقتباس شده است. اما نام آلون احتمالاً ریشه‌ای ایرانی دارد، به معنی «رود برآمده از کوهستان» است. در زمان یکی از حکومت‌های ماد تا اشکانی جایگزین نام قدیمی تر، اما مشابه خلمان شده است. براساس شواهد باستان‌شناختی موجود، بافت اصلی شهر حلوان در اوایل دوره اسلامی عمدتاً در محدوده قلعه گبری کنونی، در مرکز شهر سرپل زهاب و استقرارهای قدیمی تر از آن، مربوط به هزاره سوم پ.م تا دوره ساسانی، کمی به سمت شمال، در امتداد کوه باستانی پاتیر، واقع بوده است. در مورد رود قره‌سو نیز شواهد و مدارکی که در این مقاله بررسی و ارائه شد، حاکی از آن است که پیشینه نام کنونی این رود حداکثر به دوره صفوی یا کمی پیش از آن می‌رسد. در نتیجه، چند گزینه احتمالی درباره نام قدیمی این رود و ارتباط آن با نام شهر کرمانشاه مطرح شده است. نخست آنکه در مورد این همانی رود قره‌سو با رود گرما در روایت تاسیتوس که برخی پژوهشگران مطرح کرده‌اند، شواهد و مدارک محکمی در دست نیست، اما در حال حاضر دلیل محکمی نیز برای رد آن وجود ندارد.

گزینه احتمالی دوم، ارتباط نام شهر قدیم قرماسین و رود کنونی گاماسیاب به لحاظ واژه‌شناختی است. به نظر می‌رسد عنوان رود بزرگ در کتاب ابن بلخی به همین رود اشاره دارد. تجزیه و تحلیل نوشته‌های جغرافیایانویسان اوایل دوره اسلامی چون ابن فقیه همدانی و ابودلف، نشان می‌دهد که نام گاو و ماهی (گاماسی) به سرچشمه این رود در نهاوند اطلاق می‌شده است. ممکن است نام گاماسی به لحاظ واژه‌شناسی با نام قدیمی شهر کرمانشاه که به اشکالی چون قرماسین و قرمیسین در متون عربی و اسلامی معرب و متحول شده است، مرتبط باشد. به عبارتی ممکن است که این نام‌ها خود از یک نام باستانی و کهن تر مشتق شده باشند. درستی این فرض مستلزم آن است که پذیرفته شود در گذشته، هر دو رود امروزی قره‌سو و گاماسیاب، یا به عبارتی شاخه‌های غربی و شرقی این حوزه آبریز، به یک نام خوانده می‌شدند که البته اثبات آن دشوار است. به احتمال بیشتر، رود آرزیشو که نام آن در کتیبه‌های آشوری ذکر شده، شکل باستانی نام رود قره‌سو یا گاماسیاب بوده است.

گمانه‌زنی‌های نگارنده در این نوشتار درباره موقعیت شهر قرماسین / کرمانشاه در دوره ساسانی و اوایل دوران اسلامی به این نتیجه منتهی شد که شهر مذکور به احتمال بیشتر در بخش جنوبی رود قره‌سو، در زیر بافت شهری دوره قاجار واقع بوده است. این نتیجه‌گیری بر اساس شواهد پراکنده باستان‌شناسی، همچنین بر اساس مسافت‌هایی که جغرافی‌دانان اسلامی برای فاصله شهر قرماسین

از بنای طاق بستان ذکر کرده‌اند، حاصل شده است. در مجموع، شواهد موجود حاکی از نقش مهم رودهای الوند و قره‌سو در شکل‌گیری و تداوم دو شهر باستانی و مهم غرب کشور یعنی کرمانشاه و سرپل‌زهاب است.

کتابنامه

- ابن بلخی. (۱۳۷۴). *فارسانامه ابن بلخی*. بر اساس متن مصحح لسترنج و نیکلسن. توضیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- ابن تغری بردی، یوسف بن تغری بردی. (۱۳۹۲). *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*. المجلد ۹. قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة.
- ابن حوقل، محمد به حوقل. (۱۳۶۶). *سفرنامه ابن حوقل: ایران در صورة الارض*. ترجمه و توضیح جعفر شعار. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله. (۱۳۷۱). *مسالک و ممالک*، ترجمه سعید خاگرد. تهران: مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل.
- ابن رسته، احمد بن عمر. (۱۸۹۲). *الأعلاق النفیسه*. بیروت: دار صادر.
- ابن فقیه، احمد بن محمد. (۱۳۷۹). *البلدان*. ترجمه مختصر محمدرضا حکیمی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابودلف خزرچی، مسعر بن مهلهل. (۱۹۷۰). *الرسالة الثانية*. ترجمه محمد منیر مرسی. محقق و مصحح انس خالدوف و بولغاکوف پطرس. قاهره: عالم الکتب.
- اوتر، ژان. (۱۳۶۳). *سفرنامه ژان اوتر*. ترجمه علی اقبالی. تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- اولیویه، گیوم آنتوان. (۱۳۷۱). *سفرنامه اولیویه: تاریخ اجتماعی-اقتصادی ایران در دوران آغازین عصر قاجار*. ترجمه محمد طاهر میرزا. تصحیح و حواشی غلام‌رضا وره‌رام. تهران: انتشارات اطلاعات.
- البغدادی، صفی‌الدین عبدالمومن بن عبدالحق. (۱۴۱۲). *مراصدالاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع*. تحقیق و تعلیق علی محمد البجاوی. المجلد ۱. بیروت: دارالجلیل.
- البغدادی، صفی‌الدین عبدالمومن بن عبدالحق. (۱۴۱۲). *مراصدالاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع*. تحقیق و تعلیق علی محمد البجاوی. المجلد ۲. بیروت: دارالجلیل.
- البغدادی، صفی‌الدین عبدالمومن بن عبدالحق. (۱۴۱۲). *مراصدالاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع*. تحقیق و تعلیق علی محمد البجاوی. المجلد ۳. بیروت: دارالجلیل.
- جکسون، آبراهام و النتاین و بلیامز. (۱۳۶۹). *سفرنامه جکسون: ایران در گذشته و حال*. ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای. چ ۳. تهران: خوارزمی.
- چریکف. (۱۳۷۹). *سیاحتنامه مسیو چریکف*. ترجمه آبکار مسیحی. به کوشش علی‌اصغر عمران. تهران: امیرکبیر.
- *حدود العالم من المشرق الی المغرب*. (۱۳۴۲). مقدمه بارتولد. حواشی و تعلیقات مینورسکی. ترجمه میرحسین شاه. کابل: [بی‌نا].



- حموی، یاقوت بن عبد الله. (۱۹۹۵). معجم البلدان. المجلد ۲. بیروت: دار صادر.
- حموی، یاقوت بن عبد الله. (۱۹۹۵). معجم البلدان. المجلد ۳. بیروت: دار صادر.
- حموی، یاقوت بن عبد الله. (۱۹۹۵). معجم البلدان. المجلد ۵. بیروت: دار صادر.
- حیدری، جواد؛ چیت‌سازان، منوچهر؛ میرزایی، سیدیحیی. (۱۳۹۸). «مدل‌سازی رابطه هیدروژنولوژیکی آبخوان دشت صحنه- بیستون با رودخانه گاماسیاب و مدیریت آبخوان». هیدروژنولوژی. سال ۴. ش ۱. صص ۱۴۰-۱۵۲.
- دلاواله، پیتر و. (۱۳۷۰). سفرنامه پیتر دلاواله: قسمت مربوط به ایران. ترجمه و شرح و حواشی از شعاع‌الدین شفا. چ ۲. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۰). لغت‌نامه. ج ۴۹. زیر نظر محمد معین. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راولینسون، سرهنری. (۱۳۶۲). سفرنامه راولینسون (گذر از زهاب به خوزستان). ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند. تهران: آگاه.
- رضائی، ایرج. (۱۳۹۶). «مروری بر آراء پیشین و ارائه چند پیشنهاد تازه درباره وجه تسمیه، پیشینه استقرار و تاریخ بنای شهر کرمانشاه». پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران. سال ۵. ش ۱ (پیاپی ۱۰). صص ۴۷-۶۵.
- رضائی، ایرج. (۱۳۹۷). «از «خلمان» تا «آلون»: سرگذشت چهار هزار ساله یک جای‌نام باستانی (سرپل‌زهاب)». پژوهش‌های ایران‌شناسی. سال ۸. ش ۱. بهار و تابستان. صص ۳۷-۵۶.
- رضائی مقدم، محمدحسین؛ جباری، ایرج؛ پیروزی‌نژاد، نوشین. (۱۳۹۵). «بررسی الگوهای رودخانه‌ای مئاندری، شریانی و آنابرنچینگ با استفاده از شاخص‌های شریانی و خمیدگی در رودخانه گاماسیاب». پژوهشنامه مدیریت حوزه آبخیز. سال ۷. ش ۱۳. صص ۲۷۲-۲۸۲.
- رهبر، مهدی. (۱۳۹۱). «کشف کارگاه شراب‌گیری دوره ساسانی در تاق بستان». پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس. سال ۱۴. ش ۸. صص ۱۵۳-۱۶۲.
- سلطان محمد میرزا قاجار. (۱۳۶۴). سفرنامه سیف‌الدوله معروف به سفرنامه مکه. به تصحیح و تحشیه علی اکبر خداپرست. تهران: نشر نی.
- شیروانی، زین العابدین بن اسکندر. (۱۳۱۵). بستان السیاحه. تهران: سنایی.
- صادقی جگرلوئی، تورج. (۱۳۹۳). «تبیین جایگاه شهر حلوان بر پایه مدارک باستان‌شناسی و متون تاریخی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. مؤسسه آموزش عالی گلستان.
- فلاندن، اوژن. (۲۵۳۶). سفر اوژن فلاندن به ایران. ترجمه حسن نورصادقی، تهران: اشراقی.
- قزوینی، زکریا بن محمد، (۱۳۷۳). آثار البلاد و اخبار العباد. ترجمه میرزا جهانگیر قاجار. تهران: امیرکبیر.
- گروه، هوگو. (۱۳۶۹). سفرنامه گروه. ترجمه مجید جلیوند. تهران: نشر مرکز.
- گلزاری، مسعود؛ جلیلی، محمد حسین. [بی‌تا]. کرمانشاهان باستان از آغاز تا آخر سده سیزدهم هجری قمری. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- لوشای، هاینتنس. (۱۳۸۵). بیستون، کاوش‌ها و تحقیقات سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۷. به کوشش و لفرام کلایس و پتر کالمیر. ترجمه فرامرز نجد سمیعی. تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، معاونت فرهنگی و ارتباطات اداره کل امور فرهنگی.

- نجم‌الدوله، عبدالغفار بن علی محمد. (۱۳۸۶). *سفرنامهٔ دوم نجم‌الدوله به خوزستان*. محقق و مصحح احمد کتابی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هینلز، جان راسل. (۱۳۸۳). *اساطیر ایران*. ترجمه و تألیف باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
- وزیر وظایف، داود بن علینقی. (۱۳۸۶). *سفرنامهٔ میرزا داود وزیر وظایف*. محقق و مصحح علی قاضی عسکر. چ ۲. تهران: نشر مشعر.
- یمانی، مجتبی؛ علایی طالقانی، محمود. (۱۳۹۰). «مورفوتکتونیک و تأثیر آن بر تغییرات بستر و الگوی رودخانهٔ قره‌سو». *مجلهٔ جغرافیا و توسعهٔ ناحیه‌ای*. ش ۱۷. صص ۱۵-۱۴۳.
- Bivar, Adria. David. Hugh. (1986). "The Political History of Iran under the Arsacids". *The Cambridge History of Iran*. Edited by Ehsan Yarshater. vol 3 (1). Cambridge: Cambridge University Press.
- Debevoise, Neilson. Carel. (1938). *A Political History of Parthia*. Chicago: University of Chicago Press.
- Frame, Grant. (2021). *The Royal Inscriptions of Sargon II, King of Assyria (721- 705 BC)*, Eisenbranus. Pennsylvania: University Park.
- Frayne, Douglas. Ralph. (1998). "On the location of Sumurru". *Crossing Boundaries and Linking Horizons: Studies in Honor of Michael C. Astour on His 80th Birthday*. Edited by Gordon D. Young. Bethesda, Maryland: CDL Press.
- Levine, Louis. (1973). "Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros I". *Iran*. vol. XI. pp. 1.28.
- Marciak, Michal. (2014). *Izates and Helena and Monobazos of Adiabene: a study on literary traditions and history*. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Masson, Charles. (1845). "Illustration of the Route from Seleucia to Apobatana, as given by Isidorus of Charax". *ESQ*. 15. pp. 97-124.
- Reade, Julian. (1998). "Greco-Parthian Nineveh" *Iraq*. vol. 60. pp. 65-83.
- Reade, Julian; Anderson, Julie. Renee. (2013). "Gunduk, Khanes, Gaugamela, Gali Zardak -notes on Navkur and nearby rock-cut sculptures in Kurdistan". *Zeitschrift für Assyriologie*. vol. 103 (1). pp. 69-123.
- Stein, Aurel. (1940). *Old Routes in Western Iran*. London: Macmillan and Co.
- Sturm, Jan. (1937). 'Tornadotus' *RE*. vol. 6. p. 1794.
- Tomaschek, Wilhelm. (1901). 'Corma' *RE*. vol. 4. p. 1246.
- Von Gall, Hubertus. (2010). "Karafto Caves". *Iranica Encyclopedia*. Vol. XV. Fasc. 5. pp. 533-536.

روابط بینامتنی سبک ادبیات فارسی و نگارگری در دوره تیموری بر اساس نظریه ژرار ژنت

چنور سیدی^۱

چکیده

با توجه به نظریه بینامتنیت و فرضیه‌های باختین^۲ که بعدها ژرار ژنت آن را بسط داد، اثر هنری مستقلی وجود ندارد و آثار هنری با یکدیگر ارتباطی ناگسستگی دارند. بررسی سازه‌ها و عناصر مشترک در ادبیات و نگارگری دوره تیموری نیز حاکی از وجود روابط بینامتنی میان این دو شاخه هنری متداول در آن روزگار است. از این رو، مقاله حاضر تلاش دارد تا با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی به بررسی آثار ادبی و هنری دوره تیموری پردازد و میزان اثربخشی ادبیات را بر هنر نگارگری در این دوره مشخص سازد. آن‌گونه که از بررسی‌های صورت پذیرفته در تحقیق حاضر بر می‌آید، سبک ادبیات فارسی مقدمه و پیش فرضی برای سبک نگارگری در دوره تیموری بوده است و به هیچ عنوان نمی‌توان نگارگری این دوره را بدون شناخت سبک‌های ادبی آن مورد واکاوی قرار داد.

کلید واژگان: دوره تیموری، سبک‌شناسی، ادبیات فارسی، نگارگری، بینامتنیت، ژرار ژنت.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس. c.saidi@modares.ac.ir

مقدمه

در اواخر دهه شصت میلادی نظریه‌ای مطرح شد که ژولیا کریستوا منتقد بلغاری مبدع این نظریه بود. وی با توجه به مطالعات و جستارهای خود این اصطلاح را بیان نمود و در اظهار این نظریه تحت تأثیر میخایل باختین بوده است. بنا بر این نظریه هیچ متن و اثر هنری مستقلی وجود ندارد، بلکه متأثر از متون و آثار هنری پیش از خود هستند. بر این اساس تمام آنها نظام درهم تنیده و ناگسستنی هستند که هیچ آفریننده اثر هنری و متون، آفریننده آثار خود نیست؛ بلکه آثار آنها بر اساس آثار گذشتگان یا معاصران است. آثار هنری مؤثر بر آثار پس از خود به دور از تأثیر آثار پیش از خود خلق نمی‌شود. خلق یک اثر هنری شاخص به معنای نادیده انگاشتن آثار پیشین توسط آفریننده نیست، بلکه یکی از مسائل بنیادین در فهم هر اثر هنری پی بردن به معنا و ارتباط درونی آنهاست. منتقدان امروزی، عدم استقلال هر اثر پیشین یا همزمان خود را مطرح نمودند و بر این باور هستند هر اثر هنری دارای شبکه ارتباطی است که مخاطب در زمان جستجوی معنا، به آن پی خواهد برد و این عقاید سبب ارائه نظریه بینامتنیت شد. بر اساس مباحث مذکور نگارگران دوره تیموری با توجه به سبک‌های بنیادین که در هر دوره تاریخی مطرح شده برای تقویت سبک نگارگری همچنین تبیین بینش‌های خود از سبک ادبیات در ابعاد سبکی بهره‌ وافر جست‌اند و امروزه با عنوان ساختار بینامتنیت مطرح است. پژوهشگران بسیاری با توجه به اصول مورد تأیید در این حوزه به بررسی آثار هنری هر دوره پرداخته‌اند. حال، پرسش آن است: آیا نگارگران دوره تیموری سبک ادبیات فارسی آن دوره را در نگاره‌های خود به کار برده‌اند؟ می‌توان سبک ادبیات فارسی را در نگاره‌ها جست؟ نگارگران در ترسیم نگاره‌های خود با توجه به نظریه بینامتنیت به سبک ادبیات فارسی نظر داشته‌اند؟ پژوهش حاضر، سعی بر آن دارد که به شیوه میان رشته‌ای ادبیات و هنر کاربردی به این پرسش‌ها پاسخ دهد. اهمیت این موضوع بر آن است که نگارگران دوره تیموری در ترسیم نگاره‌های خود به سبک ادبیات فارسی نظر داشتند و از مضامین عرفانی و عاشقانه سبک ادبیات فارسی بهره‌ وافر بردند به نظر می‌رسد که از دیدگاه بینامتنیت، نگارگران به بهترین وجه از سبک ادیبان آن دوره در نگاره‌های خود استفاده نمودند. در ذیل به تمام این پرسش‌ها و فرضیه‌ها پاسخی روشن و دقیق داده می‌شود. این جستار نیز برای تبیین بهتر سبک‌شناسی نگارگری و ادبیات فارسی در دوره تیموری این شیوه را برگزیده و برای رسیدن به نتیجه قابل اعتنا لازم است در آغاز این پژوهش یک تعریفی کلی از بینامتنیت ارائه شود و با اتکا بر محور سبکی، سبک نگارگری و ادبیات را بررسی و تحلیل کند. اهمیت این موضوع در سبک نگارگری دوره تیموری از این مسئله نشئت می‌گیرد که شناخت سبک نگارگران بدون توجه به سبک ادبیات فارسی و تأثیری که از لحاظ سبکی بر سبک کار آنها داشته کامل نیست.

پژوهشگران بسیاری ارتباط و تأثیر ادبیات بر نگارگری در دوره تیموری را بررسی نموده‌اند، البته باید اذعان کرد این بررسی‌ها در برخی پژوهش‌های صورت گرفته در ارتباط با موضوع مذکور، ویژگی کلی آن در حد شناخت کلی است و برخی دیگر با گزینش یک اثر از نگارگری و ادبیات به ابعاد گوناگون آن پرداخته‌اند، به عنوان نمونه، مقاله «خوانش کمال‌الدین بهزاد از داستان سعدی و جوان کاشغر بر اساس الگوی تعلیم و تربیت عرفانی نورالدین عبدالرحمن جامی» نوشته نسترن نوروزی و همکاران در مجله پژوهش نگره در سال ۱۳۹۴ در شماره ۳۴ به چاپ رسیده، در این پژوهش، نگارنده‌گان به تحلیل نگاره سعدی و جوان کاشغر اثر بهزاد و بازنمایی تأثیر بهزاد در نگاره از اندیشه‌های معاصرانش به ویژه جامی پرداخته‌اند. مقاله «پیوند ادبیات و نگارگری خوانش تطبیقی لیلی و مجنون جامی و نگاره‌ایی از مظفر علی» نوشته عبدالله آلبوغیش و نرگس آشتیانی عراقی در مجله پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، سال ۱۳۹۷ در شماره ۱ به چاپ رسیده است. در این پژوهش، نگارنده‌گان با تکیه بر دیدگاه پیوند ادبیات و نگارگری، بخشی از روایت لیلی و مجنون جامی در مثنوی هفت اورنگ را با نگاره‌ایی منسوب به مظفر علی از پیروان مکتب نگارگری تبریزی واکاوی کرده‌اند. مقاله «بازخوانی بیناگتمانی نقاشی حکایت یوسف و زلیخا و سه اقتباس معاصر» نوشته نسترن نوروزی و همکاران در فصلنامه علمی مطالعات فرهنگ و ارتباطات، سال ۱۳۹۸ در شماره ۸۰ به چاپ رسیده است. در این پژوهش، نگارنده‌گان به خوانش فرامتنی و گفتمانی چهار تصویر یوسف زلیخا، اثر بهزاد با نگاره حبیب‌الله صادقی، عبدالحمید قدیریان و تصویرسازی کلودیا پالماروسی پرداخته‌اند. پژوهش حاضر، با استفاده از رویکرد بینامتنیت نظریه ژرار ژنت به عنوان ابزار جدید در مطالعات هنر کاربردی باستان‌شناسی، گوشه‌هایی از رموز هنری و ادبی سبک نگاره باستانی در دوره تیموری بررسی و تبیین می‌کند؛ بنابراین، در زمینه بررسی روابط بینامتنیت سبک ادبیات فارسی و نگارگری در دوره تیموری بر اساس نظریه ژرار ژنت تاکنون پژوهش مستقلی صورت نگرفته است.

۱. نظریه بینامتنیت ژرار ژنت

از نظر میخائیل باختین هر بخشی از گفتار می‌تواند به مجموعه‌ای از نشانه‌ها خواه یک گفته، شعر، نگاره و فیلم اشاره کند. بر باور وی، هر متن و اثری متأثر از متون و آثار دیگر است (آلن، ۱۳۸۰: ۷۳). نخستین بار ژولیا کریستوا، فیلسوف و منتقد ادبی در دهه ۱۹۶۰ م، در ترجمه میخائیل باختین از گفتگومندی، اصطلاح بینامتنیت را باب کرد. ژولیا کریستوا نظریه بینامتنی را برای تمامی متون، امری اجتناب‌ناپذیر می‌داند و بر این باور است، بینامتنی فضایی است که در آن انواع متون

با یکدیگر در ارتباط هستند. در این خصوص گفته‌های مختلفی از دیگر متون با یکدیگر رابطه برهمکنشی پیدا می‌کنند و همدیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهند (کریستوا، ۱۳۸۱: ۴۴). رولان بارت، فیلیپ سولرس و ژاک دریدا پس از کریستوا پژوهش در زمینه بینامتنی را اساس مطالعات خود قرار دادند. توجه به نظریه بینامتنیت در اروپا ادامه یافت و منجر به ایجاد گرایش‌های نوینی شد که یکی از این نظریه پردازان ژرار ژنت است (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۵). ژنت در سال ۱۹۷۸ م، کتاب *الواح بازنوشتی* را درباره بینامتنیت منتشر کرد و به تفصیل به این مطلب پرداخت که آفریننده متون یا اثر هنری، آثار خود را به صورت مستقل نمی‌آفرینند، بلکه این آثار با استفاده از آثار پیشین موجود تهیه می‌شوند و می‌توان گفت: «یک متن، جایگشت متون و بینامتنیتی در فضای یک متن مفروض است که در آن، گفته‌های متعدد، برگرفته از دیگر متون با هم مصادف شده و یکدیگر را خنثی می‌کنند» (آلن، ۱۳۸۰: ۵۸). ژنت تمامی روابط یک اثر را با آثار دیگر در پنج دسته طبقه‌بندی کرد که یکی از این دسته‌ها بینامتنیت است؛ رابطه بینامتنیت بیشتر از گونه‌ها و دسته‌های دیگر ژنت مورد توجه پژوهشگران ادبی و هنری قرار گرفته است. بینامتنیت، ارتباط یک متن یا اثر هنری با متون و آثار هنری دیگر را مورد واکاوی قرار می‌دهد (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۵-۸۶). این نوع رابطه بیشتر با روابط میان متنی در حوزه ادبیات و هنر قابل انطباق است. در عصر حاضر، بسیاری از مطالعات و بررسی‌ها در حوزه‌های متنوعی از دانش‌ها به ویژه ادبیات و هنر بر اساس همین رویکرد ژرار ژنت انجام می‌شود. یکی دیگر از امتیازات ترامتنیت همان امکان مطالعات بینانسانه‌ای است که خود ژنت به برخی از آنها به ویژه در بینامتنیت اشاره نموده است (نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۴۵۰).

۲. تحلیل سبک ادبیات و نگارگری دوره تیموری با تکیه بر روابط بینامتنیت ژرار ژنت

ادبیات فارسی در دوره تیموری بسیار حائز اهمیت است؛ این دوره یکی از دوره‌های بسیار مهم ادبیات فارسی است، اگرچه از نظر سیاسی و ثبات پادشاهی دوره مطلوبی نبوده و کشمکش‌های مدعیان پادشاهی و سلطنت در ممالک گسترده تیموری بسیار رخ داده است، اما از نظر ارزش خدمات‌های سلاطین، شاهزادگان، امیران و رجال دربار یکی از دوره‌های بسیار غنی و پر بار به شمار می‌رود. توجه پادشاهان و شاهزادگان تیموری به علم، ادب و هنر، گویی جزوی از خوی و غریزه فطری آنها بوده است. اغلب شاهزادگان شاعر و به فنون ادب فارسی واقف بوده‌اند، درگاه آنها پناه‌گاه فضل، ادب و هنر بود. در این دوره شعر و نثر فارسی در سرزمین ایران و سرزمین‌های مجاور رواج داشت و از جهت کثرت شاعران و ادیبان دوره‌ای بسیار مهم و سبک رایج در ادبیات،

سبک (عراقی) بوده است (صفا، ۱۳۹۱، ج ۱: ۶۰). سبک عراقی، در اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم تا قرن نهم هجری قمری، از زمان حمله مغول تا دوره تیموری مسیر خود را در بستر تکاملی شعر و ادبیات آن دوره طی کرد. این سبک با فروپاشی تیموریان در اواخر قرن نهم جای خود را به مکتب وقوع داد (عبدالملکیان و کیانی، ۱۳۹۳: ۲۰). اما برخی از پژوهشگران بر این باور هستند که «سبک عراقی از رواج نیفتاده است و هنوز در دوره‌های بعد در ادبیات به حیات خود ادامه داده زیرا برخی زمینه‌های اجتماعی آن از بین نرفته است» (نوبخت، ۱۳۷۳: ۳۵). سبک عراقی از لحاظ تاریخی شامل دوره اواخر سلجوقیان، مغولان، ایلخانان و تیموریان است، اما وجه تسمیه آن به این صورت است که پس از مغول کانون‌های فرهنگی از خراسان به عراق منتقل شد و شاعران و نویسندگان بزرگ اغلب از شهرهای عجم هستند (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۹۳). سبک‌های منثور و منظوم ادبیات فارسی تأثیر گسترده‌ای بر دیگر آثار هنری کاربرد یافته است، بنابراین، بعید به نظر می‌رسد که نگارگران برای ترسیم نگاره‌های خود به سبک ادبیات نظر نداشته باشند. با توجه به نگاره‌ها، نگارگران در دوره تیموری به وفور از سبک‌های منظوم و منثور ادبیات فارسی آن دوره یعنی در مکتب هراتی و شیرازی استفاده نموده‌اند. مخاطب باید تأمل بیشتری کند تا شیوه به کارگیری نگارگران از سبک ادبیات فارسی را شناسایی کنند. این موارد تنها بخش کوچکی از عناصر زیباشناختی سبک نگاره نگارگران است که تلاش می‌شود با تکیه بر اصول بینامتنیت سبک و مضمون، در چهارچوب این دو محور به تحلیل سبک‌شناسی نگارگری پرداخته شود.

۱.۲. انعکاس عشق

نگارگر با توجه به رواج غزل‌سرایی و مضامین عشق در سبک ادبیات فارسی، به اشکال ظریفی آن را در درون نگاره‌های خود گنجانده و عشق را از فضای اصلی خود یعنی ادبیات و متن خارج کرده و آنها را متناسب با فضای نگاره‌های خود قرار داده است:

اثر غایب^۱:

زلیخا چو گشت از می عشق مست

بدامان یوسف در آویخت دست

۱. اثر غایب اثری است که آفریننده‌گان آثار معاصر یا آثار بعدی (اثر حاضر) در خلق آثار خود به آن توجه دارند و آثار خود را براساس سبک‌های آن اثر خلق می‌کنند. اثر حاضر اثری است که از آثار گذشته یا همعصر خود تأثیر پذیرفته است (آلن، ۱۳۸۰: ۵۸).

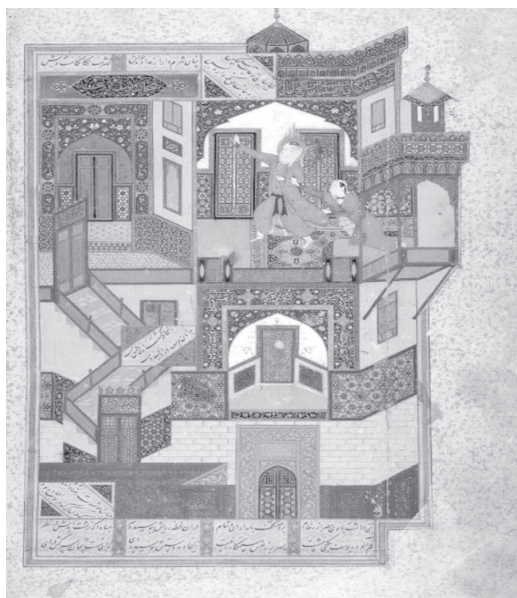
چنان دیو شهوت رضا داده بود
که چون گرگ در یوسف افتاده بود...

(سعدی، ۱۳۷۲: ۴۱۷-۴۱۸).

اگر نظاره‌گری از آنجا گذشتی
ز حسرت در دهانش آب گشتی...

(جامی، ۱۳۷۸: ۱۷۸).

اثر حاضر:



تصویر شماره ۱. فرار یوسف از دست زلیخا (آژند، ۱۳۸۹: ۳۰۰).

خوانش بینامتنی: چنانکه ملاحظه می‌شود این ابیات سعدی که در نگاره نوشته شده به توصیف داستان عشق زلیخا به یوسف می‌پردازد، زلیخا از شدت عشق به یوسف مست شده و در یک فضای بسته به دامن یوسف چنگ زده است و در ادامه شعر یوسف از زلیخا می‌خواهد از خدا شرم و توبه کند. در حقیقت این شعر در ادبیات فارسی یک شعر عاشقانه است. نگارگر در این نگاره، داستان را به عرصه نمایش در آورده، اما بحثی که در متن به آن اشاره و حذف شده بت زلیخاست. در این تصویر، ابیاتی از عبدالرحمان جامی نیز بر فضای معماری نگاره نوشته شده که مضمون ابیات درباره شکوه کاخ زلیخا و معماری و تزیینات آن است. نگارگر، فضای معماری در نگاره را کاملاً منطبق با شعر عبدالرحمن جامی به تصویر کشیده است. با توجه به ابیات، مضمون در نگاره

دچار دگرگونی موازی با شعر نشده، زیرا محتوای نگاره و شعر، داستان عشق زلیخا به یوسف است. محتوای هر کدام از این آثار هنری ادبیات و نگاره با هم سنجیده شده و شباهت‌هایی در هر دو آنها دیده می‌شود، تأثیرپذیری سبکی نگارگر از سبک ادبیات فارسی را نیز می‌توان مشاهده کرد. با توجه به پیوستگی آن با ادبیات فارسی، نگاره با هدف مصور کردن شعر خلق شده است، حتی متن‌هایی که در این نگاره نوشته شده در رمزگشایی آن نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند. عناصر تصویری حاکی از آن است که نگارگر دوره تیموری از شعر سعدی و جامی در متن خود استفاده کرده است (نوروزی و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۷۵).

۲.۲. درون گرایی، توجه به احوال و مسائل شخصی و روحی

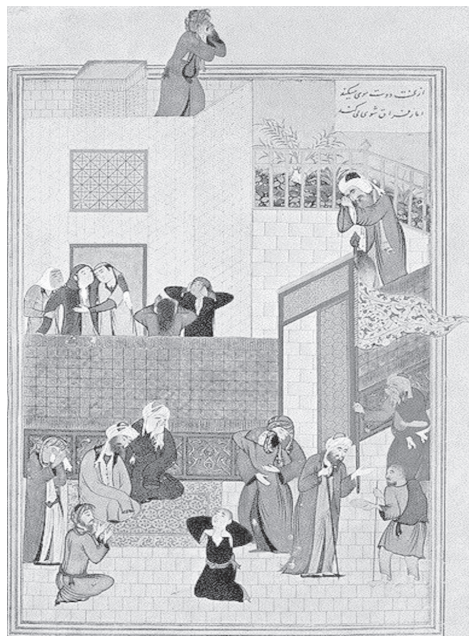
اثر غایب:

از محنت دوست موی می‌کند

اما به طفیل شوی می‌کند

(نظامی، ۱۳۹۹: ۱۹۱).

اثر حاضر:



تصویر شماره ۲. سوگواری برای شوی لیلی (گرابر، ۱۳۸۶: ۱۳۱).

خوانش بینامتنی: بیت در تصویر از کتاب لیلی و مجنون نظامی درباره وفات یافتن ابن سلام شوهر لیلی است، نگارگر با ظرافت خاص مسائل روحی لیلی در فراق ابن سلام را در نگاره خود گنجانده و قطعاً در به تصویر کشیدن وضع مسائل شخصی و روحی تحت تأثیر مستقیم شعر نظامی بوده است. وی با توجه به ابیات، فضای آن را در نگاره خود استفاده کرده و معنای مراد شعر در نگاره وی به کار رفته است. هر دو اثر درون مایه و مضمون مشترکی دارند و هدف هر دو آفریننده اثر، بیان وضع حال لیلی، شخصیت لیلی و دیگران در فراق ابن سلام عیناً تکرار شده و ساختار روایت داستان به صورت نوشتاری و تصویری ساده بیان شده است.

۳.۲. توجه به معنویات و عرفان

اثر غایب: رو نمودند ز هر در زده صف

هر یکی از نور نشاری بر کف

پشت بر گنبد خضرا کردند

رو درین معبد غیرا کردند

با دلی دستخوش خوف و رجا

گفت کای گرم روان تا به کجا

(جامی، ۱۳۷۸: ۹۰).

اثر حاضر:



تصویر شماره ۳. فشار نور فرشتگان بر سجدی (سپهرسون، ۱۳۸۲: ۵۱).

خوانش بینامتنی: ابیات تصویر سوم از هفت اورنگ جامی حکایت هدیه الهی به سعدی را بیان می‌کند با این مضمون که یکی از اکابر در خواب دید زمانی که سعدی شعری عارفانه می‌سروده، جمعی از ملائکه طبق‌های نور هدیه می‌بردند، وقتی بیدار شد به صومعه سعدی می‌رود که ببیند آیا خوابش صادق است یا خیر؟ وی سعدی را دید که در حال گریان آن بیت عرفانی را زمزمه می‌کرد. بن‌مایه اصلی مشترک هر دو اثر، حکایت سرودن ابیات عرفانی سعدی است و خواب دیدن شخصی که ملائکه برای سعدی نور الهی را نثار می‌کردند. هر دو آفریننده، آثار خود را از معنای زمینی خارج، صبغه و رنگ عرفانی به آنها بخشیده‌اند. دو اثر ادبیات و نگاره از نظر سبک، فضای عرفانی، شخصیت‌های روایی و شیوه گفتمان محوری شباهت و همانندی دارند.

۴.۲. سیر از سادگی به تکلف

اثر غایب: بسی شب به مستی شد و بیخودی

گذاریم یک روز در بخردی

یک امروز بینیم در ماه و مهر

گشائید سربسته‌های سپهر

بدانیم کاین خرگه گاو پشت

چگونه در آمد به خاک درشت

(شهابی، ۱۳۳۷: ۳۱۴).

اثر حاضر:



تصویر شماره ۴. خلوت ساختن اسکندر با هفت حکیم در آفرینش نخست (پاکباز، ۱۳۷۹: ۱۴۲)

خوانش بینامتنی: در ادبیاتِ دورهٔ تیموری، شعر به زبان ساده و روان، گاه نزدیک به زبان محاوره و گاهی از آرایه‌های ادبی پیچیده سروده شده است. همان طور که ملاحظه می‌شود در متن ادبی نگارهٔ فوق از اسکندرنامهٔ نظامی که داستانِ خلوت ساختن اسکندر با هفت حکیم در آفرینش نخست است. ابیات نخست و دوم ساده و روان؛ اما در بیت سوم عبارت «خرگه گاو پشت» باعث پیچیدگی در بیت شده و تأمل برانگیز است. در نگارهٔ چهارم سادگی نگاره در ترسیم، طراحی و تزینات پیکره‌ها دیده می‌شود؛ شخصیت‌های مشارکت کننده در نگاره «چهره‌های روشن و واضح یا به بیان دیگر واقعی و زنده‌اند و لباس‌های بسیار ساده و خالی از هر گونه تزین پیچیده به طور کلی از ترکیب‌بندی‌های ساده و محکم برخوردارند، پیکره‌ها بسیار ظریف و دقیق ترسیم شده‌اند» (کوهنل، ۱۳۷۹: ۱۳۲-۱۳۶). اما نگارگر فضاهای معماری پیچیده و هندسی را ترسیم و به بیانی دیگر از طرح‌های متنوع هندسی در تزینات معماری، پلان‌های چند ضلعی، استفاده از تزینات گوناگون در معماری مانند: کاشی‌کاری، گچ‌کاری، آجرچینی و... در آن استفاده کرده است. آنچه در این نگاره در جنبهٔ زیبایی‌شناسی بسیار ارزشمند است، حس مضامین و سبکی آن در این عرصه است، مضامین و سبک ادبیات اهمیت می‌یابد که پیش فرض و مقدمهٔ نگارگری است و تشابه معماری و ساخت پیکره‌ها به سبک ادبیات نزدیک تر و تأمل برانگیزتر است (خامسی همامنه، ۱۳۹۲: ۱۶۱-۱۶۲).

۵.۲. استفاده از هنرهای بیگانه

اثر غایب:

گفت از سخنان سعدی چه داری؟ گفتم

بُلَيْتُ بِنَحْوِيَّ يَصُولُ مُغَاضِيَاً

عَلَيَّ كَزَيْدٍ فِي مُقَابَلَةِ الْعَمْرُو

عَلَى جَرِّ ذَيْلٍ لَيْسَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ

وَ هَلْ يَسْتَقِيمُ الرَّفْعُ مِنْ عَامِلِ الْجَرِّ

(سعدی، ۱۳۴۲: ۱۴۰).

اثر حاضر:



تصویر شماره ۵. سعدی و جوان کاشغری (آژند، ۱۳۸۹: ۲۸۶).

خوانش بینامتنی: متن تصویر حکایت سعدی و جوان کاشغری است، در این روایت سعدی از جوانی که وی را نمی‌شناسد می‌پرسد سعدی را می‌شناسی؟ جوان از سعدی دو بیت عربی می‌خواند. در متن، واژه‌های بیگانه قابل مشاهده است، در دوره تیموری، واژه‌های بیگانه از جمله ترکی، مغولی و عربی به متون فارسی راه یافت. در نگاره نیز ورود فرهنگ بیگانه درون تصویر کاملاً مشهود است. در این تصویر، بهزاد درخت و پرند را با هم به ترسیم درآورده که این یکی از موضوعات مورد علاقه و مورد توجه سرزمین چین بوده است. ترسیم جزئیات در حرکت شخصیت‌های مشارکت کننده در داستان و فضای معماری به بیان دیگر پویایی در تصویر متأثر از هنر چینیان است. در واقع یک ارتباط فرهنگی در این دوره میان سرزمین ایران با دیگر سرزمین‌های شرقی به ویژه چین وجود داشته است.

۶.۲. رواج حس دینی

اثر غایب:

چون محمد به رقص پای براق

در نشست این صحیفه را اوراق

راه دروازه جهان برداشت
دوری از دور آسمان برداشت
می‌برید از منازل فلکی
شاهراهی به شهر ملکی

(نظامی، ۱۹۳۴: ۱۰).

اثر حاضر:



تصویر شماره ۶. معراج پیامبر هفت پیکر (شین دشتگل، ۱۳۸۹: ۱۷۵).

خوانش بینامتنی: نظامی در هفت پیکر، دربارهٔ معراج پیامبر (ص) سخن می‌گوید با توجه به شرایط اجتماعی دورهٔ تیموری، در سبک ادبیات فارسی شعر، صبغهٔ دینی به خود گرفته بود. خشونت، جنگ و ناآرامی که در آن دوره رخ داده است، شاید دلیل این امر (صبغهٔ دینی) روحیهٔ مردمی بود که دچار یأس و ناامیدی شده بودند. اغلب عامهٔ مردم جان، آبرو و مال خود را باخته بودند، این وضع و شرایط نامطلوب اجتماعی رغبت به شعر دینی و اجتناب از دنیا را در مردم به وجود آورده بود و نگارگر این نگاره را در تناسب با فضای اجتماعی آن دوره و متأثر از سبک ادبیات ترسیم نموده است. این شیوهٔ تأثیر و تأثر در تمام نگاره‌های آن دوره وجود دارد. نگارگر با بهره‌گیری از متن شعر و با ترکیب آن در ساختار نگاره‌های خود به مضامین و سبک بیشتر اشاره دارد.

۷.۲. انسان‌گرایی و واقع‌گرایی

اثر غایب:

دور خلافت چو به هارون رسید
 رایت عباس به گردون رسید
 نیم شبی پشت بهم خوابه کرد
 روی در آسایش گرمابه کرد
 موی تراشی که سرش می‌سترد
 موی به مویش به غمی می‌سپرد...

(نظامی، ۱۳۸۹: ۱۹۹).

اثر حاضر:



تصویر شماره ۷. داستان هارون با موی تراش خمسۀ نظامی، مخزن الاسرار (پاکباز، ۱۳۷۹: ۱۰۲).

خوانش بینامتنی: ابیات مذکور از مخزن الاسرار نظامی دربارهٔ مناظرهٔ هارون رشید با موی تراش در گرمابه است. دیالوگ‌هایی در این داستان بین شخصیت‌های مشارکت‌کننده صورت گرفته است، در نگاره انسان‌گرایی و واقع‌گرایی مشاهده می‌شود. انسان‌گرایی به بازنمایی داستان به دست

خوبش و واقع‌گرایی بازنمایی واقعیتی که انسان تجربه کرده است را در زمان و مکانی مشخص گفته می‌شود. با توجه به عناصر ساختاری هر دو اثر هنری، ویژگی‌های ساختاری جامعه و نحوه زندگی مردم نشان داده می‌شود. آنان به زندگی عادی مردم پرداخته و کم‌کم میان همان مردم رسوخ پیدا کرده‌اند، با این حرکت به تدریج مردم عادی فرصت آشنایی و درک هنری را که روزی از آن فاصله بسیاری داشتند، پیدا می‌کنند بدون آنکه ارزش‌های متعالی آن آثار از بین بروند (آفرین، ۱۳۸۹: ۵۴).

۸.۲. توجه به شکوفایی هویت و فرهنگ ایرانی

اثر غایب:

بگفتا خموش، این چه لفظ خطاست

خداوند خانه خداوند ماست

نگه کرد و قندیل و محراب دید

بسوز از جگر نعره‌ای برکشید

که حیفت از این جا فراتر شدن

دریغ است محروم از این در شدن

(سعدی، ۱۳۷۲: ۲۹۹).

اثر حاضر:



تصویر شماره ۸. گدای پیر را به مسجد راه نمی‌دهند
(آژند، ۱۳۸۹: ۴۰۹).

خوانش بینامتنی: اثر غایب، شعری به زبان فارسی از شاعر شهیر ایرانی سعدی است، در دوره تیموری شاعران بومی و غیربومی مورد توجه سلاطین و رجال دربار واقع شده بودند و به آنها اعتلا می‌بخشیدند. حتی رجال دربار خود ادیب و شاعر بودند از جمله شاهرخ، بایسنقر میرزا و علیشیر نوایی؛ بنابراین، برای گسترش زبان و ادبیات فارسی ادیبان را به دیگر سرزمین‌ها از جمله هند و ماورالنهر می‌فردستاند و از این شاعران و نویسندگان ایرانی در این دوره کتاب‌های متنوع و غنی و به غایت زیبا به رشته تحریر درآمده است. در این راستا، شعر و ادبیات فارسی مهم‌ترین جایگاه را هم از نظر زبانی و هم از نظر تاریخی-هنری در نگاهداشت هویت ملی و فرهنگی داشته است. نگاره با ادبیات یک ارتباط ناگسستگی دارد و ناگزیر در همه حال تحت تأثیر آن قرار گرفته است. در تصویر شماره ۸، هویت و فرهنگ ایرانی در عناصر معماری و تزیینات معماری، دیده می‌شود از جمله: کاشی‌کاری، آجرکاری، کتیبه و...، در این دو اثر (ادبیات و نگاره) به تمدن و فرهنگ ایرانی توجه شده است و تمامی رجال درباری از ادیب تا نگارگر در پی تلاش برای بازنمایی فرهنگ و هویت ایرانی بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

براساس نظریه بینامتنیت ژرار ژنت، هر اثری متأثر از آثار پیشین و اثر گذار بر آثار بعد است، بدون شک هیچ اثر هنری و ادبی مستقل از یکدیگر نیستند. در این جستار به رابطه بینامتنی ادبیات فارسی و نگارگری دوره تیموری پرداخته شد که برگرفتنی نگارگران ایرانی از ادبیات فارسی را نشان می‌دهد. شناسایی رابطه بینامتنی این دو هنر ادبیات و نگارگری نیازمند شناخت زوایای باطنی و ظاهر سبک در هر دو متن است. نشانه‌های موجود در سبک ادبیات، بیانگر تأثیر عمیق آن بر نگارگر است. نتیجه این مقاله نشان می‌دهد که نگارگران دوره تیموری بارها از سبک ادبیات و مضامین آن برای تقویت نگاره‌های خود استفاده کرده‌اند و درهم تنیدگی خاصی بین سبک نگارگری و ادبیات ایجاد شده است. هم مضامین و هم ویژگی‌های صوری در نگاره‌های آن دوره حضور کامل دارند؛ البته نگارگر بنا بر فضای نگاره‌ها، تغییراتی صوری در آنها ایجاد کرده؛ یعنی در آنها با توجه به فضای اندک نگاره برخی جزئیاتی که در ادبیات آمده را در نگاره حذف کرده است تا با فضای چینش نگاره هماهنگ شود. اما باید گفت این حذفیات و تغییرات در مضامین و سبک آنها هیچ خللی وارد نمی‌کند. محورهای سبکی در این موارد خلاصه می‌شود:



ویژگی	سبک ادبیات فارسی	سبک نگارگری
سیر از سادگی به تکلف	غزلیات، قصیده و مثنوی به زبان ساده روان گاه نزدیک به زبان محاوره بود و گاهی از صناعات پیچیده استفاده می‌کردند.	سادگی نگاره در ترسیم، طراحی و تزیینات پیکره‌ها. اما ترسیم فضاهای معماری پیچیده و هندسی بود.
استفاده از هنرهای بیگانه	ورود واژه‌های ترکی و مغولی در ادبیات فارسی.	ورود هنر نگارگری سرزمین‌های چین و ماورالنهر در نگاره‌های ایران
انعکاس عشق در هنر	رواج غزل‌سرایی	ترسیم و طراحی نگاره‌های عاشقانه، مانند تصویر: یوسف و زلیخا.
توجه به معنویات	سرودن اشعار عرفانی و اخلاقی	ترسیم فضاهای مذهبی و عرفانی
توجه به شکوفایی و فرهنگ ایرانی	حمایت و هنر دوستی پادشاهان از ادبیات ایرانی	نگاره‌های که فرهنگ ایرانی در آن قابل ملاحظه است.

کتابنامه

- آژند، یعقوب. (۱۳۸۹). مکتب نگارگری هرات. تهران: فرهنگستان هنر.
- آفرین، فریده. (۱۳۸۹). «تحلیل واقع‌گرایی در نگارگری دوره تیموری تا قاجار». فصلنامه مطالعات اسلامی. ش ۱۲. تابستان. صص ۵۳-۷۲.
- آلبوغبیش، عبدالله؛ آشتیانی عراقی، نرگس. (۱۳۹۷). «پیوند ادبیات و نگارگری؛ خوانش تطبیقی لیلی و مجنون و نگاره‌ای از مظفر علی». مجله پژوهش‌های ادبیات تطبیقی. دوره ۶، ش ۱. صص ۳۱-۵۵.
- آلن، گراهام. (۱۳۸۰). بینامتنیت. ترجمه پیام یزادنجو. تهران: نشر مرکز.
- پاکباز، رویین. (۱۳۷۹). نقاشی ایران از دیرباز تا امروز. تهران: انتشارات سیمین و زرین.
- جامی، عبدالرحمان. (۱۳۷۸). هفت‌اورنگ جامی. تصحیح جابلقا دادعلیشاه. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.
- خامسی همامانه، فخرالسادات. (۱۳۹۲). «جستاری در مشابَهت معماری و ادبیات». مجله چیدمان. سال ۲، ش ۴. زمستان. صص ۱۶۰-۱۶۷.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین. (۱۳۴۲). گلستان سعدی. تصحیح محمد جواد مشکور. تهران: اقبال.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین. (۱۳۷۲). بوستان سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: ققنوس.
- سیمپسون، ماریاناشر و. (۱۳۸۲). شعر و نقاشی ایران، حمایت از هنر در ایران. ترجمه عبدالعلی براتی و فرزاد کیانی. تهران: نسیم دانش.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۲). سبک‌شناسی شعر. تهران: نشر فردوس.

- شهبای، علی اکبر. (۱۳۳۷). نظامی شاعر داستان سرا. تهران: ابن سینا.
- شین دشتگل، هلنا. (۱۳۸۹). معراج نگاری‌های نسخه‌های خطی تا نقاشی‌های مردمی با نگاهی به پیکره‌های حضرت محمد (ص). تهران: علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۹۰). تاریخ ادبیات ایران، ج ۱. تهران: فردوس.
- عبدالملکیان، محمدرضا؛ کیانی، حمید. (۱۳۹۳). سبک‌های شعر فارسی، گذری بر ویژگی‌ها و دوره زمانی. تهران: اداره کل فرهنگ شهرداری.
- کریستوا، ژولیا. (۱۳۸۱). کلام، مکالمه و رمان. بسوی پسامدرن: پسا ساختارگرایی در مطالعات ادبی. تدوین و ترجمه پیام یزدانجو. چ ۲. تهران: مرکز.
- کوهنل، ارنست. (۱۳۷۹). «اهمیت هنر نقاشی مینیاتوری مکتب هرات». ترجمه سمیه اشتری. مجله هنر دینی. ش ۳. صص ۹۹-۱۰۶.
- گرابر، اولک. (۱۳۸۶). مروری بر نگارگری ایران. ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند. تهران: فرهنگستان هنر.
- نامورمطلق، بهمن. (۱۳۸۶). «ترانیت؛ مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها». پژوهشنامه علوم انسانی. ش ۵۶. صص ۸۳-۹۸.
- نامورمطلق، بهمن. (۱۳۹۰). درآمدی بر بینامتنیت نظریه و کاربردها. تهران: سخن.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۹). مخزن الاسرار. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: امیرکبیر.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۹۹). لیلی و مجنون. تهران: کارگاه فیلم و گرافیک سپاس.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۹۳۴) هفت پیکر. به سعی و اهتمام و تصحیح ه. ریترویه. ریقا. استانبول: مطبعة دولت.
- نوبخت، ایرج. (۱۳۷۳). نظم و نشر پارسی در زمینه اجتماعی از نهضت مشروطه تا مقطع انقلاب. تهران: ربیع.
- نوروزی، نسترن؛ صابر، زینب؛ ناظری، افسانه. (۱۳۹۴). «خوانش کمال‌الدین بهزاد از داستان سعدی و جوان کاشغری بر اساس الگوی تعلیم و تربیت عرفانی نورالدین عبدالرحمان جای». مجله نگره. ش ۳۴. صص ۳۸-۵۳.
- نوروزی، نسترن؛ موسوی لری، اشرف السادات؛ دانشگر، فهیمه. (۱۳۹۸). «باز خوانی بیناگتمانی نقاشی حکایت یوسف و زلیخا و سه اقتباس معاصر آن». مجله مطالعات فرهنگ و ارتباطات. ش ۸۰. صص ۲۶۵-۲۹۶.

رشته‌شناسی ایران‌شناسی، ماهیت، ضرورت و مبانی روش‌شناسی آن

منصور طرفداری^۱

چکیده

ایران‌شناسی از جمله رشته‌های جدید دانشگاهی در حوزه علوم انسانی که طی سالیان اخیر در برخی دانشگاه‌ها راه‌اندازی گردیده است. سرفصل آموزشی این رشته متشکل از دروس متنوعی نظیر تاریخ، جغرافیا، باستان‌شناسی، ادبیات، اسطوره‌شناسی، فرهنگ مردم و اقتصاد است که میان‌رشته‌ای بودن آن را نشان می‌دهد. ارائه تعریفی اولیه از این رشته، ماهیت و اهداف و موضوع و مبانی روش‌شناسی آن از جمله مسائل مهمی هستند که پرداختن به آنها ضروری به نظر می‌رسد. بر این اساس، پژوهش پیش‌رو کوشیده است تا با گردآوری اطلاعات از منابع مرتبط و با استمداد از تجربیات عملی در این رشته به پرسش‌های اساسی تحقیق پیرامون ضرورت و اهداف رشته ایران‌شناسی و اهمیت رویکردهای متعدد روش‌شناسی در آن پاسخ دهد. یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که رشته ایران‌شناسی با به کارگیری نگاه چند بعدی و بین‌رشته‌ای، شناخت جامع‌تری در زمینه مسائل مرتبط با فرهنگ و تمدن ایران ارائه می‌دهد. با این همه، دستیابی به این مهم و نیز معرفت‌شناسی صحیح در آن تا حدی وابسته به اتخاذ روش‌شناسی متناسب و کارآمد است. بر این اساس، فهم روش‌شناسی در نقد دیدگاه‌ها و آثار ایران‌شناسان خارجی و نیز دستیابی به شناخت واقع‌گرایانه‌تر در این رشته، اهمیت بنیادین دارد.

کلید واژگان: ایران‌شناسی، میان‌رشته‌ای، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی.

مقدمه

سرفصل آموزشی ایران‌شناسی خصوصیت میان‌رشته‌ای آن را نشان می‌دهد. البته همین خصوصیت، این رشته را با انتقادات و پرسش‌های اساسی در زمینه ماهیت و فلسفه وجودی‌اش مواجه ساخته است؛ از سوی دیگر، طبیعی است که متعاقب پدید آمدن هر رشته‌ای از جمله ایران‌شناسی پرسش‌های بنیادین در زمینه تعریف آن، چرایی و چیستی، اهداف و دست‌آثر مبانی روش‌شناختی آن مطرح شود.

در زمینه ادبیات تحقیق باید گفت زهره زرشناس (۱۳۹۱)، در کتاب *درآمدی بر ایران‌شناسی* ضمن پرداختن به خاورشناسی، مراحل و چگونگی شکل‌گیری آن به تعریف ایران‌شناسی و نقد تعاریف موجود پیرامون آن را بررسی کرده است. طهمورث ساجدی (۱۳۸۷)، در اثر خود با عنوان *مجموعه مقالات ایران‌شناسی و خاورشناسی بررسی تاریخیچه مطالعات ایران‌شناسی و تعریف آن ذیل خاورشناسی و نیز معرفی ایران‌شناسان مطرح جهان را مدنظر قرار داده است*. منصور طرفداری (۱۳۹۵)، نیز در فصل اول کتاب *روش تحقیق در ایران‌شناسی*، اندکی به بحث اهمیت و جایگاه روش‌شناسی در ایران‌شناسی پرداخته است. با این همه، به دلیل نوپا بودن ایران‌شناسی در قالب رشته دانشگاهی مباحثی چون تعریف آن، ضرورت و فلسفه وجودی و نیز مبانی روش‌شناسی آن همچنان جای کار دارد. بر این اساس، پژوهش‌پیش رو کوشیده است با استفاده از مطالعه آثار مرتبط و تجربیات عملی در این رشته با روشن ساختن زوایایی از موضوع، به بهبود پیشینه پژوهش نیز کمک نماید.

۱. مبانی نظری

برخی تعاریف، ایران‌شناسی را ذیل خاورشناسی دانسته و آن را: «مجموعه‌ای از فعالیت‌های منظم علمی مربوط به تمامی شاخه‌های ایران‌شناسی حوزه علوم انسانی درباره ایران، فرهنگ، تمدن و زبان‌های ایران، در دوره‌های مختلف ایران» دانسته است (زرشناس، ۱۳۹۱: ۴۳). در تعریفی دیگر، ایران‌شناسی «عبارت است از مطالعه و تحقیق در تمامی جنبه‌ها و مظاهر فرهنگ تمدن ایرانی و شناساندن این تمدن به ملل دیگر و حفظ جایگاه واقعی آن، این تعریف اگر شرح حال و آثار ایران‌شناسی در اعصار متفاوت نیز در آن منظور شود، بی‌گمان جامع‌تر خواهد بود» (ساجدی، ۱۳۸۷: ۴۳).

در بررسی این تعاریف روشن ساختن دو نکته اهمیت زیادی دارد: یکی آنکه ایران‌شناسی از منظر خاورشناسی «دگرشناسی» محسوب می‌شود که با انگیزه‌های مختلف معرفت‌شناسانه، منافع اقتصادی و استعماری صورت می‌پذیرد و از منظر داخلی، نوعی «خودشناسی» به حساب می‌آید

که با دگرشناسی تفاوت اساسی دارد. دیگر آنکه، این تعاریف بیشتر بیانگر عنوان کلی و گسترده «مطالعات ایرانی» است که بیشتر در اروپا برای معرفی ایران‌شناسی به کار می‌رود که البته در عمل در درون خود به شاخه‌های مختلفی تقسیم می‌شود. واقعیت آن است که روشن ساختن هویت و تعریف هر رشته‌ای تنها با مشخص ساختن موضوع مورد بررسی آن رشته امکان‌پذیر می‌شود. همان‌طور که علوم سیاسی با زمینه بحثش یعنی سیاست شناخته می‌شود، بنابراین، علم ایران‌شناسی نیز با مشخص شدن موضوعش یعنی ایران، بهتر قابل فهم می‌گردد. برای آنکه پدیده یا مفهومی بتواند موضوع رشته‌ای علمی باشد، پرداختن به تعریف و نیز جزئی ساختن آن ضرورتی بنیادی به حساب می‌آید. از منظر سرزمینی، ایران را می‌توان از دو زاویه جدید و سنتی مورد توجه قرار داد. ایران جدید تحت تأثیر ملی‌گرایی اروپای سده نوزدهم و پس از انقلاب مشروطیت و به ویژه، متعاقب شکل‌گیری سلطنت پهلوی، به وجود آمد که حاصل آن، کشوری با مرزهای مشخص، حکومت متمرکز، زبان و پرچم رسمی بود که از مفهوم سنتی کشور تا حدی متمایز گردید. تعریف ایران پیش از دوره معاصر به عنوان یک قلمرو مشخص، کار ساده‌ای نیست، زیرا خاک این سرزمین در طول تاریخ، تغییرات اساسی را تجربه کرده است، به‌گونه‌ای که برای مثال، رودکی پدر شعر فارسی، اهل سمرقند است که امروز جزو خاک ایران نیست. به سبب تغییرات مداوم مرزهای سرزمینی و با توجه به آنکه یکی از شاخص‌های مهم تاریخی متمایزکننده مردم و قلمروها در طول تاریخ، حاکمیت‌های سیاسی بوده است، پژوهشگران به ناگزیر ایران را حول محور سلسله‌ها و فرمانروایان که بر اساس تمایز وجه دینی و تأثیراتش، به صورت دو دوره عمده پیش و پس از اسلام از یکدیگر مجزا می‌شود، طبقه‌بندی و به موضوع‌های تخصصی قابل بحث تبدیل کرده‌اند.

تقسیم‌بندی موضوعی ایران به عنوان قلمرو سلسله‌ها که در حال حاضر، رایج‌ترین شیوه نیز محسوب می‌شود، دارای نواقصی است که از جمله آنها تفاوت سیر حکومت‌ها با فرهنگ و تمدن در طول زمان است. به بیانی دیگر، برخلاف حکومت‌ها که با فواصل کم و زیاد تغییر می‌کنند، فرهنگ‌ها با یک حرکت انباشتی تدریجی از گذشته آغاز و تا زمان حال ادامه می‌یابند. بنابراین، ضروری است در مطالعه ایران بیشتر به مقوله «ایران فرهنگی و تمدنی» توجه کرد (طرفداری، ۱۳۹۵: ۲۰).

در بحث فرهنگ از منظر مطالعات ایران‌شناسی باید توجه داشت به‌رغم تنوع و حتی تضاد عناصر شکل‌دهنده فرهنگ، وجود اشتراکاتی در ساختار سیاسی، آداب و سنن، زبان و نظایر آن چارچوب کلی را شکل می‌دهد که امکان نوعی تمایز از سایر فرهنگ‌های کلان دیگر را فراهم می‌سازد. در نتیجه، آنچه فرهنگ ایران نامیده می‌شود با فرهنگ هندی و فرهنگ عربی تفاوت

دارد. همچنین، فرهنگ ایرانی در بستر زمان از لایه‌های مختلفی متشکل شده که اهم آنها عبارت‌اند از: لایه ایران باستان، لایه عربی-اسلامی، لایه اسلامی شیعی-فلسفی دیالمه، لایه اسلامی سنی-ترکی، لایه مغولی-اسلامی صوفی، لایه ترکی-ترکمانی، لایه صفوی-شیعی (نجفی، ۱۳۸۶: ۳۰) و سرانجام می‌توان از لایه جدیدتر یعنی ایرانی شیعی-مدرن نام برد.

به هر حال، فراروی ایران‌شناسی گذشته از فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های درون فرهنگ ایرانی، لایه‌های تاریخی تشکیل‌دهنده آن و نیز عناصری که در طول تاریخ در شکل‌گیری این فرهنگ مؤثر بوده‌اند یا جذب آن شده‌اند و جزو فرهنگ ایرانی دانسته می‌شوند قرار دارد که باید به گونه‌ای بین‌رشته‌ای مطالعه گردند. در نهایت، اگر بخشی از تعریف فوق مبنی بر آنکه موضوع ایران‌شناسی «تحقیق در تمامی جنبه‌ها و مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی» است پذیرفته شود، باز پاره‌ای ابهامات در باب موضوع و نحوه پرداختن به آن باقی می‌ماند که پرداختن به چگونگی تعامل رشته ایران‌شناسی با سایر رشته‌های همسو را ضروری می‌سازد.

تنوع و به ظاهر پراکندگی دروس، این رشته را با انتقادات و پرسش‌های اساسی در زمینه ماهیت و ضرورت وجودی‌اش مواجه ساخته است. یکی از پرسش‌ها آن است که با وجود رشته‌های تخصصی چه نیازی به رشته ایران‌شناسی است؟ آیا می‌توان با تلفیق دروسی از چند رشته با یکدیگر رشته‌ای جدید تأسیس کرد؟

به نظر می‌رسد برای پاسخ به این پرسش‌ها نخست باید مروری هرچند گذرا بر فلسفه شکل‌گیری رشته‌ها و بین رشته‌ای‌ها انداخته شود. فلسفه اصلی تخصصی شدن علوم به صورتی مفید و مختصر اینگونه بیان شده است: «با پیشرفت معرفت بشری امکان احاطه کامل یک شخص بر جمیع معارف بشری کمتر شد، مخصوصاً برای یک نفر محال بود همه این معلومات را بیاموزد و هم به پیشرفت علوم و کشف مطالب تازه کمک کند به همین دلیل کم‌کم علم از وحدت بیرون آمد و تبدیل به علوم مختلف گردید» (شاله، ۱۳۵۵: ۷). در نهایت «همچنان که تقسیم‌کار بر اقتصادیات معمول است» در علوم نیز اجرا شد و دانشمندان هر کدام یک رشته را برگزیدند (همان).

بر این اساس، باید گفت از پیامدهای تحولات علمی در سده‌های اخیر، گسترش مرزهای دانش بود که موجبات نگرش تخصصی به علم را فراهم ساخت و در نتیجه، از سده نوزدهم به بعد ساز و کار رشته‌ای دانش در دانشگاه‌ها رواج یافت. از همین زمان، تقریباً بحث میان‌رشته‌ای بنا به ضرورت‌های علمی و پژوهشی، مطرح شد و زمینه بحث و جدل‌های جذاب علمی را بین رشته‌های تخصصی و میان رشته‌ای فراهم آورد، از جمله مهم‌ترین آنها، احساس مالکیت شدید رشته‌های علمی نسبت به موضوع‌های

حیطه مورد بحثشان است. در برخی موارد، واژه رشته که کنایه از شلاق کوچکی بود که به خود می‌زدند تا باعث خود انتقادی شود، دچار تحریف گردید و تبدیل به شلاقی شد بر ضد کسانی که بی احتیاط، وارد حوزه‌ای شوند که برخی متخصصان، خود را مالک آن می‌دانند (علوی‌پور و دیگران، ۱۳۷۸ الف: ۴۳). نتیجه این رویکرد افراطی در علوم انسانی آن شد که اینجا پا نگذارید، قلمرو جامعه‌شناسان است و آنجا گام نگذارید که قلمرو روان‌شناسان است. سمت راست متعلق به جغرافیدان‌ها و سمت چپ متعلق به مورخان است. این نگرش، حوزه علوم انسانی را به جزایر منزوی و بریده از یکدیگر مبدل ساخته و به فهم مشترک درباره موضوعات ضروری این حوزه لطمه زده است.

از سوی دیگر، میان رشته‌ای‌ها که بنا به ضرورت‌هایی چون جلوگیری از قطع رابطه علوم و از دست رفتن وحدت شناخت وجود آمده بودند، در اواسط سده بیستم به شکلی غیرمنطقی خواستار فروریختن مرزهای رشته‌های تخصصی شدند، برای نمونه، از مورخان می‌خواستند، هم جغرافیدان، هم حقوقدان و هم جامعه‌شناس و هم روان‌شناس باشند (همان: ۴۳). امروزه، در بین صاحب‌نظران، کمتر کسی به این دو دیدگاه اعتقاد دارد و بین رشته‌ای اگرچه خود رشته‌ای مستقل شده‌اند، اما وجود آنها به معنای حذف یا نادیده گرفتن رشته‌های تخصصی نیست.

از منظر دیگر تعلق داشتن مسئله به یک دانش معین را هرگز نباید به معنای حصر توجه به روش همان علم و بهره‌نجستن از ره‌آورد دیگر علوم دانست. به همین دلیل تعلق مطالعه و پژوهش به یک گستره، با رویکرد میان‌رشته‌ای منافات ندارد، زیرا این امر که حل کردن برخی از مسائل، مستلزم توسل جستن به علم‌های مختلف است تعلق به گستره معین را نفی نمی‌کند (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۷: ۲۵)، برای نمونه، در حوزه روش‌شناسی تاریخ تعدادی از علوم نظیر کتیبه‌شناسی، سکه‌شناسی، نسب‌شناسی به عنوان مطالعات جانبی مطرح هستند. این علوم، مجموعه‌ای از رشته‌ها و شاخه‌هایی هستند که تاریخ را تغذیه می‌کنند و اطلاعاتی را در اختیار آن قرار می‌دهند که بتواند استدلال‌های خود را محکم نماید و از آنها به عنوان مستندات خود استفاده کند (پاکتچی، ۱۳۹۲: ۶۷).

یک گروه میان‌رشته‌ای مرکب است از افرادی تربیت شده در رشته‌های مختلف دانش با مفاهیم، روش‌ها، اطلاعات و اصطلاحات متفاوت که در چارچوب کوششی مشترک برای حل مسئله‌ای عام با تعامل متداول میان شرکت‌کنندگان از رشته‌های مختلف، سازمان داده شده است (علوی‌پور و دیگران، ۱۳۸۷ الف: ۵۱۸). همچنین، توصیف‌کننده کنش متقابل دو یا چند رشته مختلف است که این کنش متقابل می‌تواند از تبادل ساده ایده‌ها تا همگرایی بین مفاهیم سازمان دهنده، روش‌شناسی، روش‌های اجرا، معرفت‌شناسی، اصطلاح‌شناسی، اطلاعات و سازمان تدریس و تحقیق را در

حوزه‌ای کاملاً وسیع در برگیرد. شکل‌گیری بین رشته‌هایی نظیر انسان‌شناسی، مطالعات زنان و ایران‌شناسی، ریشه در ضرورت و نیازهای علمی دارد، از جمله این نیازها پرداختن به موضوع‌هایی است که به قدری پیچیده یا چند بعدی هستند که یک رشته به تنهایی، نمی‌تواند چشم‌اندازی روشن بر آنها بیندازد (همان: ۵۹). نکته مهم‌تر آنکه رشته‌های ترکیبی با نزدیک کردن موضوع‌های مجزا و تفکیک‌شده در قالب مرزهای سنتی دانش، معرفت بشری را بهبود می‌بخشد و آن را تقویت می‌کنند (همان، ۱۳۷۸ ب: ۴۱۶).

حاصل آنکه «تحقیق در تمامی جنبه‌ها و مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی» تنها موضوع ایران‌شناسی نیست بلکه تخصص‌های مختلفی از زاویه خاص خود به آن می‌پردازند. البته، کسی که صاحب تخصص در تاریخ یا ادبیات یا باستان‌شناسی و نظایر آن باشد در صورتی که به جزئی‌نگری رشته خود محصور شود و بینش و روش کلان‌نگر و جامع‌نگر که از خصوصیات رویکرد ایران‌شناسی است را نداشته باشد، لزوماً ایران‌شناس به حساب نمی‌آید، بلکه متخصص تاریخ ایران، ادبیات ایران، متخصص باستان‌شناسی ایران شناخته می‌شود. در مقابل ایران‌شناس نیز لزوماً مورخ، ادیب یا باستان‌شناس نیست، بلکه کسی است که قابلیت به کارگیری دیدگاه‌های تخصصی برای بررسی چندوجهی موضوعی خاص و پر کردن خلأهای احتمالی آن را دارد. بنابراین، دیدگاه‌های رشته‌های تخصصی صرفاً ابزارهای یک ایران‌شناس برای تحلیل و شناخت مسائل ایران هستند. از منظر میان‌رشته‌ای، ایران‌شناسی سعی می‌کند شیوه تحلیل و زاویه دید هر یک از این علوم را یاد بگیرد و با تلفیق آنها به تصویری چند بعدی از موضوع مورد مطالعه خود دست یابد؛ تصویری که کمتر دچار تجربه‌های سایر علوم شده باشد.

مطابق با تجربه عملی، در رشته ایران‌شناسی دانشجو با گذراندن چند واحد جغرافیای طبیعی قرار نیست متخصص در جغرافیا شود؛ بلکه متوجه می‌شود که جغرافیا به دلیل تأثیراتش بر سیاست، اقتصاد، فرهنگ و غیره تا چه حد در شناخت موضوعات مختلف ایران‌شناسی اهمیت دارد؛ مثلاً با دانستن آنکه ایران از دیرباز سرزمین کم‌آبی بوده و صرف‌نظر از مناطق شمالی و تا حدی غربی، میزان باران در دشت‌های خیلی خشک آن بین ۲۵ تا ۱۰۰ میلی‌متر و بخش‌های وسیع دیگر آن ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلی‌متر بوده (قبادیان، ۱۳۶۹: ۱۲) گذشته از آشنایی با تدابیر ایرانیان برای دستیابی به آب و حفظ آن، پیامدهای کم‌آبی در پدیده‌هایی چون خشک‌سالی، قحطی، بیماری‌ها و غیره و تأثیرات آن را بر مسائل مختلف جامعه ایرانی نیز می‌بیند. همین آشنایی مختصر با جغرافیا زوایای عجیب و غریبی را در مطالعه فرهنگ و تمدن ایرانی باز می‌کند، برای مثال، فارغ از ابعاد فنی زلزله

گاه تنها با برشمردن تعداد زلزله‌هایی که در یک منطقه رخ داده به سادگی نقش آنها را در افول حیات تمدنی و فرهنگی یا ایستایی آن ناحیه خاطر نشان می‌سازد.

در شرایطی که ممکن است دانشجو یا پژوهشگر یک رشته تحت تأثیر تحلیل‌های تک بعدی چپ مارکسیستی در قالب مباحثی چون بردگی و ساخت طبقاتی با تصویری نسبتاً تیره از ایران به عنوان جامعه مفلوک و ایستا مواجه شود. دانشجو یا پژوهشگر ایران‌شناس تنها با گذراندن چند واحد فرهنگ مردم و آشنایی با کثرت جشن‌ها و شادی‌ها، ترانه‌ها، موسیقی‌های محلی، افسانه‌ها، قصه‌ها، فکاهی‌ها، ضرب‌المثل‌ها، بازی‌ها، غذاها و غیره (روح‌الامینی، ۱۳۷۶: ۶۷) به دیدگاه متعادل‌تری دست می‌یابد. همین آشنایی با فرهنگ مردم و فهم اشتراکات گسترده قومیت‌های مختلف در ایران افق‌های کارآمد جدیدی را در زمینه هویت و وحدت ملی پدید می‌آورد.

در نهایت، آشنایی ایران‌شناس با ادبیات به نگرش‌های جدیدی منتج می‌شود، به عنوان مثال، دیوان حافظ به عنوان یکی از مظاهر فرهنگ ایرانی، می‌تواند به عنوان موضوع ادبیات فارسی موضوع ایران‌شناسی نیز باشد، تفاوت در طرح مسئله است. پرسش رشته ادبیات این است که چه ویژگی‌هایی در زبان و اندیشه حافظ وجود دارد که سخن او را وارد حوزه ادبیات می‌کند یا به تعبیر دیگر، معیارهای زیبایی‌شناسی در شعر حافظ چیست؟ اما پرسش پژوهنده ایران‌شناسی این است که فرهنگ ایرانی در قرن هشتم چگونه حافظ را خلق می‌کند و دیوان حافظ را به جهان معرفی می‌کند. در اینجا، شعر حافظ در تعامل با اسطوره، تاریخ، سیاست، اجتماع، اخلاق، اعتقادات، آیین‌ها، معیشت، کسب و کار، طبیعت و نظایر آن قرار می‌گیرد و در زمینه فرهنگ ایرانی هویت می‌یابد و شناخته می‌شود. از نظر ایران‌شناسی امکان آنکه حافظ از زمینه فرهنگ ایرانی بیرون آورده شود و مستقلاً مطالعه گردد، وجود ندارد بلکه شناخت واقعی حافظ یا درک واقعیت وجودی او فقط در مطالعه چندوجهی، میسر می‌شود. البته باید اشاره شود که این سبک از مطالعات ایران‌شناسی در معنی خاص کلمه با شکل‌گیری رشته ایران‌شناسی در ایران آغاز نشده است و پیش از آن نمونه‌های بسیار ارزشمندی از آثار ادیبان و مورخان وجود دارد، به عنوان مثال، در همین موضوع حافظ، کتاب *از کوچه زندان عبدالحسین زرین کوب*، بی‌شک یک پژوهش ایران‌شناختی است و در حوزه ادبیات محض نمی‌گنجد. همچنین می‌توان به نمونه‌هایی دیگر چون، *نظریه ایران جامعه کوتاه* از کاتوزیان، اشاره کرد که به سبب ماهیت بین رشته‌ای و استفاده از دانش‌هایی چون تاریخ، سیاست، جغرافیا، جامعه‌شناسی و غیره و نیز کلان‌نگری و جامع‌نگری، یک پژوهش ایران‌شناسی به حساب می‌آید. در نهایت، می‌توان گفت نگاه چندوجهی به موضوعات مختلف باعث شده تا نتایج حاصل

از مطالعات و تحقیقات ایران‌شناسی- به سان دیگر مطالعات بین‌رشته‌ای- جامع‌تر و دقیق‌تر باشند (طرفداری، ۱۳۹۵: ۲۵).

از منظر آسیب‌شناسی، واقعیت آن است که ایران‌شناسی از دل رشته تاریخ و برای رفع نقایص و ناکاستی‌های آن شکل گرفت، اما با شکل‌گیری بنیاد ایران‌شناسی و کوشش دیگر مراکز علمی چون دانشگاه میبد، سرانجام به عنوان رشته‌ای مستقل در جایگاه واقعی و علمی خود قرار گرفت. با این همه، در چند سال اخیر توسعه بی‌رویه آن به عنوان گرایش فرعی عمدتاً ذیل گروه‌های تاریخ دانشگاه‌های مختلف مشاهده می‌شود. به این ترتیب، ماهیت میان‌رشته‌ای ایران‌شناسی که باید دیدگاه‌های تخصص‌هایی چون تاریخ، باستان‌شناسی و نظایر آن را به عنوان ابزاری برای دستیابی به نگرشی کل‌نگر و جامع در باب مسائل ایران به خدمت گیرد نادیده انگاشته شده، اهمیت و کارکرد این رشته بنیادین را تا حدی در هاله‌ای از ابهام قرار داده است. نکته شگفت‌انگیز دیگر آنکه به رغم توانایی‌های نسبتاً بارز علمی دانشجویان این رشته مراکزی چون میراث فرهنگی، آموزش و پرورش، نهادهای فرهنگی، اجرایی و اداری در جذب و به کارگیری دانش‌آموختگان این رشته از خود تنگ‌نظری به خرج می‌دهند. سرانجام، به رغم اهمیت شناخت ایران یا خودشناسی به عنوان پیش‌نیاز توسعه و نیز شکوفایی فرهنگی و حراست از میراث باشکوه فرهنگ ایرانی در مقابل تهاجم فرهنگی بیگانه هنوز هیچ واحد درسی دست‌کم در سطح عمومی با عنوان «ایران‌شناسی» در مراکز آموزشی اعم از آموزش و پرورش و مراکز آموزش عالی تعریف نشده است.

۲. روش‌شناسی: تعریف و سیر کلی آن

امروزه روش‌شناسی در حال تبدیل شدن به یکی از مباحث مهم، اساسی و اجتناب‌ناپذیر در مطالعات مربوط به معارف و رشته‌های مختلف است. به همین دلیل، توجه و تأکید روز افزون پژوهشگران و به خصوص صاحب‌نظران فلسفه علم در مورد چگونگی روش‌های پژوهش مطالعه علوم گوناگون مشاهده می‌شود. از نظر نگارنده در تعریف روش‌شناسی می‌توان گفت: مجموعه‌ای از قواعد و رویکردهای معرفت‌شناسانه است که محقق متناسب با موضوع پژوهش خود آنها را مورد استفاده قرار می‌دهد، اتخاذ روش‌شناسی صحیح ضمن کاهش برداشت‌های نادرست، احتمال دستیابی به واقعیت را بیشتر می‌سازد.

روش‌شناسی ریشه در تحولات معرفت‌شناسانه دارد که در وهله اول در قالب مجادله طرفداران مکتب اصالت عقل با دیدگاه حسّیون یا تجربه‌گرایان، صورت گرفت. از منظر کلی، دیدگاه عقل‌گرایان

بر این اساس متکی‌ست که عقل می‌تواند بشر را به سوی معرفت صحیح رهبری کند. از خصوصیات بارز این مکتب آن است که انسان افزون بر قوای حسی که مانند حیوانات دیگر دارد، قوه‌ای مخصوص به خویش دارد به نام عقل که کار شناسایی را بر عهده دارد (فولکیه، ۱۳۷۰: ۱۸۹). در مقابل، دیدگاه حسیون یا تجربه‌گرایان قرار می‌گیرد که بنا به رویکرد کلی آنها، انسان از طریق حواس می‌تواند به معرفت نائل آید. تجربه‌گرایی در معنای کلی و گسترده، به نظریه‌ای گفته می‌شود که کل معرفت به جهان خارج را برگرفته از تجربه می‌داند. از نتایج اصالت تجربه، ظهور عقلانیت ابزاری یا به نوعی همان حسی‌گری بود که به شدت متکی به مشاهده‌آزمون و تجربه است. البته، مهم‌ترین ایرادات وارده بر آن را می‌توان ناتوانی در داوری پیرامون ارزش‌ها و همچنین ناتوانی عقل ابزاری از داوری درباره گزاره‌های متافیزیکی و ضعف آن در اظهار نظر پیرامون مسائل اجتماعی و فرهنگی دانست.

در مقابل عقل‌گرایان و حس‌گرایان که هر کدام با رویکردی افراطی، یکی از ابزارهای معرفتی یعنی عقل و تجربه را به عنوان تنها راه و وسیله شناخت قلمداد کرده‌اند، نگرشی پدید آمد که معتقد بود با جمع بین حس و عقل می‌توان به معرفت نائل آمد (علوی لنگرودی، ۱۳۹۰: ۵۱). در نقد عقلانیت ابزاری، کسانی چون کارل پوپر^۱، عقلانیت انتقادی را مطرح کردند که ادعاهای عقلانیت سنتی در ترجیح دادن عقل بر تجربه، امکان‌پذیر بودن کسب معرفت بنیادی و همچنین یقینی و تردیدناپذیری معرفت به دست آمده با عقل را رد می‌کند. عقلانیت انتقادی، بیش از هر چیز، بیانگر تلاش انسان برای تصحیح خطاهایش با توسل به هر دو ابزار یعنی عقل و تجربه است.

در پیوند با این رویکردهای معرفت‌شناسانه بسته به اینکه چه منظری در شناسایی علم برگزیده شود، دیدگاه‌های مختلف روش‌شناسی متعددی پدید آمدند که آنها را می‌توان در قالب مکاتب روش‌شناسی منطقی دستوری^۲ و مکاتب روش‌شناسی جامعه‌شناختی توصیفی^۳ تقسیم کرد.

از جمله نحله‌های دسته اول پوزیتیویسم است که با اسامی مختلفی چون مکتب حلقه وین، پوزیتیویسم جدید، نیز نامیده می‌شود. از منظر این دیدگاه، معرفت علمی، معرفتی اثبات شده بود که بر یافته‌های تجربی و نیز شیوه‌های دقیقی چون مشاهده و آزمایش استوار می‌گشت. از جمله دیدگاه‌های محوری آن، تأکید بر یگانگی روش‌شناسی علوم طبیعی و علوم اجتماعی بود که در واقع تلاشی برای تحمیل روش‌شناسی علوم طبیعی بر تمام علوم به حساب می‌آمد.

1. karl popper

2. LogicalGrammatical methodology

3. SociologicalDescriptive methodology



بر این اساس، در علوم انسانی هرچه که از طریق روش شناختی تجربی حاصل می‌شد معتبر و مابقی ارزش معرفتی و علمی چندانی نداشت. غلبه روش علمی پوزیتیویستی، بسیاری از محققان حوزه انسانی را بر آن داشت که با انگیزه‌های معرفت‌شناسانه یا برای علمی جلوه‌گر کردن آراء خود از شیوه‌های تبیینی پوزیتیویستی بهره ببرند. این اقدام اگرچه به دستیابی به معرفت متقن‌تر در علوم انسانی کمک کرد و به نظریات و تحقیقات علوم انسانی نظم بخشید، اما در مواردی منجر به کج‌فهمی گردید و بخش‌های وسیعی از حوزه‌های علوم انسانی را به دلیل عدم آزمون‌پذیری و اثبات نادیده انگاشت.

از دیگر مکاتب روش‌شناسی نوع اول راسیونالیسم انتقادی^۱ بود که در نقد پوزیتیویسم منطقی شکل گرفت. مهم‌ترین شخصیت این مکتب، پوپر بود که با نگارش کتاب «منطق اکتشاف علمی»^۲ برخی از اصول اساسی حلقه وین را رد کرد. تأکید بر ابطال‌پذیری به عنوان ملاک تمایز نظریات تجربی، تقدم فرضیه و تئوری بر مشاهده و صبغه تئوریک دانستن مشاهدات، تأکید بر روش علمی با سه مرحله اساسی: مسئله، فرضیه‌سازی و آزمون از محورهای اصلی این دیدگاه به شمار می‌آمد (نبوی، ۱۳۸۴: ۴۷).

در مقابل، ویلهلم دیلتای پایه‌گذار رویکرد جامعه‌شناختی-توصیفی^۳ به تاریخ‌نگری معرفت اعتقاد داشت، یعنی شناخت هر چیزی را وابسته به تاریخ و زمان پیدایش آن می‌دانست به گونه‌ای که با تغییر تاریخ، شناخت نیز تغییر می‌کند (خسروپناه، ۱۳۹۲: ۹۲). دیلتای، گذشته از آنکه کوشش کرد بین علوم روحی و علوم طبیعی مرزبندی ایجاد کند، با طرح روش‌شناسی تأویلی یا شناخت از طریق تأویل به مقابله با به کارگیری تجربه‌گرایی در شناخت علوم انسانی رفت. اساس این تفکیک، بحث تمایز تجربه بیرونی و تجربه درونی بود که بر اساس آن موضوع علوم طبیعی به مثابه پدیدار و داده نمایان می‌شود و علوم روحی یا انسانی درونی هستند و به مثابه واقعیت و رابطه پویا و زنده ظهور می‌کنند، در نتیجه باید با تحویل و تفسیر فهم شوند (میرزایی، ۱۳۹۳: ۶۳).

این دیدگاه، مبتنی بر شناخت از طریق تأویل بود و برخلاف تجربه‌گرایان و اثبات‌گرایان معتقد بود باید به ابعاد کیفی و ذهنی پدیده‌های انسانی نیز توجه داشت. دلتای در علوم انسانی و ماکس وبر در جامعه‌شناسی اعتقاد داشتند که علوم انسانی برخلاف علوم طبیعی که به دنبال کشف حقیقت است بیشتر به دنبال تفسیر و فهم پدیده‌های انسانی هستند. برخی از مهم‌ترین آراء و آموزه‌های روش‌شناسی این مکتب عبارتند از:

1. Critical rationalism
2. The Logic of Scientific Discovery
3. Sociological-descriptive approach

- تبیین بیرونی در علوم طبیعی در مقابل تفسیر درونی در علوم اجتماعی؛

- علت‌گرایی و علت‌کاوی در علوم طبیعی در مقابل دلیل‌گرایی و معناکاوی در علوم اجتماعی؛

- قانونمندی علوم طبیعی در مقابل قاعده‌مندی علوم اجتماعی؛

- حقیقی بودن قوانین طبیعی در مقابل اعتباری بودن قواعد اجتماعی؛

- تأکید بر فهم درونی هرمنوتیکی و تأویلی در مرحله‌ی گردآوری و دستیابی؛

- تأکید بر فهم جمعی قواعد در مرحله‌ی داوری و ارزیابی (نبوی، ۱۳۸۴: ۴۷).

از دیگر رویکردهای روش‌شناسی مکتب انتقادی فرانکفورت^۱ است که در بر دارنده‌ی دیدگاه کسانی چون هربرت مارکوزه^۲ و هابرماس^۳ بود. در این دیدگاه، روش دیالکتیکی هگل و مارکس در تبیین علوم اجتماعی مبنا قرار گرفت و ضمن تأکید بر نقد دیالکتیکی نظریه‌ها در علوم اجتماعی در مقابل نقد منطقی نظریه‌ها در علوم طبیعی، قائل به در هم تنیدگی دانش و ارزش در علوم اجتماعی و در نتیجه ایدئولوژیک بودن علوم اجتماعی گردید (همان).

در پیوند با تأویل‌گرایی و نقد تجربه‌گرایی روش‌شناسی پست‌مدرن^۴، با نظریه‌ی گفتمان^۵ کسانی چون میشل فوکو^۶ همراه بود. این رویکرد دسترسی به واقعیت را از طریق زبان می‌داند که در به وجود آمدن آن نقش دارد. گفتمان متضمن چیزی بیشتر از زبان است به این معنا که در ورای زبان، هماهنگی با شیوه‌ی عمل، احساسات، ارزش‌گذاری‌ها، اشیاء نمادهای غیرزبانی، زمان و مکان است (فاضلی، ۱۳۸۳: ۸۲)؛ بنابراین، معانی و بازنمایی‌ها، اموری واقعی‌اند. پدیده‌های فیزیکی نیز وجود دارند، اما صرفاً از طریق گفتمان معنا پیدا می‌کنند. طرفداران نظریه‌ی گفتمانی اعتقاد داشتند در زمینه‌ی علوم‌انسانی تفسیرهای متفاوتی وجود دارد و معیار واحدی در کار نیست.

در نهایت، باید به هرمنوتیک فلسفی^۷ کسانی چون هایدگر^۸ و گادامر^۹ اشاره کرد. هرمنوتیک هستی‌شناختی هایدگر و گادامر پدیده‌ی معرفت و شناخت را با پدیده‌ی فهم یکسان نمی‌داند. فهم یک

1. frankfurt critical school
2. Herbert Marcuse
3. Habermas
4. postmodernism methodology
5. Discourse Analysis Theory
6. Michelle Foucault
7. Philosophical hermeneutics
8. Heidegger
9. Gadamer

پدیده یا یک متن متضمن چیزی بیشتر از شناخت اجزای تشکیل دهنده آن است. فهم در حقیقت همان تفسیری است که برای انسان، درباره چیزی به دست می آید. فهم در فرایند ساده و روشن مواجه با موضوعی معین و جمع آوری اطلاعات لازم خلاصه نمی شود. این تفاوت را می توان با عبارتی دیگر نیز بیان کرد و آنکه واژه فهم را در هر دو مورد به کار برد، با این تفاوت که مورد نخست فهم شناختاری و مورد دوم فهم تفسیری نامیده شود. فهم تفسیری را نباید با معیارهای عینی گرایی که در مورد ارزیابی فهم شناختاری به کار می روند، محک زد. حقیقت وجود خارجی ندارد، بلکه عبارت است از هماهنگی جزئیات با کل. در نهایت تفسیر واحد از متن وجود ندارد و هر فهمی یک تفسیر از متن است و مفسر باید با انتظارات از پیش تعیین شده سراغ متن برود چراکه متن با پیش فرض مؤلف معنا می یابد (خسروپناه، ۱۳۹۲: ۹۳).

۳. روش شناسی و ضرورت آن در ایران شناسی

بی تردید آموزش، پژوهش و ارائه نظریه و گفتمان علمی در ایران شناسی وابسته به مواردی چون فهم و به کارگیری روش شناسی متناسب با بحث است. گذشته از آن بخش وسیعی از نظریات و دیدگاه های موجود متعلق است به ایران شناسان خارجی و برای فهم و نقد آنها، آشنایی با بینش و مبانی روش شناسی آنها ضرورتی بنیادین دارد. برای مثال، اگر چشم بسته از آثار پژوهشگرانی چون دیاکونف^۱ نویسنده کتاب تاریخ و فرهنگ ماد، دانداماویف^۲ در تاریخ هخامنشی استفاده شود و از بینش حاکم بر آنها یعنی کمونیسم و روش پوزیتیویستی مبتنی بر تحلیل های ماتریالیستی در آنها آگاهی حاصل نشود، در شناخت تاریخ و فرهنگ ایران یک سویه نگری پیش خواهد آمد. همچنین، اگر آثار برخی پژوهشگران آلمانی و رویکرد هرمنوتیکی متکی بر یافتن منشأ آریایی نژاد ژرمن به درستی درک نشود، ممکن است نوعی آریاگرایی متکی بر نژادپرستی پیش آید. هرچند شایسته نیست زحمات و ابعاد مثبت و علمی ایران شناسان خارجی نادیده گرفته شود، اما استفاده غیرانتقادی از آثار و دیدگاه های آنان و نقل آنها در تحقیقات و امر آموزش بدون آشنایی با روش ها و نگرش های آنان گاه اثرات زیانباری دارد.

در سطحی کلی ضرورت های متعددی پرداختن به روش شناسی را اجتناب ناپذیر می سازد: یکی به دلیل اهمیت محوری که روش شناسی و نوع به کارگیری آن پیدا کرده، به گونه ای که بسیاری بر

1. Diaconf.

2. Dandamaev

این باورند که تفاوت علم و غیرعلم را باید در روش‌های خاصی جست که دانشمندان برای تحقیق در باب موضوعات مختلف به کار می‌برند (اکاشا، ۱۳۸۷: ۲). دیگر آنکه، روش‌شناسی در صورتی که آگاهانه مورد استفاده قرار گیرد و از اصول مناسب برخوردار باشد، با بیان ضعف‌های مطالعات، نقد و تصحیح روش‌های پژوهش می‌تواند کاربردهای مهمی داشته باشد، از جمله، با افزایش دقت علمی، باعث سودمندی بیشتر علم برای انسان و جوامع انسانی گردد. در نهایت، علم و روش‌های آن با نوعی تشمت و تنوع نظریات مواجه است به گونه‌ای که متناسب با رشته‌ها و موضوعات آنها روش‌های علوم نیز متفاوت هستند، برای مثال، آزمایش در برخی علوم کاربرد محوری دارد، اما در علمی چون فلسفه یا تاریخ کاربرد چندانی ندارد.

در چشم‌اندازی دقیق‌تر، مروری بر دیدگاه‌های مربوط به روش‌شناسی بیانگر گستردگی و پیچیدگی آنها و رویکردها و تعاریف متفاوتی است که فهم آنها ضروری می‌نماید، برای مثال، اگر روش قیاسی مورد نظر باشد اقتصاد علم به حساب می‌آید و جامعه‌شناسی را به سادگی نمی‌توان علم دانست. حال اگر روش استقرایی مبنا قرار داده شود، جامعه‌شناسی علمی‌تر محسوب می‌شود. حتی در مورد فیزیک که سرآمد علوم طبیعی است، هنوز در باب منشأ قیاسی یا استقرایی آن اختلاف وجود دارد. رفتارگرایان مطالعه رفتارهای واقعی را ملاک علمی بودن و نهادگرایان نهادهای جامعه را اصل می‌دانند. اثبات‌گرایان علمی بودن را گاهی جدایی امور اثباتی و دستوری می‌دانند، گروهی آزمون تجربی را ملاک علمیت قرار می‌دهند و برخی ابطال‌گرایی را مبنا قرار می‌دهند و عده‌ای به قدری تند رفته‌اند که پژوهش مبتنی بر یک رشته روابط کمی را علم می‌دانند و در نهایت معرفت‌شناسی آنارشیستی هیچ روش علمی را نمی‌پذیرد (دادگر، ۱۳۹۳: ۱۶).

همچنین آشنایی با روش‌شناسی درس‌های مهمی را به محقق می‌دهد، مانند آنکه پایبندی به یک روش و اصالت دادن به آن، چندان مقبول نیست. یک‌جانبه‌گرایی در روش‌شناسی چه از طرفداران تجربه‌گرایی باشد و چه از سوی حامیان روش‌های معرفت‌شناسی تفسیری، شهودی و عرفانی، نمی‌تواند واقعیت‌های گوناگون را تبیین کند. سرسختی و تحجر انسان در یک روش خاص باعث محروم شدن او از به کارگیری روش‌های تازه می‌گردد و او را از افق‌های جدید محروم می‌سازد. تا آنجا که به انسان و علوم انسانی مربوط می‌شود، برای استفاده از روش‌های مناسب و مقابله به کارگیری یک روش عادی و یکنواخت نخست باید به خصوصیات انسان که شی نیست و این مهم که هر انسانی دارای من است که با من دیگر تفاوت دارد و نیز خصیصه آزادی است و حق انتخاب او توجه کرد (نوالی، ۱۳۸۰: ۴۱).

همچنین، به نظر می‌رسد مطالعه مکاتب روش‌شناسی و بهره‌گیری آگاهانه از آنها در رشته ایران‌شناسی در دستیابی به معرفت ضرورتی اجتناب‌ناپذیر به حساب می‌آید. درست است که علوم طبیعی بر روش‌های متکی بر حس، تجربه و ادراک، تأکید دارند و عینیت و سنجش‌پذیری را شرط دانش می‌دانند و نگاه تک بعدی آنها برای فهم حوزه علم انسانی کافی نیست، اما این دلیل نمی‌شود که آنها کنار گذاشته شوند. برای مثال، از مکتب رفتارگرایی که ضمن تأکید بر وقایع عینی، درصدد شناخت پدیده‌های انسانی همانند پدیده‌های جهان طبیعت برآمد، می‌توان نکات مهمی را به دست آورد. واتسن^۱ از بنیان این رویکرد در کتاب معروفش رفتارگرایی معتقد است که برای شناخت انسان باید اعمال او را مشاهده کرد، در واقع گفتار و اندیشه انسان‌ها همان قدر عینی هستند که رفتاری نظیر بازی کردن بیس‌بال (ساروخانی، ۱۳۸۰: ۲۸). مطابق با دیدگاه رفتارگرایی اگر مثلاً قصد شده است باورهای مذهبی گروه یا اقلیتی بررسی شود، حتماً باید رفتارها و اعمال دینی آشکار آنها، که بخشی از آن در معابد و مراکز دینی‌شان انجام می‌گردد مشاهده شوند. درست است که اگر بر اساس رویکرد رفتارگرایی در باب مسئله دین‌داری فقط به همین مشاهده حضور افراد در مراسمی منحصر شود و سایر انگیزه‌ها و ملاحظات احتمالی آنها از نظر دور داشته شود، ممکن است شناخت واقعی حاصل نشود، اما این چیزی از اهمیت مشاهده در برخی پژوهش‌های ایران‌شناسی نمی‌کاهد. در واقع، یکی از مشکلات ایران‌شناسی و در سطحی وسیع‌تر در علوم انسانی نشستن در کتابخانه، اندیشیدن، تفسیر و تأویل محض است که این مهم از اسباب مهم جدا شدن نظریات ایران‌شناسی با واقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی و ناتوانی آنها در حل مشکلات است. برای نمونه، بین دو دانشجویی که به بررسی آداب و رسوم ایل بختیاری می‌پردازند، شناخت محقق‌ی که چند روزی در میان آنها سرکرده به لحاظ شناخت موضوع جایگاه غیرقابل مقایسه‌ای دارد. طبیعی است که با تکیه صرف بر روش‌شناسی‌هایی چون اثبات‌گرایی نمی‌توان سراغ گزاره‌های متافیزیکی، الهیاتی و نظایر آن رفت چرا که آنها مواردی از این دست را اغلب بی‌معنا و غیر معرفت‌آموز تلقی می‌کنند (خرم‌شاهی، ۱۳۷۸: ۳۵). بنابراین، چنین روش‌شناسی‌هایی برای بررسی مفاهیم و گزاره‌هایی اعتقادی مثل خدا، فرشتگان بنا به دلایلی چون نازمانمندی، نامکان‌مندی و نامکان‌مندی تجربه حسی، چندان مناسب نیستند و ممکن است پژوهشگر را از مسیر منحرف کنند (شاقرین، ۱۳۹۶: ۱۳۸).

با این همه، بخشی از موضوعات مورد مطالعه‌ی ایران‌شناس چون تاریخ، فرهنگ و تمدن به تعامل انسان با طبیعت برمی‌گردد؛ بنابراین، پژوهشگر باید از رهاورد علوم تجربی و طبیعی استفاده کند. برای مثال، پژوهشگری قصد دارد تأثیر قنات را بر یکی از ابعاد اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی جامعه بررسی کند، باید بتواند از دستاوردهای علوم طبیعی در مورد ضرورت و خصوصیات عینی قنات استفاده کند. هرچند، قنات بحث‌های دیگر نظیر باورها و آداب و رسوم و تأثیرات سیاسی و اجتماعی نیز دارد که با روش‌های علوم طبیعی نمی‌توان به شناخت آنها پی برد. در نهایت، استفاده‌ی حساب شده از اثبات‌گرایی و مکاتب مشابه آن می‌تواند نتایج مفیدی نیز داشته باشد که برخی از آنها عبارتند از:

- با رویکردهای صرف متافیزیکی و توجیحات مبتنی بر آن نیز به سراغ پژوهش رفتن مانع از شناخت می‌گردد. بنابراین، گاه لازم است پژوهنده‌ی ایران‌شناسی مسائل را از منظر طبیعی نیز مطالعه کند تا برای مسائل و دغدغه‌ها، پاسخ‌های دقیق‌تر بیابد.

- ارائه‌ی سند و ارجاع در تحقیق و نیز توجه به تبیین علوم انسانی جزو دستاوردهای اثبات‌گرایی است که به رویکرد علمی و مستندسازی تحقیقات علوم انسانی کمک زیادی کرده است.

- هرچند مکاتب پوزیتویستی در تعریف گستره‌ی خرافات رویکردی شدیداً افراطی دارند، در نقطه‌ی مقابل، خوش‌بین بودن و هر پدیده‌ای را واقعیت قلمداد کردن نیز مانع شناخت صحیح می‌شود (طرفداری، ۱۳۹۵: ۳۵).

از دیگر نحله‌های روش‌شناسی که در فهم موضوعات ایران‌شناسی اهمیت زیادی دارد، مکتب تفهیمی-تبیینی است. این رویکرد را که در نقد اثبات‌گرایی، کسانی چون دیلتای و ماکس وبر مطرح کردند، معتقد بودند علوم طبیعی به دلیل تفاوت انسان با طبیعت به تنهایی قادر به شناخت رفتار انسانی نیست، پس باید از روش‌های دیگری چون تفهم نیز بهره گرفت. تفهم عبارت است از فهم یک کردار یا یک رابطه‌ی اجتماعی یا روشی که با آن پیچیدگی‌های درونی اجتماعی درک می‌شوند. تفهم بر دو نوع است: تفهم بی‌واسطه که در آن، می‌توان به صورت مستقیم، پدیده‌های اجتماعی را مشاهده کرد و فهمید و تفهم غیرمستقیم که با مطالعه‌ی مفاهیم و شواهد (از جمله متون)، شناخت حاصل می‌شود.

ماکس وبر از بنیان این دیدگاه، رفتارهای اجتماعی را در چهار دسته: رفتار عقلانی معطوف به هدف، رفتار عقلانی معطوف به ارزش، رفتار عاطفی و رفتار سنتی طبقه‌بندی کرده است. در رفتار عقلانی معطوف به هدف فاعل کنش، هدفی روشن را در نظر دارد و تمام وسایل لازم را برای رسیدن به آن به کار می‌برد. گذشته از آنکه تفهم رفتارهای عقلانی معطوف به هدف از اولویت و اهمیت بیشتری برخوردار است، شناخت پدیده‌های مبتنی بر آن نیز ساده‌تر و اعتبار بیشتری دارند.

رفتار عقلانی معطوف به ارزش، رفتاری است که از اعتقاد فرد الهام می‌گیرد و آن فرد خود را در خدمت یک ارزش یا یک آرمان از سنخ دینی، سیاسی و نظایر آن قرار می‌دهد. رفتار عاطفی، شامل عناصر قابل فهم از سنخ غریزی حسی است که باید از راه روان‌شناسی یا روان‌کاوی تبیین گردد. در نهایت رفتار سنتی که مبتنی بر اطاعت از آداب، سنن اجتماعی و بر اثر ممارست‌های طولانی در او ریشه دوانیده است و به همین علت در رده عناصری قرار می‌گیرد که فهم دقیق آنها چندان میسر نیست.

هرچند این مکتب به دلیل پررنگ بودن ابعاد پوزیتیویستی و غیرقابل فهم دانستن پاره‌ای از موضوعات در روش‌شناسی پست‌مدرن نقد شده، اما نکات ارزشمندی نیز ارائه می‌دهد. از جمله، باید در کنار تفهم عقلانی از شیوه‌های همدلی، ساختن نمونه آرمانی و تحلیل نیز بهره برد. در شیوه همدلی باید پژوهشگر خود را با مطالعه و تأمل در همان فضای فکری و عاطفی فرد یا پدیده تاریخی قرار دهد و از زاویه دیدگاه آن فرد و نه خود، موضوع را بررسی کند، مثلاً پژوهشگری که مدتی در روستا زندگی کند، قطعاً در مباحث مربوط به روستائیشینی در گذشته و حال به فهم بهتری دست می‌یابد.

از دیگر ابزار درون فهمی، ساخت یک نمونه عالی از پدیده اجتماعی به عنوان ابزار سنجش و شناخت است (شرفی، ۱۳۸۸: ۱۰۷). برای مثال، اگر پژوهشگر بخواهد یک ساخت استبدادی را بشناسد، نخست باید مدلی بسازد که تمام خصوصیات یک نظام استبدادی را داشته باشد و بعد، حکومت مورد نظر را با آن مقایسه کند تا متوجه شود چه مشخصه‌هایی از استبداد را دارد. از دیدگاه وبر، ابزار دیگر شناخت تحلیل یا تبیین بر پایه علیت است که نشان می‌دهد او به نقاط ضعف مکاتبی چون تأویل‌گرایی و تکیه صرفی که به تفسیر داشتند، آگاهی داشته است. هرچند، وبر مفهوم تفهم را از دیتلای گرفت، اما برخلاف دیتلای «تفهم» و «تبیین» را نه دو روش مستقل بلکه مکمل یکدیگر می‌دانست. به عبارت دیگر، از نظر وی شناخت ما تا زمانی که به تبیین علی و به فهم معنای ذهنی یک کنش توفیق نیافته، همچنان ناقص است.

همچنین، از دیدگاه وبر، برای شناخت پدیده‌های انسانی ضمن بهره‌گیری از «تبیین بیرونی» و «تفسیر درونی» باید هم «علت‌کاوی» و هم «دلیل‌کاوی» کرد. تبیین بیرونی در علوم طبیعی در مقابل تفسیر درونی در علوم انسانی و علت‌گرایی و علت‌کاوی در علوم طبیعی در مقابل دلیل‌گرایی و معناکاوی در علوم انسانی قرار می‌گیرد. برای مثال، توقف راننده پشت چراغ قرمز با عوامل بیرونی چون چراغ قرمز، ترمز، پلیس و عوامل درونی اراده و فکر راننده قابل بررسی است.

بنابراین، اگر محقق بر اساس آنچه از ظاهر کتیبه بیستون بر می‌آید به تبیین بیرونی و علت‌کاوی

آن، دست‌زند به این نتیجه می‌رسد که داریوش پادشاه امپراتوری با این مشخصات و مسلماً فردی اهورامزدا پرست بوده است. در مقابل، اگر با رویکرد تفهیمی و معناکاوانه به سراغ آن برود، می‌کوشد تا انگیزه‌ها و مقاصد پشت این برداشت بیرونی را به دست آورد، ممکن است از جمله آنها، فهم این نکته باشد که داریوش در پس تکرار نام اهورامزدا به دنبال مشروعیت بخشیدن و تحکیم قدرت خود و توجیه سرکوب شورش‌های قلمروش نیز بوده است.

اگر پژوهشگر، با رویکرد علوم طبیعی و به شیوه تبیین بیرونی به سراغ قنات برود، نتیجه احتمالی، شناخت چگونگی حفر قنات و ساز و کار مربوط به آن و تأثیرات آن بر شکل‌گیری آبادی‌ها و شهرها خواهد بود، اما ابعاد دیگر قنات چون آداب و رسوم ازدواج با قنات یا صلح‌طلبی و قانون‌مندی جوامع در نتیجه ضرورت حفظ قنات و تأسیسات کشاورزی تنها به کمک تفهم و تفسیر، به دست می‌آید.

پژوهشگر اثبات‌گرا نذر شاه‌عباس و پیاده به مشهد رفتن آن شاه را عملی بیهوده تلقی کند، اما بر مبنای رویکرد مکاتب تفهیمی-تفسیری، تلاش می‌شود انگیزه‌های شاه‌عباس از این اقدام شناخته شود. نتیجه ممکن است این باشد که گذشته از اعتقاد قلبی، شاه مذکور با انجام این عمل، قصد داشته با تشویق مردم به زیارت مشهد، در کنار آبادانی و رونق آن ناحیه، نفوذ و محبوبیت صفویان در خراسان را نیز استحکام بخشد. همچنین می‌توان مواردی چون جلوگیری از خروج ثروت کشور به عثمانی و کاهش سفر مردم به مناطق تحت سلطه این امپراتوری که همواره به آزار و اذیت ایرانیان شیعی نیز می‌پرداخت را بخشی دیگر از انگیزه‌های شاه‌عباس قلمداد کرد (طرفداری، ۱۳۹۵: ۳۹).

روش‌شناسی‌های پست‌مدرن، از جمله نظریه گفتمان و هرمنوتیک فلسفی هر چند ابهاماتی در زمینه اعتبار سنجی یافته‌های آنان که مبتنی بر تفسیر است، وجود دارد، اما آشنایی با آنها می‌تواند باعث دگرگونی اساسی معرفت‌شناسانه در ایران‌شناسی شود؛ برای مثال، گاه با مباحثی چون اسطوره‌شناسی، فرهنگ عامه، قصه‌ها، ضرب‌المثل‌ها به عنوان مباحثی دست‌چندم برخورد می‌شود. اما با تحلیل گفتمان آنها مسائل مختلفی در زمینه اندیشه‌ها، مذهب، سیاست و غیره از ورای آنها به دست می‌آید که شناخت‌شان اهمیت زیادی برای فهم فرهنگ ایران دارد. همچنین، به رغم برخی تحقیقات ایران‌شناسی که پژوهشگر با شتاب چند تکه از منابع را کنار یکدیگر می‌گذارد و به تحلیل آنها می‌پردازد، روش‌های مذکور با طرح مواردی چون تحلیل محتوا و در پیوند با آن، لزوم فهم زبان اجتماعی متن، یافتن ارتباط متن با نهادهای اجتماعی و سیاسی، پیام‌های مستتر در آن و مواردی از این دست زمینه تمرکز و فهم دقیق‌تر پژوهشگر از متن و در نتیجه، دستیابی به معرفت واقع‌گرایانه‌تر را فراهم می‌آورند.

سرانجام دیدگاه‌های کسانی چون فایرابند^۱ که معتقد بودند نباید هیچ جمله غیر قابل بازنگری را در معرفت خودمان اعم از مشاهده‌ای و غیرمشاهده‌ای را به صورت ابطال‌ناپذیر، تغییرناپذیر، تصحیح‌ناپذیر و پیشینی پذیرفت (بخشی‌زاده، ۱۳۹۰: ۴۳) نیز اهمیت دارد. فایرابند در اواخر حیات علمی خود ضمن در پیش گرفتن ضابطه‌گریزی در کتابش با عنوان بر ضد روش علیه انحصارطلبی نحله‌های روش‌شناسی برمی‌خیزد و با نظریه روش‌شناسی کثرت‌گرای خود در معرض اتهام افتادن در ورطه نسبت‌گرایی قرار می‌گیرد. با این همه، با طرح مخالفت با انحصار نظریات علمی و استبداد طرفداران آنها و لزوم طرح نظریات جدید در مقابل آنها نکات ارزنده‌ای را به ایران‌شناس می‌آموزاند (بخشی‌زاده، ۱۳۹۰: ۴۸). توضیح بیشتر آنکه کم نیستند نظریاتی که سال‌هاست مستبدانه در عرصه علمی حکمرانی می‌کنند و نیاز است که ایران‌شناس با نقد آنها، نظریات دقیق‌تری را جایگزین آنها کند.

نتیجه‌گیری

ایران‌شناسی که تا این اواخر در محافل علمی خارجی عمدتاً با عنوان کلی مطالعات ایرانی شناخته می‌شد اغلب نوعی دگرشناسی است که با انگیزه‌های مختلف معرفت‌شناسانه، اهداف اقتصادی، ابزار سلطه و غیره صورت گرفته است. در مقابل، ایران‌شناسی در داخل کشور می‌تواند نوعی خودشناسی به حساب آید که در کنار نقد و بررسی دیدگاه‌ها و آثار ایران‌شناسان خارجی، می‌کوشد از طریق آشنایی با مفاهیم و دیدگاه‌های رشته‌های مرتبط نظیر تاریخ، جغرافیا، فرهنگ و ادبیات عامه، از آنها به عنوان ابزاری برای فهم جامع‌تر موضوعات پیچیده یا چند بعدی در زمینه فرهنگ و تمدن ایران استفاده کند. در نهایت، رشته ایران‌شناسی می‌تواند با نگاه چندوجهی و نزدیک کردن دیدگاه‌های مجزا و تفکیک‌شده در قالب رشته‌های تخصصی، معرفت‌پژوهشگر ایران‌شناس را بهبود بخشد. در زمینه اهمیت روش‌شناسی در این رشته باید گفت گذشته از ضرورت‌های کلی آشنایی با روش‌های مناسب در راستای فهم و شناخت صحیح‌تر و نیز فهم نقاط ضعف‌های مطالعات علمی و لزوم تصحیح آنها دو ضرورت اساسی دیگر نیز وجود دارد: یکی آنکه به رغم کوشش‌های علمی انجام شده، هنوز نیز دیدگاه‌ها و نظریات خارجی فارغ از انگیزه‌ها و صحت و سقم آنها در قالب کتاب‌ها، مقالات و غیره تا حدی بنیاد فهم پژوهشگر را از ایران تشکیل می‌دهد.

بنابراین، نقد و فهم اشکالات و نظریات آنها تا حد زیادی متکی به شناخت بینش و روش‌های علمی آنها است. دیگر آنکه ماهیت بین‌رشته‌ای آن و ضرورت آگاهی از روش‌شناسی رشته‌های تخصصی به گونه‌ای ولو مقدماتی و کاربست صحیح آنها پژوهشگر را در شناخت علمی و دقیق‌تر فرهنگ و تمدن ایران‌زمین یاری می‌رساند.

کتابنامه

- اکاشا، سمیر. (۱۳۷۸). فلسفه علم. ترجمه هومن پناهنده. تهران: فرهنگ معاصر.
- بخشی‌زاده، امیرمهدی. (۱۳۹۰). فایر‌بند و معقولیت معرفت علمی. قم: کتاب فردا.
- پاکتچی، احمد. (۱۳۹۲). روش‌شناسی تاریخ. تنظیم و ویرایش صالح زارعی. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- خرماهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۸). پوزیتیویسم منطقی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۹۲). فلسفه علوم انسانی. قم: تعلیم و تربیت اسلامی.
- دادگر، یدالله. (۱۳۹۳). روش‌شناسی و فلسفه اقتصاد. تهران: نشر آماره.
- زرشناس، زهره. (۱۳۹۱). درآمدی بر ایران‌شناسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- روح‌الامینی، محمود. (۱۳۷۶). آیین‌ها و جشن‌ها در ایران. تهران: نشر آگه.
- ساجدی، طهمورث. (۱۳۸۴). مجموعه مقالات ایران‌شناسی و خاورشناسی. تهران: امیرکبیر.
- ساروخانی، باقر. (۱۳۸۰). روش‌های تحقیق در علوم. ج ۱. تهران: انتشارات سمت.
- شاکرین، حمیدرضا. (۱۳۹۶). روش‌شناسی عقاید دینی. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شاله، فلیسین. (۱۳۵۵). شناخت روش علوم با فلسفه علمی. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شرفی، محبوبه. (۱۳۸۸). «نگرشی بر روش‌شناسی ماکس وبر و کاربرد آن در مطالعات و تحقیقات تاریخی». فصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری. دوره ۱۹. ش ۳. صص ۹۳-۱۱۶.
- طرفداری، منصور. (۱۳۹۵). روش تحقیق در ایران‌شناسی. یزد: انتشارات اندیشمندان.
- علوی‌پور، محسن و همکاران. (۱۳۸۷ الف). مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای، مجموعه مقالات. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

- علوی پور، محسن و همکاران. (۱۳۸۷ ب). چالش‌ها و چشم‌اندازهای مطالعات میان‌رشته‌ای: مجموعه مقالات. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- علوی لنگرودی، کاظم. (۱۳۹۰). تربیت عقلانی در نهج‌البلاغه. یزد: دانشگاه یزد.
- فاضلی، محمد. (۱۳۸۳). «گفت‌وگو و تحلیل گفتمان انتقادی». پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی. سال ۴. ش ۱۴. صص ۸۲-۱۰۶.
- فولکیه، پل. (۱۳۷۰). مابعدالطبیعه. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قبادیان، عطاءالله. (۱۳۶۹). سیمای طبیعی فلات ایران. کرمان: دانشگاه باهنر.
- فرامرز قراملکی، احد. (۱۳۸۷). روش‌شناسی مطالعات دینی. مشهد: انتشارات دانشگاه علوم رضوی.
- نجفی، موسی. (۱۳۸۶). ساحت معنوی هویت ملی ایرانیان. قم: نشر معارف.
- میرزایی، حسین. (۱۳۹۳). درآمدی بر روش‌شناسی مطالعات فرهنگی. تهران: پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی.
- نبوی، لطف‌الله. (۱۳۸۴). مبانی منطق و روش‌شناسی. تهران: دفتر نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس.
- نوالی، محمود. (۱۳۸۰). فلسفه و متدولوژی. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.

نقش کیهان در بازسازی اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مناطق شرقی گیلان

سحر عبدالهی^۱

سیدرسول موسوی حاجی^۲

حسن هاشمی زرج آباد^۳

چکیده

آل‌کیا حکومتی محلی و قدرتمند بود که در فاصله سده‌های هشتم تا دهم هجری قمری، در بخشی از گیلان موسوم به بیه پیش حکمرانی می‌کردند. آنها توانستند به مدت دو قرن و نیم به طور مستقل از حکومت مرکزی صفویه، حاکمیت خود را حفظ نمایند. در ارتباط با اوضاع اقتصادی آل‌کیا مطالعه و پژوهش چندانی صورت نگرفته و تنها توصیفات پراکنده‌ای از آنها در متون تاریخی و سفرنامه سیاحان قابل ردیابی است. هدف و مسئله اصلی این پژوهش بررسی و تبیین نقش ابریشم گیلان در اقتصاد تجاری و تحولات اقتصادی و سیاسی داخلی حکومت محلی آل‌کیا است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد یکی از عوامل تأثیرگذار بر رشد و رونق اقتصادی حکومت آل‌کیا، جغرافیای تاریخی گیلان بوده است. ابریشم نیز به عنوان یک کالای استراتژیک اقتصادی، در زمان آل‌کیا اهمیت بسزایی داشته و گیلان به دلیل تولید انبوه و مرغوب ابریشم نقش انکارناپذیری در جلب بازارهای اروپایی و تجارت‌خانه‌ها داشته است. این پژوهش کوشیده است، ضمن توصیف و تشریح شرایط اجتماعی و تحلیل کیفی مؤلفه‌های اقتصادی آن دوره به بررسی عوامل مؤثر در رونق و شکوفایی اقتصاد حکومت محلی آل‌کیا در گیلان و بحران‌های اقتصادی پس از فروپاشی این حکومت بپردازد.

واژگان کلیدی: جغرافیای تاریخی گیلان، آل‌کیا، اقتصاد، ابریشم، روسیه، شاه عباس اول.

۱. دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول).

sahar.abdolah491@gmail.com

۲. استاد گروه باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه مازندران. seyed.rasool@yahoo.com

۳. دانشیار گروه باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه مازندران. h.hashemi@umz.ac.ir

مقدمه

مقارن با ظهور صفویان، سرزمین گیلان از نظر جغرافیایی و سیاسی به دو بخش بیه پس و بیه پیش تقسیم می‌شد. مبنای این تقسیم‌بندی رودخانه سفیدرود بود که گیلان را به دو پاره شرقی و غربی تقسیم می‌کرد. این تقسیم‌بندی صرفاً جغرافیایی نبوده و تاریخ گیلان نشان می‌دهد که در قرون ۱۰-۸ ه.ق شاهد منازعات بین این دو منطقه بوده است. تقسیم گیلان به دو قسمت بیه پس و بیه پیش به سبب قرارگیری در دو طرف سپیدرود بوده است. بیه پیش در شرق سفیدرود و بیه پس در غرب آن واقع شده است. وضعیت جغرافیایی گیلان، با عارضه‌های طبیعی مهمی چون کوه، جنگل، دریا و استعدادهای کشاورزی و دامپروری در کنار جمعیت آن زمینه ظهور قدرت‌های محلی متعددی را فراهم آورده است. می‌توان گفت سرزمین گیلان در گذر زمان، حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل بسیاری را به خود دیده است.

یکی از مهم‌ترین حکومت‌های محلی آل‌کیاست. از جمله عواملی که در بقا و دوام این حکومت نقش داشتند، منابع سرشار ابریشم گیلان و از طرفی راه دریایی منطقه بود که این امر ارتباط فرا منطقه‌ای را میسر می‌ساخت. تنوع آب و هوای منطقه و رشد انواع درختان میوه و محصولات کشاورزی محدوده قلمرو آل‌کیا را مستعد کشت ابریشم ساخته بود. این اقلیم و جغرافیای ویژه برای آنها نوعی سنگر دفاعی در برابر هجوم بیگانگان را نیز مهیا کرده بود. از سوی دیگر، با اتخاذ سیاست‌های رفتاری هوشمندانه به اقتضای شرایط و مناسبات زمانه، خود را از گزند حملات حکومت‌های وقت که در ایران بر سر کار بودند حفظ کردند و حتی الامکان توانستند استقلال داخلی خود را تداوم بخشند. اما یکی از دلایلی که موجب گشت تا شاهان صفوی بالاخص شاه‌عباس اول نسبت به سرزمین گیلان توجه ویژه‌ای داشته باشند، ویژگی جغرافیایی این سرزمین بود. ارتباط دریایی و زمینی سرزمین گیلان با قفقاز، روسیه و اروپا خطر بزرگی برای شاهان صفوی بود. عامل مهم دیگری که در قدرت حکومت آل‌کیا نقش داشت، ثروت سرزمین گیلان که در رأس آن ابریشم بود. سود سرشار این محصول اقتصادی باعث شد تا پادشاهان صفوی به ویژه شاه‌عباس اول حساب و ویژه‌ای برای به دست آوردن آن باز نمایند. حکام محلی آل‌کیا در بیه پیش نقش مؤثری در روی کار آمدن دولت صفوی داشتند، به همین دلیل برای خود حقوق و نقش ویژه‌ای قائل بودند. همچنین آنها به سبب برخورداری از استقلال و اراده ملک، خود را چندان در قید اطاعت از صفویان و تأیید شاه نمی‌دانستند؛ تا جایی که در برقراری ارتباط با دولت‌های خارجی سفیر هم اعزام می‌کردند. پس از دوره رنسانس و تحولات اقتصادی در اروپا، گیلان به سبب تولید ابریشم

توجه اروپاییان برانگیخت. از سوی دیگر، امیران محلی گیلان به خاطر حفظ قلمرو خود در برابر صفویان، به ارتباط با روس‌ها و عثمانی‌ها تمایل داشتند، بنابراین، روابط امیران محلی گیلان با حکومت‌های اروپایی تا سال ۱۰۰۰ ه.ق نقش مهمی در سیاست خارجی صفویان داشت. در نتیجه، هرچند مدت کوتاهی امیران گیلانی با حکومت‌های روسیه و عثمانی باب روابط سیاسی را گشودند، اما مانعی برای فتح گیلان گردید.

هدف امیران گیلان در ایجاد روابط با کشورهای خارجی، در واقع برای کاهش فشار حکومت صفویه بر خود بود. در نهایت در سال ۱۰۰۱ ه.ق شاه‌عباس بنا بر سیاست ایجاد تمرکز سیاسی در ایران و مطامع اقتصادی تصمیم به تصرف کامل گیلان گرفت. وی خود شخصاً در این جنگ شرکت کرد و برای اطمینان از حصول هدف خود، نیروی بسیاری را از جهات مختلف به گیلان اعزام کرد. با اقدام او گیلان فتح شد، خان احمدخان، آخرین فرمانروای کبیایی، به استانبول فرار کرد و به دنبال آن حکومت کبیایی در گیلان برچیده شد. از آن پس گیلان، در زمرهٔ املاک خاصهٔ شاه و خاندان سلطنتی قرار گرفت. به رغم پژوهش‌هایی در ارتباط با اقتصاد گیلان در زمان آل‌کیا، پژوهشی فراگیر از اقتصاد گیلان در فاصلهٔ سدهٔ هشتم تا دهم هجری قمری در زمان آل‌کیا مورد توجه قرار نگرفته است. از این روی، در ارتباط با اقتصاد گیلان در زمان آل‌کیا و اینکه ابریشم و تجارت دریایی و اتخاذ سیاست‌های اقتصادی آل‌کیا چه تأثیری در رشد و رونق اقتصادی حکومت آل‌کیا داشته و به چه دلیل شاه‌عباس اول فروپاشی این حکومت محلی مقتدر را رقم زد مباحثی مطرح می‌گردد. بنابراین، پژوهش پیش‌رو به بازسازی اوضاع اقتصادی آل‌کیا در گیلان با استناد بر قراین تاریخی پرداخته است.

پیشینهٔ پژوهش

در ارتباط با منبع‌شناسی خاندان آل‌کیا می‌توان به کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان نوشتهٔ ظهیرالدین مرعشی (۱۳۴۷)، به عنوان یک منبع متقن و دست‌اول، استناد کرد که موضوع اصلی آن پرداختن به تحولات و احوالات شرق گیلان (بیه‌پیش)، محل استقرار و حکمرانی کبیان است. کتاب تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی (۱۳۴۹) و تاریخ خانی، علی بن شمس‌الدین لاهیجی (۱۳۵۲) از مهم‌ترین منابع برای مطالعهٔ خاندان کبیایی‌اند. رایینو (۱۳۷۴) کتاب فرمانروایان گیلان را نگاشته و اشاراتی به این حکومت محلی داشته است. در سال‌های اخیر عباس پناهی (۱۳۹۳) پژوهش‌های مستقل و مبسوطی در ارتباط با خاندان آل‌کیا در گیلان داشته که حاصل آن کتاب کارکرد اجتماعی،

سیاسی و فرهنگی کیانیان در گیلان با نگرشی بر روابط آنها با حکومت‌های محلی و صفویه است. وی نیز مقالاتی در ارتباط با این خاندان به رشته تحریر در آورده است. پناهی (۱۳۹۸)، طی پژوهشی به بررسی تحلیلی روابط حاکمان محلی گیلان با روسیه و عثمانی در عصر صفویه پرداخته است. از دیگر پژوهش‌ها می‌توان به مقاله‌هایی که کنارودی و نعیمی (۱۳۹۰) در ارتباط با این خاندان نگاشته‌اند، اشاره کرد. نگارندگان، در این مقاله علل تداوم خاندان آل‌کیا را بررسی کرده و یکی از علل تداوم این حکومت را جغرافیای تاریخی غنی گیلان و محصول ابریشم دانسته‌اند و اندک اشاره‌ای به اوضاع اقتصادی حکومت محلی آل‌کیا داشته‌اند. شورمیچ (۱۳۹۲)، طی مقاله‌ای به تحلیلی بر شورش‌های گیلان پس از فتح آن در زمان شاه‌عباس اول صفوی پرداخته، همچنین به بحران‌های اقتصادی گیلان پس از فروپاشی خاندان آل‌کیا نیز پرداخته است.

با توجه به این پیشینه، می‌توان گفت تاکنون با رویکرد پژوهشی و جامع به این موضوع پرداخته نشده است. پژوهش پیش‌رو سعی دارد به طور مستقل و مبسوط در ارتباط با اقتصاد و تجارت گیلان در زمان حکومت محلی آل‌کیا بپردازد.

۱. لاهیجان و نقش آن در مناسبات اقتصادی گیلان در زمان خاندان آل‌کیا

پایتخت خاندان آل‌کیا لاهیجان بود، این شهر روزی مهم‌ترین شهر گیلان و مرکز اصلی اراضی دشت و سهل است (ستوده، ۱۳۷۵: ۷۰). بنا بر روایات محلی، در آغاز سلطنت صفویه، آتش‌سوزی بزرگی در شهر روی می‌دهد و خانه‌های شهر را که تا بازکیاگوراب، ادامه داشت می‌سوزاند و پانصد دکان قلاب‌دوزی ابریشم را تبدیل به خاکستر می‌کند. در شوال ۱۰۰۰ هـ.ق که شاه‌عباس پس از آواره کردن خان احمدخان به لاهیجان آمد، درختان باغ پیش‌قلعه را ریشه‌کن و دو هزار جریب زمین را صاف و مرکز چوگان بازی و قیق‌اندازی کرد. از سخنان میرخواند در کتاب *روضه‌الصفاء* چنین بر می‌آید که شاه‌عباس پس از تصمیم براندازی خاندان آل‌کیا به کاخ سلطنتی خان احمدخان (آخرین پادشاه از آل‌کیا) در لاهیجان که مرکز حکمرانی آل‌کیا بوده حمله و دستور داد کاخ وی را نابود و بنایی دیگر بر روی پایه‌های بنای اصلی بنا نهند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۸۴).

شاه‌عباس در سال‌های ۱۰۰۳ و ۱۰۰۵ هـ.ق به لاهیجان آمد و در سال ۱۰۲۴ هـ.ق از راه گیلان به فرح‌آباد مازندران رفت. در سال ۱۲۱۹ هـ.ق جنرال شفت روسی از ساحل دریای خزر وارد خاک گیلان شد و میرزا یوسف مستوفی گرجی اشرفی مأمور دفع او گردید. جنرال شفت شکست خورد و از راه آمده بازگشت. روس‌ها در دوران تسخیر گیلان، دو قلعه مستحکم در شهر لاهیجان ساختند

و خندقی دور شهر کنند (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۳۴). شهر لاهیجان مانند بازار آمل، پر از مال‌التجاره بود. ابریشم مال‌التجاره اصلی آن بود و از این شهر به رشت، انزلی و اصفهان فرستاده می‌شد (فریر، ۱۳۸۷: ۱۱۹). خودزکو در ارتباط با ابریشم لاهیجان گفته است: «مرغوب‌ترین ابریشم این ولایت در بلوک‌های کهدم، تولم، کیسوم و سراوان بدست می‌آید. تنها ابریشم تهیه شده در فومن و لاهیجان از لحاظ زیبایی و ظرافت بر ابریشم ولایت رشت پیشی می‌گیرد» (خودزکو، ۱۳۸۵: ۱۳). همانطور که مشخص است، ابریشم گیلان کاربرد تجاری و صنعتی در تولید کالا داشته اما به دلیل عدم توسعه صنعت ایران در عصر صفوی، کاربرد صنعتی آن کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت و بیشتر به صورت ابریشم خام برای فروش در بازار تجارت استفاده می‌شد و در حد نیاز داخلی زندگی تبدیل به کالا می‌شد و بیشتر محصول ابریشم را به صورت خام به فروش می‌رساندند.

لاهیجان مرکز حکمرانی سادات آل‌کیا، در طول آن زمان شاهد حوادث بسیاری بوده است. موقعیت جغرافیایی، آب و هوای خوب و خاک حاصل‌خیز از دیگر مواردی هستند که احتمالاً باعث شد خاندان آل‌کیا این شهر را به عنوان مرکز حکمرانی خود انتخاب کنند. در دوره آل‌کیا، ابریشم در کشورهای اروپایی اشتهار خاصی یافت و توانست بازرگانان خارجی را به سوی خود بکشد. ابریشم یکی از علل توسعه مناسبات اروپاییان با دولت صفوی بود. از آنجا که گیلان ابریشم مرغوب و تولید بالا داشته، مورد توجه شرکت‌های خارجی قرار گرفت و آنها سعی داشتند در آنجا تجارت‌خانه دایر کنند. در نتیجه، با راه یافتن ابریشم ایران به بازارهای جهانی و شهری که این کالا به دست آورد، تقاضای بیشتری برای خرید آن به وجود آمد و در نتیجه آن، گیلان شهری جهانی یافت. تجارت ابریشم یکی از عمده‌ترین راه‌های کسب و کار در آمد برای پادشاهان صفوی به شمار می‌آمد، بنابراین، ابریشم برای خاندان آل‌کیا اهمیت داشت (شورمیچ، ۱۳۹۴: ۱۴۱-۱۴۳).

افزون بر آن، تجارت فرآورده‌های ابریشمی، مالیات، حقوق گمرکی و عوارض راهداری آن سالیانه پول فراوانی را وارد خزانه مملکت می‌کرد. بنابراین، با توجه به منافع زیاد ابریشم، این کالا به عنوان یک کالای استراتژیک اقتصادی اهمیت یافت. از سوی دیگر، ابریشم کاملاً با الگوی تجاری زمان منطبق بود. قیمت آن به نسبت وزنی که داشت، با توجه به حمل و نقل تجاری آن روزگار، برای بازرگانان، بازارهایی دوردست سودآور بود. گیلان به ویژه لاهیجان، به عنوان عمده‌ترین مرکز تولیدکننده ابریشم مرغوب در ایران، نظر بازرهای اروپایی را جلب کرد. این ارتباط در سوق دادن گیلان به مدار سرمایه‌داری تجاری و تأثیر آن بر نظام شهری منطقه از اهمیت محوری برخوردار بود. از سوی دیگر، در خرید محصول ابریشم خام واسطه‌های دولتی (نمایندگان حکومت مرکزی آل‌کیا)

نقش عمده‌ای داشتند؛ از این رو، در بیشتر مواقع با قیمت پایین از تولیدکنندگان می‌خریدند. بنابراین، ابریشم به عنوان یک کالای اقتصادی کاملاً کنترل شده در خدمت دولت آل‌کیا و استبداد شاهی بود و سود کمتری برای کشاورزان داشت. پارچه‌های زربفت، تافته، چرم دباغی نشده، چرم مراکشی، مخمل و بالاتر از همه ابریشم از طریق گیلان به مسکو و از آنجا به لهستان و کل اروپا صادر می‌شد. در قرن شانزدهم، ایران در تجارت ابریشم که شاه‌عباس آن را به نحو بسیار مؤثری به انحصار درآورده بود، مقام شایانی داشت، به طوری که یکی از علل حمله شاه‌عباس اول به حکومت محلی آل‌کیا، اقتصاد گیلان بود و این مهم سبب فروپاشی خاندان آل‌کیا در گیلان شد.

۲. اصلاحات اجتماعی و اقتصادی حکام آل‌کیا در شرق گیلان

در طول حاکمیت آل‌کیا، از یورش تیمور تا ظهور شاه اسماعیل صفوی، حکومت کارکیا میرزاعلی، با توجه به مناسباتش با قدرتهای منطقه‌ای از جمله تیموریان و ترکمانان، دوره‌ای بی‌نظیر بود. پیش از او، حاکمان کیایی همیشه سعی داشتند سیاست تابعیت ظاهری و حفظ حرمت فرمانروایان بزرگ مرکز ایران را رعایت کنند. اصول تابعیت یعنی ارسال به موقع خراج و مالیات، ارسال هدایا، فرستادن یکی از شاهزادگان به دربار هرات یا تبریز به عنوان گروگان برای اثبات وفاداری، اعزام سپاه کمکی در هنگام جنگ‌ها که می‌توان از این اصول به عنوان «سیاست سنتی تابعیت آل‌کیا» یاد کرد. میرزاعلی و دیگر حکام آل‌کیا پس از کسب قدرت به یک سلسله اصلاحات اجتماعی و اقتصادی دست زدند و عدم اجرای آن را به «لعنت‌نامه» ابدی، مؤکد و مهور کردند (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۱۳).

در واقع لعنت‌نامه ضمانت اجرایی برای قانون محسوب می‌شد. در ولایت تنکابن، که در تصرف یحیی کیا عمومی میرزاعلی بود، این اصلاحات اجرا نشد. وی از مخالفان فرمانروایی میرزاعلی و اصلاحاتش بود. از آنجا که میرزاعلی در تنکابن نفوذ عملی نداشت از اجرای اصلاحات اجتماعی در این منطقه چشم‌پوشی کرد. این عمل ضعف بنیانی حاکمیت او را نشان داد. این اصلاحات را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

۱. لغو قانون عدم ارث‌بری دختر در صورتی که پدر، پسر نداشت. مرعشی از آن به عنوان قانون «جاهلی» یاد کرده است. آشکارا این قانون با مسئله ارث اسلامی تناقض داشت. می‌توان گفت قانون عدم ارث‌بری، سنت و عرف جامعه گیلان بوده که سده‌ها ادامه یافت؛ به طوری که هنوز نیز در روستای اشکور از توابع رودسر این قانون عدم ارث‌بری دختر دیده می‌شود. براساس این قانون سنتی احتمالاً اموال متوفی بدون فرزند ذکور به حکومت می‌رسید (حسن‌زاده، ۱۳۹۷: ۵۷).

۲. لغو قانون «زنه زر» و «مرده سورانه» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۴۱۵؛ لاهیجی، ۱۳۵۲: ۱۲). حذف انواع مالیات بود که پرداخت آن برای مردم دشوار بود. «زنه زر» مالیاتی بود که به هنگام ازدواج از طرف خانواده عروس به حاکم پرداخت می‌شد (مرعشی، ۱۳۶۴: ۴۱۵). همچنین «مرده سورانه» یا همان مرده شورانه مالیاتی بود که در مراسم تدفین از طرف صاحب مجلس به حاکم منطقه داده می‌شد (همان). از خانواده‌ها به مناسبت ازدواج فرزند و یا فوت فرد مالیات اخذ می‌شد. هر چند مبلغ این مالیات مشخص نیست اما توصیه به حذف آن نشان می‌دهد که برای جامعه روستایی و کشاورز گیلان قابل توجه بوده است (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۳۲۱).

۳. از دیگر مالیات‌هایی که حکام آل کیا وضع کرده‌اند، «سره زر» و «گاوزر» نام داشت که سلطان علی میرزا (۹۱۰ هـ.ق) حاکم کبیایی آن را حذف کرد (همان: ۴۱۵). به دستور خان احمدخان (۱۰۰۰ هـ.ق) نیز برخی از مالیات‌های اضافی برداشته شد (همان: ۳۲۰). مالیات‌هایی همچون تمغا که از تجار و بازرگانان گرفته می‌شد (نوزاد، ۱۳۷۳: ۹۷). وی حمایت ویژه‌ای از بازرگانان داشت (همان: ۴۲). دیگر آنکه مالیات‌هایی را حکما کبیایی از عهده مردم برداشتند، عبارت بود از: شاهیة زر که نوعی مالیات سرانه ماهانه بود که مردم برای تأمین هزینه‌های دربار می‌پرداختند (همان: ۲۳۶). تیمور زر مالیات سرانه نقدی و غیرنقدی بود و ساوی زر که به ساوری به معنی انعام و پیشکش است نیز از مردم گرفته می‌شد (همان). همچنین غریبه زر مالیاتی بود که از تازه‌واردان به گیلان گرفته می‌شد، در این زمان حذف شد (نوزاد، ۱۳۷۳: ۲۳۶). اتراب‌لین نیز مالیاتی بوده که با در نظر گرفتن ارزش آب و زمین در هر سال برآورد و از مالک زمین گرفته می‌شد که در این عهد حذف گردید (همان: ۲۳۶).

۴. قدرت‌های بزرگ منطقه تعداد زیادی از کنیزان گرجی و ترک را به اسارت در آوردند و در بازارهای تبریز، هرات و سلطانیه به فروش می‌رساندند. نیاز به نیروی کار در باغات، مزارع و صنعت ابریشم گیلان حضور نیروی غلام را ایجاب می‌کرد (مرعشی، ۱۳۶۴: ۴۱۵). حتی گاهی زنان سرزمین‌های شکست خورده در داخل گیلان نیز به عنوان اسیر در بازار برده‌فروشی برای شوهران و پدرانشان با قیمت گزاف فروخته می‌شدند (همان: ۴۱۸). اما مشخص نیست آیا آزادی تنها به غلامان زر خرید به حکومت محدود می‌شد یا سایر گروه‌های اجتماعی نیز ناگزیر از رعایت آن بودند. این اقدام را باید مهم‌ترین اصلاح اجتماعی برای رفع ظلم و ایجاد برابری حقوق انسان‌ها تلقی کرد. حکومت برای غلامان آزاد شده در قبال کار در مزارع و کارگاه‌های حکومتی مرسوم، مواجب پرداخت می‌کرد. تعیین چنین امری را یکی از اصول مترقی اصلاحات اجتماعی می‌توان محسوب کرد.



۵. «تأکید بر رعایت عرفیات و شریعات»، از گزارش‌های مرعشی چنین استنباط می‌شود که میرزاعلی کیا که شخصیتی مذهبی و پایبند به مناسک دینی و شریعت داشته است، تأکید داشت: «رفع ظلم و عدوان که از قدیم‌الایام رسم و عادت گیل و دیلم بود» ضرورت اجتماعی تلقی شده و باید از بین برود (همان: ۴۱۶).

۶. با توجه به اینکه اساس اقتصاد گیلان را دامداری و کشاورزی تشکیل می‌داد، توجه غالب حاکمان این حکومت، معطوف به مسائل آبیاری بود (همان: ۱۴۳). پیش‌برد خدمات عمرانی مانند ایجاد پل بر رودخانه پلورود، ایجاد نهرهایی برای مشروب کردن مزارع در قسمت‌های مختلف قلمرو بود و از دیگر پل‌هایی که برای آبیاری ایجاد کردند؛ ساخت پلی بر سفیدرود به سبب توجه به زراعت منطقه را می‌توان ذکر کرد (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۱۲۵-۱۲۶). به دستور سیدحسین کیا، نزدیک لنگرود در روستایی معروف به راه‌پشته استخری ساخته شد تا مشکلات آبیاری زمین‌های کشاورزی از بین برود (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۱۸). زلزله ویرانگر شعبان ۸۹۸ ه.ق و رجب ۸۹۰ ه.ق در گیلان نواحی همچون لاهیجان، رانکوه، دیلمستان، تنکابن، قلعه پالسن، گیلجان، گرجیان را ویران کرده بود، میرزاعلی کیا همراه با تعدادی از نیروهای نظامی برای تعمیر خرابی‌ها و کمک به زلزله‌زدگان به منطقه اعزام شد. استفاده از نیروهای نظامی برای کمک به زلزله‌زدگان، هر چند در ایران رسم جدیدی نیست، اما دادن مأموریت برای عمران ویرانی زلزله قابل تحلیل و تجلیل است. گاهی این خرابی‌ها با باران‌های تند و سیل‌های بنیان‌افکن به وجود می‌آمد و مزارع و شالیزارهای کشاورزان را به نابودی می‌کشاند. حملات ملخ و نابودی مزارع از دیگر آفات طبیعی بود که گیلان در این دوره با آن مواجه بود (همان: ۴۱۷-۴۱۸، ۴۲۶، ۴۴۰). این بلایا بارها تکرار می‌گردید و موجب به هم‌ریختگی امنیت روانی و اجتماعی و از دست رفتن سرمایه جامعه می‌شد.

۷. حکایت مادی و معنوی از خیرین و برای پیشبرد خدمات عام‌المنفعه؛ برای مثال وقتی مولانا نعمت‌الله طبیب تصمیم گرفت پلی از خشت، گچ و آهک بر رود شیمرو بسازد، میرزاعلی دستور داد استاد یعقوب بنای رویانی را برای این کار احضار کنند (مرعشی، ۱۳۶۴: ۴۴۲).

۸. یکی از سیاست‌های اصلی آل کیا جلوگیری از شورش‌های وسیع دهقانان و توجه به حال مردم به ویژه روستاییان بود (کنارودی و نعیمی، ۱۳۹۰: ۱۵۸). در حکومت آل کیا به موارد چندی اشاره شده که با تدابیر حاکمان کیایی مانع از بروز شورش‌های مردمی شده بودند. در جریان انتقال بازاری از تیمجان نزدیک رودسر کنونی، به دلیل آنکه بازار جدید از خانه‌های مردم دور بود، مردم اعتراض کردند. با اعتراض مردم، بازار دوباره به مکان سابق خود منتقل شد (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۴۱).

همچنین در زمان سیدرضا کیا در گوراب که محل برنجزار و مزارع مردم بود، برنجزارها خشک شد و به جای آنها درختانی کاشته شد. اما به دلیل جلوگیری از اعتراض مردم و توجه به رفاه آنان برنجزار دیگری در لیسارود احداث شد (همان: ۱۴۰-۱۴۱). ساخت مسافرخانه‌ای در سی‌جیران (در راه اشکور) در زمان سیدرضا کیا (۸۲۹ هـ.ق) نیز سبب شد، بازرگانان بیشتری به بیه‌پیش رفت و آمد کنند. توجه به اعتراض مردم که در جریان انتقال بازاری در تمیجان (نزدیک رودسر کنونی) رخ داد، نمونه‌ای دیگر از سیاست‌های اقتصادی است. چون بازار جدید ساخته شده، از خانه‌های مردم دور بود، بنا به اعتراض مردم، بازار به جای سابق خود بازگشت (همان: ۱۴۱). آل‌کیا در ملاط و رانکوه برای مساکین و فقرا خانقاهی درست کردند (همان: ۱۴۲). آنان با به‌کارگیری این سیاست‌ها، از اعتراض مردم و تبدیل آن به شورش‌های وسیع دهقانی جلوگیری کردند. به دستور سیدرضا کیا عمارت‌های مختلفی در بیه‌پیش با مقاصد مختلف ساخته شد (همان: ۱۴۵).

۹. حمایت از مزارات و اماکن مقدس: میرزاعلی در طول حکومت ۲۷ ساله خود اغلب در روزهای جشن و عزا به مزارات و امامزاده‌ها می‌رفت، به وضعیت آنها رسیدگی می‌کرد و مالی برای اطعام مستحقان پیرامون مزارات و پناهندگان، موالی، کارکنان، روضه‌خوانان و قرآن‌خوانان اختصاص می‌داد. او دستور داد آش و اطعام در تمام روزهای متبرکه برقرار شود (همان: ۴۲۴-۴۲۶).

۱۰. احداث «باغ نو» در دیلمان براساس الگوی باغ نو سمرقند؛ میرزاعلی کیا در این باغ به پرورش انواع گل‌ها، به ویژه گل سرخ، اقدام کرد که از آنها گلاب‌گیری کرده و به عنوان هدیه و تحفه به دوستان و فرمانروایان منطقه می‌فرستاد (مرعشی، ۱۳۶۴: ۴۲۹). کشت گل بعدها مورد تقلید مردم قرار گرفت و رونق یافت؛ می‌توان گفت پرورش گل، یکی از راه‌های درآمد فرمانروا نیز بود. میرزاعلی کیا نیز برای تقویت سپاه خود به تهیه توپ‌های سنگ‌انداز اقدام کرد. اما براساس گزارش موجود، به دلیل عدم تخصص لازم توپ‌اندازان، موفقیتی حاصل نشد (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۸۸).

۳. روابط تجاری آل‌کیا با دولت عثمانی و روسیه در عصر صفویه

اهمیت جغرافیایی دریای کاسپین و برخی از بنادر جنوبی و غربی آن و همچنین تجارت ابریشم، خاویار و برخی از محصولات ارزشمند سواحل جنوبی کاسپی، موجب شد تا روس‌ها برای ارتباط با باکو، دربند و انزلی، برنامه سیاسی و نظامی بلندمدتی برای تسلط بر دریا و سواحل آن طراحی کنند (پناهی، ۱۳۹۳: ۶۸-۶۹). با گسترش روابط بازرگانی و سیاسی ایران با کشورهای اروپایی، از طریق مسیر قفقاز و کاسپی با اروپا در عصر صفوی، روسیه که گذرگاه ارتباط ایران و

اروپا واقع شده بود، تمایل یافت تا با ایران و به ویژه گیلان روابط برقرار کند. از طرفی، تجارت دریایی و زمینی ابریشم از طریق بنادر دریای کاسپی نیز بیش از پیش توجه روس‌ها را برانگیخت. سفرنامه‌نویسان عصر قاجار نظیر عزالدوله و ملگونف نیز به تجارت پررونق ابریشم رشت و حضور تجار بخارا، هند، عثمانی در اوایل عصر صفوی اشاره‌هایی کرده‌اند (ملگونف، ۱۳۶۳: ۱۷۸).

براساس اسناد روسیه، تزار پس از تأسیس کارخانه‌های پارچه‌بافی، به مواد خام تولیدی گیلان به تبریز صادر می‌شد و از آنجا به آناتولی، روسیه، کریمه و اروپا می‌رفت (کاری، ۱۳۴۸: ۱۹۶؛ فریر، ۱۳۸۷: ۱۹۶). کاتف نیز به این نکته اشاره کرده است (کاتف، ۱۳۵۶: ۳۳-۳۵). اما اندک‌اندک روس‌ها توانستند مسیر تجارت دریایی کاسپی را احیا کنند. با توجه به اسناد و گزارش‌های موجود، چنین به نظر می‌رسد که روابط کیاییان با روسیه، از نخستین موارد در سابقه روابط سیاسی یکی از حکومت‌های محلی شمال ایران با روس‌هاست. از سوی دیگر، دولت‌های اروپایی می‌کوشیدند با علایق مشترکی مانند تجارت با ایران با هدف تضعیف دولت عثمانی، باب روابط با ایران را بگشایند. روسیه از قرن ۱۷ میلادی، سرزمین‌های گسترده‌ای را به قلمرو خود افزوده بود و آرام‌آرام به قفقاز و گیلان نزدیک می‌شد (نوائی، ۱۳۷۷: ۱۸۴-۱۸۶؛ رابینو، ۱۳۷۴: ۵۳۵-۵۳۶).

پیش از آغاز روابط رسمی ایران و روسیه در عصر صفویه، تجارت محدودی بین بندر هشترخان (حاجی ترخان) با معروف‌ترین بندر آن زمان گیلان یعنی لنگرود برقرار بود (عظیمی دوبخشری، ۱۳۸۱: ۴۵)، اما پس از آنکه روسیه بندر هشترخان را تصرف کرد، سیاست این کشور با ایران بیشتر بر پایه‌های نظامی قرار گرفت (شانی‌نوف، ۱۳۵۷: ۷۵؛ استریکلر، ۱۳۸۲: ۲۴). این بندر افزون بر مسئله تجارت، در سیاست‌های نظامی روسیه در دریای کاسپی با ایران و منطقه قفقاز و آسیای مرکزی نیز نقش مهمی داشت، در سفرنامه برادران شرلی، به اهمیت تجاری و نظامی بندر حاجی ترخان-هشترهان به ویژه در ارتباط تجاری و سیاسی ایران و روسیه اشاره شده است (آنتونی شرلی و سررابرت شرلی، ۱۳۷۸: ۱۰۲)، زیرا تنها بندر ضلع شمالی بود که روسیه می‌توانست از موقعیت آن برای ارتباط با گیلان و ایران استفاده کند (همان: ۱۰۳). نخستین روابط رسمی بین ایران و روسیه به دوره شاه اسماعیل اول باز می‌گردد. البته آغاز روابط دو کشور، بیشتر به سبب همسایگی و مسائل ناشی از آن بود، اما گسترش آن دلایل دیگری داشت (بینا، ۱۳۳۷: ۶۹). با توجه به گزارشات موجود، شاه اسماعیل اول در سال ۹۲۷ ه.ق / ۱۵۲۱ م، سفیری به دربار تزار واسیلی سوم فرستاد. سال‌ها بعد، در ۹۶۰ ه.ق / ۱۵۵۳ م و در زمانی که سپاهیان ایوان چهارم-مخوف-شهر غازان را اشغال کردند، از دربار صفوی شخصی به نام سیدحسین به دربار روسیه اعزام شد (کجباف و دیگران، ۱۳۹۷: ۴).

روس‌ها در ایجاد ارتباط با ایران، می‌کوشیدند روابط خود را از یک سو با حکام محلی آل‌کیا و از سوی دیگر با دولت صفوی ادامه دهند و از این مسیر منافع خود را تأمین کنند. در نتیجه، سفیر روسیه، فتودور واسیل‌چیکوف، با مأموریت تحکیم اتحاد با دربار ایران و خان احمدخان به ایران اعزام شد. حضور وی، هم‌زمان با آغاز سلطنت شاه‌عباس اول بود (همان: ۵۳). رفتار کارکیا با سفیر روسیه چندان مطابق آداب دیپلماتیک نبود؛ تزار برای او هدایای ارزشمندی نفرستاده بود و به همین سبب، رفتار خان با سفیر روسیه سرد و توهین‌آمیز بود؛ حتی دستور داد تا اموال و اجناس او ضبط شود و در پذیرش آنان نیز تعلل کرد (معزی، ۱۳۶۶: ۱۳۵). خان احمد برای خود و خاندانش جایگاه خاصی قائل بود و خود را برتر از شاه‌عباس صفوی نوجوان می‌دانست. سرانجام سفیر روس و همراهانش پس از دو ماه، توانستند با کمک هادی بیگ، با خان احمدخان دیدار کنند و سفیر، نامه تزار و هدایای صدراعظم را به امیر گیلانی تقدیم داشت. خان احمدخان نیز با بدبینی، سؤالاتی درباره انگیزه سفر به دربار صفوی پرسید. سفیر پاسخ داد که قصد او، دیدار با شاه و انعقاد عهدنامه صلح و دوستی است (نوزاد، ۱۳۷۳: ۲۳۵).

با توجه به تمهیدات تزار برای برقراری روابط نزدیک با صفویان، سوءظن حاکم گیلانی نسبت به مأموریت سفیر قابل توجیه است. به هر حال ملاقات سفیر روسیه با شاه‌عباس نیز نتیجه چندان همراهی نداشت. با وجود این، شاه‌عباس برای تداوم روابط دیپلماتیک با روسیه، بوداق‌بیگ و هادی‌بیگ و چند تن دیگر را همراه سفیر از مسیر گیلان به مسکو فرستاد و هم‌زمان، خان احمدخان نیز هیأتی به سرپرستی خواجه حسام همراه آنان به مسکو اعزام کرد (همان: ۳۴۲-۳۴۰). تا با تزار روس درباره گسترش روابط سیاسی، تجاری و عقد پیمان مودت گفت‌وگو کنند (جلالی، ۱۳۶۷: ۷۱۴). حضور هم‌زمان دو سفیر از ایران، یکی از سوی حکومت مرکزی صفویه و دیگری فرستاده امیر کیایی به دربار روسیه، برای تزار چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟ و این اقدام هم‌زمان چه نتایجی برای ایران به بار آورد؟ پاسخ این پرسش را باید در سیاست‌های سال‌های نخست سلطنت شاه‌عباس در برابر امیران گیلانی پی گرفت.

شاه‌عباس با انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی، باب روابط با روسیه را گشود و هم‌زمان با فشار حکومت محلی آل‌کیا، در نظر داشت سواحل جنوبی دریای کاسپی را تحت سیطره خود در آورد. در نتیجه، تهدیدهای نظامی عثمانی، تحریک دولت‌های اروپایی و مسئله تقابل یا تعامل با حکومت‌های محلی قفقاز و ماوراءالنهر، از جمله عواملی بود که گسترش روابط ایران و روسیه را دوره دودمان صفوی موجب شد (همان: ۳۴۹). یکی از انگیزه‌هایی که روابط خان کیایی با روسیه را تسریع کرد، کشته شدن

سران قزلباشی بود که خان احمد به شاه عباس تحویل داده بود. شاه عباس از خان احمدخان خواست تا رؤسای طوایف شورشی نظیر محمد شریف خان چاوشلوی استاجلو، مرشدقلی سلطان قوچیلو و برخی دیگر از سرداران قزلباش را که به گیلان گریخته بودند، به وی تحویل دهد و قسم یاد کرد که جان آنها در امان خواهد بود. کارکیا به تصور آنکه شاه از گناه ایشان می‌گذرد، تمام پناهندگان را به نمایندگی شاه تحویل داد، اما قزلباشان نگون‌بخت پیش از اینکه به قزوین برسند، به فرمان شاه به قتل رسیدند (قمی، ۱۳۶۳: ۹۱۹). این اقدام شاه، سبب شد تا خان احمدخان فرجام خویش را ببیند و برای نجات حکومت و جان خویش، از دیگر کشورهای همسایه یاری بخواهد. پس هم‌زمان نماینده‌ای به عثمانی و سفیری به دربار روسیه فرستاد (فلسفی، ۱۳۷۵: ۱۰۲). سفیر اعزامی خان احمدخان به دربار تزار روسیه که به همراه فتودورایونویچ فرستاده شد، توره کامل نام داشت. آگاهی دقیقی درباره این شخصیت در دست نیست، اما از گزارش کاتف، سیاح و بازرگان روسی در عصر شاه‌عباس، پیداست که برخی از تجار روس در عصر کیابیان، در کار مبادلات بازرگانی بین روسیه و گیلان بودند و از این طریق با زبان فارسی نیز آشنا شدند (کاتف، ۱۳۵۶: ۸۷).

به احتمال زیاد، توره کامل یکی از تاجران بود که در دربار امیران کیایی اقامت داشت. وی در ۱۲ شوال ۹۹۹ هـ.ق از مسیر هشتراخان به مسکو رسید و نامه کارکیا را به تزار روسیه رساند. کارکیا در این نامه از تزار روسیه خواسته بود تا ضمن دوستی با آن کشور، از وی در برابر شاه‌عباس حمایت کند (نوائی، ۱۳۷۷: ۳۳۵). به نظر فلسفی، خان احمد ناچار شد از بیم شاه‌عباس، پناهندگان به دربار خود را به او بازگرداند و شاه علی‌رغم درخواست وی برای عفو، آنها را به قتل برساند. در این وقت بود که خان احمد سفیری به دربار تزار اعزام کرد (همان: ۱۴۲).

حاصل سیاست امیرگیلانی و شاه‌عباس اول برای دولت روسیه، آگاهی تزار از اختلاف عمیق در ایران به ویژه در گیلان و اهمیت تسلط بر این سرزمین بود. به همین سبب، تزار و صدراعظم روسیه در پاسخ به خان احمد، نامه‌ها و هدایای جداگانه‌ای برای وی فرستادند. او در نامه خود، خان احمد را «احمد پادشاه» خطاب کرده و وعده حمایت و مرحمت داده بود. بوریس گودونف نیز نامه و هدایای جداگانه‌ای برای خان احمد فرستاد. این اقدام برنامه‌ای هدفمند برای تسلط گیلان از سوی روسیه بود. متأسفانه به سبب فقدان اسناد و مدارک روابط سیاسی پیش از عصر قاجار در ایران، آگاهی اندکی از روابط خارجی در این دوره در دست است. دشواری و پیچیدگی این موضوع به ویژه درباره روابط خارجی حکومت‌های محلی دوچندان است؛ مانند آگاهی اندک پژوهشگران از سفرای سیاسی گیلان در دوره حکومت‌های امیران محلی است.

از نکات مهم دیگری که از ملاقات توره کامل، سفیر امیر گیلان با تزار روس دریافت می‌شود، این است که تزار تمایل داشت تا پس از حمایت وی، قلمرو خان‌احمد و گیلان تحت حمایت امپراطور روس قرار گیرد و زیر پرچم تزار باشد. وی تأکید کرد، همان‌گونه که تزار فرمانروای بخارا را با فرستادن لشکر تاتار یاری می‌کند، حکومت گیلان را نیز تحت حمایت خود قرار دهد. این تقاضا با سیاست‌های توسعه‌طلبانه تزار هم‌سو بود. بی‌تردید تزار با شنیدن این سخنان در پوست خود نمی‌گنجید، زیرا وی با این پیشنهاد می‌توانست بدون جنگ و صرف هزینه‌های گزاف بر گیلان و مناطق مهمی از سرزمین‌های غربی و جنوبی دریای کاسپین چیره شود. در نامه‌ای که خان‌احمد برای صدراعظم روسیه گودونف نوشته بود، نکته‌های جالبی حاکی از سیاست‌های اقتصادی امیر کبایبی دیده می‌شود: او فردی یاغی به نام مسیح که همواره رعایای روس را اذیت و آزار می‌کرد و مانع تجارت برده می‌شد، تنبیه کرده بود. به نوشته وی، هر ساله اُسرایی تحت عنوان برده از قفقاز به ویژه مناطق چرکس‌نشین، در گیلان به فروش می‌رسیدند، اما در سال ۹۹۹ هـ.ق، برخی از سرکردگان روس مانع از این تجارت شده‌اند. صدراعظم روسیه نیز به خواهش وی، موانع تجارت برده را برمی‌دارد (نوائی، ۱۳۷۷: ۳۴۳).

۴. قدرت اقتصادی گیلان و علل سقوط آل‌کیا به دست شاه‌عباس صفوی

شاه‌عباس مدعی بود که گیلان ملک آباء و اجدادی اوست که حالا باید در اختیار وی قرار گیرد (افوشته‌ای نظزی، ۱۳۷۳: ۴۶۴). در زمان حکومت شاه‌عباس روابط صفویه با حکومت آل‌کیا دچار تنش فراوانی شد. شاه‌عباس پس از دست‌یابی بر سرزمین «پيله و ابریشم» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۷؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۶۲-۱۶۳). توانست تجارت انحصاری ابریشم گیلان را در دست گیرد. توجه شاه‌عباس به منافع اقتصادی حاصل از تولیدات ابریشم، در سفرنامه‌های اروپائیان منعکس است (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۳۴۶). در مورد علل سقوط این خاندان شیعی و حمله شاه‌عباس به گیلان نظرات مختلفی ارائه شده است. برخی تلاش شاه‌عباس برای ایجاد حکومت متمرکز را باعث نابودی حکومت‌های محلی از جمله حکومت آل‌کیا می‌دانند (میرابوالقاسمی، ۱۳۶۹: ۱۸۵). از طرفی ارتباط تجاری خان احمدخان با عثمانی، دلیل دیگری است که در سقوط این حکومت شیعی به دست شاه‌عباس ذکر شده است (جُنابدی، ۱۳۷۸: ۷۲۲).

افوشته‌ای که از زمره منابع سلسله‌ای است و به زمان پادشاهی شاه طهماسب اول تا سال یازدهم حکومت شاه‌عباس در سال ۱۰۰۷ هـ.ق مربوط است اشاره نمی‌کند که چرا شاه‌عباس در

بین املاک آباء و اجدادی خود شهر لاهیجان را که تولیدکننده اصلی ابریشم در روزگار خود بود، در اولویت این انتخاب قرار داده است. همچنین نامه‌ای از خان احمدخان به دست آمده است که بیانگر حمایت وی از بازرگانان، تجار و وصول طلب ایشان از مردم، همراه با رعایت عدالت است (نوزاد، ۱۳۷۳: ۴۲). نباید فراموش کرد که شاه‌عباس در برخورد با خان احمدخان چند نکته را لحاظ کرده است. ادعای خان احمدخان در انتساب به خاندان صفویه، استقلال حکومتی وی در گیلان، نزدیکی قلمرو به عثمانی، احتمال خطر ارتباط او با روسیه و عثمانی و ارزش اقتصادی گیلان به ویژه لاهیجان که از مراکز مهم تولید ابریشم در ایران بود سبب اتخاذ تصمیم‌گیری‌هایی از طرف شاه‌عباس شده بود. زمانی که خان احمدخان متوجه عزیمت شاه‌عباس به خراسان برای سرکوب حمله عبدالؤمن خان اوزبک و نیت ایشان در حمله به لاهیجان شد به شاه پیغام داد که حاضر است با مبلغ سه هزار تومان و تعداد سه هزار تفنگچی و کماندار پیاده و سواره شاه را همراهی کند (افوشته‌ای نظنزی، ۱۳۷۳: ۴۰۰).

به نظر می‌رسد قدرت مالی و نظامی خان احمدخان، شاه‌عباس را نگران کرد و خطر ادامه حکومت آل‌کیا در گیلان را دریافت. همچنین روابط خان احمد با دولت روسیه نیز به طور یقین موجب تیرگی روابط شاه‌عباس با وی بود. در سال ۹۹۷ ه.ق که شاه‌عباس بوداق‌بیگ و هادی‌بیگ را به سفارت روسیه فرستاد. در همان زمان نیز خان احمدخان چند نفر را به سرپرستی خواجه حسام روانه سفارت روسیه کرد (نوائی، ۱۳۷۷: ۲۱۰). همچنین در جنگ‌های ایران و عثمانی، خان احمدخان نه تنها حمایتی از دولت صفویه نکرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۵۵) بلکه حتی به عثمانی پیشنهاد کرد که از لاهیجان به عنوان پایگاهی علیه حکومت صفوی استفاده کند و از سلطان عثمانی خواستار قشون‌کشی آن کشور از شروان به لاهیجان شد (رایینو، ۱۳۷۴: ۲۹). با تمام این توضیحات نباید شک کرد که خاندان آل‌کیا به خصوص احمدخان با استناد به فرامین و نامه‌هایی که از خود برجای گذاشت، سعی داشت با از بین بردن برخی مالیات‌های ظالمانه در گیلان، حمایت از دانشمندان، دعوت صنعتگران و هنرمندان به گیلان، آنجا را به لحاظ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی پر بار کند و به همین دلیل دوره حکومت وی در گیلان دورانی با آرامش گزارش شده است (نظام‌شاه دکنی، ۱۳۷۹: ۲۲۰).

لاهیجان در دوره حکومت او به اندازه‌ای رشد کرد که بسیاری از پزشکان نامی، دربار شاه طهماسب را به قصد دربار کیایی ترک کردند و نزد خان احمدخان به لاهیجان آمدند و از جمله این افراد حکیم کمال‌الدین حسین شیرازی بود که از اطبای معروف شاه طهماسب به شمار می‌رفت

(واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۴۵۲-۴۵۳). از دیگر پزشکان نامی که در دربار خان احمد به اوج شهرت خود رسید، یحیی جان بود (بیگدلی، ۱۳۳۸: ۸۴۰). در زمینه فرهنگی نیز خان احمد تلاش کرده بود تا قلمرویی پربار به لحاظ فرهنگی به وجود آورد. عبدالجبار استرآبادی که از نقاشان معروف قزوین بود، به نزد خان احمدخان آمد و با دستگیری خان احمد، مجدد به قزوین بازگشت. پس از آزادی او و مرگ طهماسب به نزد خان احمدخان بازگشت (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۴۷۰). در خصوص ارتباط خان احمدخان با عثمانی و روسیه نمی‌توان شک کرد؛ اما این روابط به دلیل جغرافیای خاص گیلان امری طبیعی به نظر می‌رسید و چنانچه در منابع آمده، پیش از شاه‌عباس نیز روابط تجاری و اقتصادی بین آل‌کیا و قدرت‌های خارج از گیلان وجود داشته است. بنابراین، پیش از آنکه روابط سیاسی مورد نظر باشد، روابط تجاری بین دو حوزه ایجاد شده بود. از طرفی نباید فراموش کرد که گیلان در طول تاریخ مامن و پناهگاه بسیاری از مخالفان حکومت بود. خان احمدخان با سیاست و فراست دریافته بود که اگر مورد تهدید قرار گیرد، هیچ نقطه‌ای از ایران به اندازه گیلان امنیت ندارد و چنانچه گیلان مورد تهدید واقع شود چاره‌ای نیست تا در بیرون مرزهای ایران برای خود متحدی بیابد؛ بنابراین، شاید از پیش با ارتباط با عثمانی راهی در آن سوی مرزهای ایران برای نجات خود تدارک می‌دید.

صفویه تا پیش از شاه‌عباس و به دلیل نقشی که آل‌کیا در به قدرت رسیدن آنها داشت، کم و بیش پس از اطاعت حاکمان کبیایی با آنها مدارا می‌کردند، اما در این زمان مهم‌ترین مسئله‌ای که شاه‌عباس با آن روبه‌رو بود، جنگ با عثمانی بود. عثمانی‌ها بیش از این در عصر شاه‌تهماسب توانسته بودند، با مظفرسلطان حاکم بیه‌پس رابطه دوستی برقرار کنند، اما شاه‌عباس افزون بر هدف موفقیت در برابر عثمانی‌ها، خواهان نابودی دودمان‌های محلی گیلان بود. مهم‌ترین انگیزه شاه‌عباس اهمیت اقتصادی ابریشم و نقش آن در مبادلات بازرگانی داخلی و تجاری جهانی بود (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۶۶۸-۶۶۹). پس از اطلاع بازرگانان انگلیسی از مرغوب‌ترین ابریشم گیلان، آنان خواهان تجارت گسترده با گیلان و شاه صفوی بودند (ثواقب، ۱۳۸۱: ۱۵۲). از سوی دیگر، ثروت‌های چندصد ساله دربار آل‌کیا می‌توانست بخشی از مخارج نظامی شاه را در نبردهایی که علیه عثمانی و ازبکان داشت، تأمین کند. بنابراین، شاه‌عباس تمام کوشش خود را به کار برد و با بهانه‌های واهی دلایل کافی برای تصرف گیلان را استقلال این ولایت از حکومت مرکزی دانست (دلواله، ۱۳۸۱: ۱۳۰).

نتیجه‌گیری

گیلان به مدت دو قرن و نیم شاهد حضور قدرتمند سادات شیعه بود. خاندان آل‌کیا لاهیجان را به عنوان مقرر حکومتی خود انتخاب کردند. آنها ضمن مبارزه با نظام زمین‌داری حاکم در بیه پیش، توانستند با حمایت از مالکین و ایجاد زمینه‌های رشد اقتصادی، قلمرو خود را به لحاظ سیاسی و دینی به وحدت رسانند. آل‌کیا صرف‌نظر از پرداختن به امور نظامی، به مسائل اقتصادی و فرهنگی نیز بی‌توجه نبودند و سلسله اصلاحات اجتماعی مهمی وضع کردند. غنای قلمرو آنان سبب شده بود که بسیاری از افراد نام‌آور و مشهور به دربار آنان پناهنده شوند. تأثیر حضور آنان در زندگی اهالی شرق گیلان خود را نشان می‌داد. حضور آنان در این منطقه منجر به رشد اقتصادی گیلان شده بود. با توجه به انحصار دریایی پرتغالی‌ها در اقیانوس هند، یکی از مسیرهای تجاری اروپاییان به ایران مسیر روسیه، دریای کاسپین و گیلان به ایران بود. در نتیجه، سرزمین‌های دریای کاسپین و گیلان برای برخی از کشورهای نظیر عثمانی، روسیه و تجار اروپایی اهمیت خاص داشت. حکومت گیلان در دست امیران محلی کیایی بود که خود را تاج‌بخش صفویه می‌دانستند، اما صفویه در پی ایجاد دولت و حکومتی مرکزی بود و این موضوع، برای حکومت‌های محلی چالشی جدی محسوب می‌شد. موقعیت سوق‌الجیشی گیلان می‌توانست حیات سیاسی صفویان را در صورت اتحاد با دولت‌های روسیه و عثمانی به خطر افکند. از سوی دیگر، برخورداری این ایالت از ثروت ارزشمند و مهم ابریشم، مسأله‌ای نبود که صفویان به راحتی بتوانند از آن چشم‌پوشی کنند. در نتیجه، گرچه تسلط بر گیلان در آغاز حکومت، به سبب درگیری‌های پی‌درپی با قدرت‌های خارجی نظیر عثمانی میسر نبود، سرانجام با سقوط حکومت کیایی کانون فرهنگی گیلان که با تلاش حکام کیایی در طی سال‌های متمادی ایجاد شده بود از بین رفت.

پس از اقدام شاه‌عباس و سقوط حکومت آل‌کیا، حاکمان محلی دیگر گیلان را اداره نکردند، حاکمان صفوی و برخی از فرمانداران قزلباش اداره گیلان را بر عهده گرفتند. عملکرد سوء این افراد در برخورد با مردم منجر به بروز شورش‌های وسیعی در گیلان شد که تا آن زمان در منابع گزارش نشده بود. ثبات سیاسی منطقه در هم شکست. عناصر جدید جمعیتی برای فتح و سرکوب شورش‌های احتمالی به گیلان وارد شدند. شاه‌عباس املاک گیلان را املاک خاصه اعلام کرد و تجارت ابریشم در دست شاه قرار گرفت. در نتیجه بخش عمده‌ای از تجارت آن برای گیلان سودی نداشت و نمی‌توانست مازاد قابل توجهی در منطقه بر جای گذارد؛ بنابراین، به انباشت سرمایه که

منشأ اولیه تحول در نظام سرمایه‌داری بود، منجر شد. بیشتر عواید گیلان به ویژه آنکه کالای سبک وزن اما سنگین قیمت ابریشم بود که به شاه و خاندان سلطنتی تعلق داشت. این امر در بعد اقتصادی نفعی به حال ساکنان بومی گیلان نیز نداشت.

کتابنامه

- استریکلر، جیمز. ای. (۱۳۸۲). روسیه تزاری. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: انتشارات قفقنوس.
- افشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله. (۱۳۷۳). نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه. تصحیح احسان اشراقی. تهران: علمی و فرهنگی.
- اولتاریوس، آدام. (۱۳۶۳). سفرنامه اولتاریوس. ترجمه احمد بهپور. تهران: ابتکار.
- بیگدلی، آذر. (۱۳۳۸). آتشکده آذر. به کوشش حسن سادات ناصری. تهران: امیر کبیر.
- بینا، علی‌اکبر. (۱۳۳۷). تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران. تهران: دانشگاه تهران.
- پناهی، عباس (۱۳۹۳). کارکرد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کبیان در گیلان با نگرشی بر روابط آنها با حکومت‌های محلی و صفویه. رشت: دانشگاه گیلان.
- ثواقب، جهانبخش. (۱۳۸۱). «ابریشم گیلان». شناخت. ش ۳۴. تابستان. صص ۱۴۵-۱۷۶.
- جلالی، نادره. (۱۳۶۷). «خان‌احمد خان گیلانی». دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۲۳. تهران: مرکز دایرةالمعارف اسلامی. صص ۷۰۵-۷۴۲.
- جنابدی، میرزاییگ. (۱۳۷۸). روضة‌الصفویه. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: بنیاد موقوفات محمودی افشار یزدی.
- حسن‌زاده، اسماعیل. (۱۳۹۷). «فرمانروایی کارکیا میرزاعلی در گیلان و دگرگونی سیاست خارجی او در قبال آق‌قویونلو». پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران. سال ۷. ش ۱ (پیاپی ۳۱). صص ۵۳-۷۲.
- خودزکو، الکساندر. (۱۳۸۵). سرزمین گیلان. ترجمه سیروس سهامی. تهران: پیام.
- دلاواله، پیترو. (۱۳۸۱). سفرنامه. ترجمه شعاع‌الدین شفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- رایینو. یاسنت لویی. (۱۳۷۴). ولایات دارلمرز ایران: گیلان. ترجمه محمدتقی پوراحمد جکتاجی و رضا مدنی. رشت: گیلکان.
- ستوده، منوچهر. (۱۳۷۵). از آستارا تا استرآباد. تهران: آگاه.
- شانی‌نوف، نون بریان. (۱۳۵۷). تاریخ روسیه. ترجمه خان‌بابا بیانی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شرلی، آنتونی؛ شرلی، سررابرت. (۱۳۷۸). سفرنامه برادران شرلی. ترجمه آوانس. به کوشش علی دهباشی. تهران: انتشارات به دید.
- شورمیچ، محمد. (۱۳۹۴). «خاندان اسحاقیه در گیلان در عصر صفوی». پژوهشنامه تاریخ محلی ایران. سال ۵. ش ۲ (پیاپی ۱۰). صص ۱۵۳-۱۶۸.

- عظیمی دوبخشری، ناصر. (۱۳۸۱). تاریخ تحولات اجتماعی-اقتصادی گیلان. رشت: گیلکان.
- فریر، رونالد. (۱۳۸۷). «تجارت در دوره تیموریان». تاریخ ایران کمبریج. ترجمه یعقوب آژند. ج ۲. تهران: انتشارات جامی. صص ۹۹-۱۲۸.
- فلسفی، نصرالله. (۱۳۷۵). زندگانی شاه عباس اول. تهران: انتشارات علمی.
- قمی، قاضی احمد. (۱۳۶۳). خلاصه التواریخ. تصحیح احسان اشراقی. تهران: دانشگاه تهران.
- کاتف، فدت. (۱۳۵۶). سفرنامه. ترجمه محمدصادق همایون فرد. تهران: کتابخانه ملی ایران.
- کارری، جملی. (۱۳۴۸). سفرنامه کارری. ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ. تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- کجیاف، علی اکبر؛ دهقان نژاد، مرتضی؛ چراغچی، قاسم. (۱۳۹۷). «بررسی ابعاد تحولات روابط ایران با روسیه در دوره صفوی». فصلنامه پژوهش‌های تاریخی. سال ۱۰. ش ۳۷. بهار. صص ۱-۱۸.
- کنارودی، قربانعلی؛ نعیمی، سهیلا. (۱۳۹۰). «علل تداوم حکومت سادات آل کیا در گیلان». شیعه‌شناسی. سال ۹. ش ۳۴. صص ۱۴۷-۱۷۸.
- لاهیجی، علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسن. (۱۳۵۲). تاریخ خانی. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مرعشی، سیدظهیرالدین. (۱۳۶۴). تاریخ گیلان و دیلمستان. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). نزهة القلوب. به اهتمام گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب.
- معزی، حسام. (۱۳۶۶). تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا. به کوشش همایون ارشادی. تهران: انتشارات نشر علم.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مولفان و مترجمان.
- ملکونف، عزالدوله. (۱۳۶۳). سفرنامه ایران و روسیه (نواحی شمال ایران). به کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی. تهران: دنیای کتاب.
- میرابوالقاسمی، سید محمدتقی. (۱۳۶۹). سرزمین و مردم گیل و دیلم، با گزارشی کوتاه از مبارزات دهقانی مردم سرزمین گیل و دیلم. رشت: طاعتی.
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه. (۱۳۸۰). تاریخ روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوك و الخلفاء. تصحیح جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.
- نظام شاه دکنی، خورشاه بن قباد الحسینی. (۱۳۷۹). تاریخ ایلچی نظام شاه. تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- نوائی، عبدالحسین. (۱۳۷۷). ایران و جهان. تهران: انتشارات هما.
- نوزاد، فریدون. (۱۳۷۳). نامه‌های خان احمدخان گیلانی. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشاری یزدی.
- واله اصفهانی، محمدیوسف. (۱۳۷۲). خلد برین. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی.
- هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۸۰). روضة الصفا فی ناصری. تصحیح جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.

ایزدبانوی هلیل رود و ریشه‌های تفکر هندسی و دستاوردهای آن در فرهنگ‌های باستانی خاور نزدیک^۱

آزیده مقدم^۲

چکیده

هلیل رود، همچون دیگر رودهای بزرگ، جوامع کشاورز شکل گرفته در جوار خود را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است. اگرچه نام نگهبان این رودخانه عظیم در هیچ متنی به جا نمانده، اما به باور نگارنده نامش را باید در «حریر» جست. این وام‌واژه در زبان عربی گونه کوتاه شده «هری-ر» رود» بود که به عنوان صفت در توصیف لطافت و موجدار بودن ابریشم چینی به کار رفته است. با انباشت محصول، که در طول زمان به استقرار دائمی جمعیت‌های اولیه کشاورز انجامید، امکان بهره‌وری از زمان اضافه در اختیار انسان پیش از تاریخ قرار گرفت. در سایه این فرصت جدید او توانست در جهان پیرامونش بیندیشد و حاصل آن تعمق، دستاوردهایی برای بهتر زیستن بود که با گذر زمان شتاب گرفت. از دوران آغاز کشاورزی تا هزاره‌های چهارم و سوم پ.م، جهش فرهنگی چشمگیر بود. افزایش آگاهی انسان نیاز به تدبیری جدی داشت تا به ثبت و حفظ داده‌های روزافزون یاری رساند. در این میان، خطوط دارای بنیان هندسی در چهارچوب جدی‌تری عمل می‌کردند زیرا هندسه با محاسبه ارتباط دارد. نگارنده با واکاوی نشانه‌های گل‌نشته‌های تپه کُناَر صندل جنوبی در جیرفت و خطوط ایلامی زنجیره‌ای و آغازین، به الگوی بنیادین یک نظام هندسی منسجم دست یافته است که قادر به بازآفرینی نشانه‌هایی است که با علائم کهن‌ترین خطوط متعلق به فرهنگ‌های همجوار در جهان باستان اشتراک ساختاری بنیادی دارند. نظریه «جدول مادر (Master Grid)» تاریخ نگارش را در منطقه به عقب‌تر باز

۱. قسمت‌هایی از این مقاله، متن سخنرانی نگارنده در آیین رونمایی از کتاب نظام نگارش هندسی در گل‌نشته‌های تپه کُناَر صندل جنوبی جیرفت، در تاریخ ۲۸ دی ۱۳۹۸، در مؤسسه باستان‌شناسی دانشگاه تهران است.
۲. دانش‌آموخته دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران. duraesuka@gmail.com

گردانده و نقش بنیادی ایران را نه تنها در حوزه ابداع خط که در بنیان‌گذاری برخی دیگر از دستاوردهای مهم فرهنگی بیش از پیش نمایان کرده است.

کلید واژگان: هلیل رود، حریر/هریر، نظام نگارش هندسی، جدول مادر، خط ایلامی آغازین، خط ایلامی زنجیره‌ای، کنار صندل.

مقدمه

در سواحل رودخانه هلیل و در گستره‌ای به طول ۳۹۰ کیلومتر، از کوه‌های هزار و لاله‌زار در کرمان تا زمین‌های پیرامون باتلاق جازموریان در بلوچستان، تعداد قابل توجهی سکونت‌گاه باستانی شناسایی شده است که در کنار یکدیگر «حوزه فرهنگی هلیل رود» را تشکیل می‌دهند. مطالعات انجام‌گرفته گاهنگاری این منطقه را حداقل هزاره ششم پیش از میلاد تعیین کرده است، اما بررسی‌های بیشتر این تاریخ را دگرگون خواهد کرد، چرا که یافته‌ها نشان از پیشینه‌ای درازتر دارد. شناسایی حداقل ۸۰ محوطه باستانی در جنوب شهرستان جیرفت در استان کرمان نمایانگر شکوفایی فرهنگی این منطقه در تاریخ است. در این میان تپه‌های کنار صندل شمالی، جنوبی و گورستان‌های وابسته آنها، محوطه آباد و ریگ انبار، در ۳۰ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان جیرفت بر ساحل هلیل رود، از جمله مهم‌ترین مراکز «حوزه فرهنگی هلیل رود» به شمار می‌روند. جوامع انسانی با آغاز کشاورزی از گذشته صدها هزار ساله خود جدا شده، گام در مسیری نوین نهادند. تأثیر منابع آبی بر شکل‌گیری، رشد و شکوفایی فرهنگ‌های پیرامون‌شان امری بدیهی و در این راستا هلیل رود نیز جایگاه ویژه خویش را داشته است. اگرچه نمادهای مرتبط با آب به کرات در هنر جیرفت دیده می‌شود، اما در نبود اسناد مکتوب، بار شناسایی ایزدان و ایزدبانوان مورد احترام هلیل رودیان بر دوش دیگر شاخه‌های پژوهشی باقی می‌ماند. یکی از مهم‌ترین آنها نگهبان آب‌های هلیل بود که کشت و زرع وابستگی کامل به آن داشت.

انعکاس فرهنگ پیشرفته هلیل رودیان را نه فقط در هنر به کار رفته در اشیاء و نقوش زیباشان که در معماری یک زیگورات عظیم در کنار صندلی شمالی و بنای بزرگ مدور در مرکز کنار صندل جنوبی می‌توان مشاهده کرد. در کنار این همه، کشف چهار گل‌نبشته به خطی با ویژگی‌های بنیادی از یک سو و شباهت به ایلامی آغازین و زنجیره‌ای از سوی دیگر، هلیلیان را در جایگاهی بلند در فرهنگ هزاره سوم پیش از میلاد قرار می‌دهد. فرهنگی در این سطح نکته‌ای بس مهم با خود دارد، پیشینه فرهنگی

این مردمان تا چه زمان به عقب باز می‌گردد و خاستگاه دستاوردهای آنان را باید در کجا جست؟ این پیشینه از لحاظ گوناگون اهمیت دارد، اما نگارش را باید از جمله مهم‌ترین آنها دانست.

جیان پیترو باسلو نشانه‌های گل‌نشته‌های جیرفت را نخستین بار در سال ۲۰۰۶ / ۱۳۸۵ بررسی کرده است. دومین پژوهش در سال ۱۳۸۶ / ۲۰۰۷ (چاپ ۱۳۹۸) در قالب مقاله به قلم نگارنده به کمیته علمی دومین همایش بین‌المللی تمدن حوزه هلیل رود: جیرفت به دبیری علمی یوسف مجیدزاده ارائه شد. مقاله‌های تحلیلی نگارنده بر متن الواح جیرفت و ساختمان نشانه‌های خطوط هندسی در سال‌های ۲۰۰۹ (۱۳۸۸)، ۱۳۹۲ (۲۰۱۳) و ۱۳۹۸ (۲۰۱۹) به چاپ رسید. یوسف مجیدزاده نیز مقاله‌ای با عنوان «الواح جیرفت و خاستگاه نظام خط ایلامی»، در خصوص کتیبه‌های کنار صندل جنوبی را در سال‌های ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹، ۲۰۱۱ / ۱۳۹۰ و ۱۳۹۲ / ۲۰۱۳ منتشر کرده‌اند.

۱. ایزدبانوی هلیل رود

نه تنها باستان‌شناسان که تمام پژوهشگران حوزه فرهنگ باستان با نام نیل، فرات، دجله و سند و گنگ آشنا هستند و ایزدبانوان و ایزدان موکل بر این رودها را می‌شناسند، چرا که تمدن‌های شکوفایی که بر دامان آنها شکل گرفت مدیون نیروی باروری آب‌هاشان بود. آنوکت مصری^۱، انبیلولوی میان‌رودانی^۲، سرسوتی سندی^۳ و گنگای هندی^۴ شناخته شده‌اند، اما از نام بومی نگهبان هلیل اطلاعی در دست نیست؛ رودخانه‌ای که مانند تمامی رودهای بزرگ زمین، برای مردمانش برکت و نابودی را با هم داشته است.

بزرگ ایزدبانوی آب‌های پاک و زلال سرزمین‌های آریایی در ادبیات کهن ایرانی با نام هرهوئی آردوی سورا^۵ آناهیتا شناخته می‌شد، اما می‌بایست خود و شاخه‌هایش در سرزمین‌های مختلف با نام‌های گوناگون خوانده شده باشند؛ نام‌هایی که آبی، روانی و زلالی گوهرش را در قالب صفات گوناگون بیان می‌کرد. آیا سرزمینی که هنوز مردمانش دخترکان‌شان را با نام اناهید بانو می‌خوانند، ایزدبانوی موکل بر رودخانه‌ای با بزرگی و عظمت هلیل را از یاد برده است؟

1. Anuket

2. Enbilulu

3. Sarasvatī

4. Gangā

5. Harax^yaitī arədvī surā anahitā



«هری رود / هریرود»، نام اصلی رودخانه هلیل یا هلیری، حاصل ترکیب نام سرزمین *haraiva* - «هریوه (یا آریه)» در سنگ‌نبشته‌های هخامنشی (Kent, 1953: 213)، برابر *harōiva* - در اوستای نو (Bartholomae, 1904: 1787)، و واژه *rautah* - «رود» (Kent, 1953: 205) است. این نام از ریشه *Har²* به معنی «به حرکت درآوردن، به جوش آوردن» (Cheung, 2007: 165.166) در معنای «روان، جاری (و اروند)» بر فراوانی جریان‌های آبی در این سرزمین دلالت داشته است. نام دیگر هلیل رود، «خاران» (*xārān*) را باید صورت گویشی «هاران» (*hārān*) یا «هَران» دانست. واژه مؤنث *sarāyū* - از ریشه‌ای مشترک در زبان سنسکریت (Monier-Williams, 1970: 1182)، نام رودی در ریگ وداست که همراه با رودخانه معروف *سرسوتی* از آن یاد شده است. این رود را همان هری رود^۱ امروزی دانسته‌اند که از کوه‌های بابا در مرکز افغانستان سرچشمه گرفته و در جهت غرب ادامه می‌یابد. در ترکمنستان آن را با نام «تجن» می‌شناسند، رودی که در پایان راهش در شن‌های بیابان قره‌قوم فرو می‌رود. تجن نیز معنای «تیزی و تندی» را در ریشه *tač¹* «جاری شدن؛ دویدن؛ راه رفتن» با خود دارد (Cheung, 2007: 372.374).

با توجه به امکان جایگزینی دو آوای *r* و *l* در گویش‌های ایرانی، سیر تحول آوایی زیر را می‌توان برای *haraiva* قائل شد:

haraiva > *harēw* > **harēy* > **harē* > *harī*

**halaiiva* > **halēw* > **halēy* > **halē* > *halī*

در مناطق شمالی جیرفت «هلی» به ویژه در نام هلیرود (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۵: ۲۳۵۱۴) از بخش‌های ناحیه مهنی، بین ساردویه و دلفارد در استان کرمان مشاهده می‌شود. گذشته از نام رودها، جزء «هر / هل (*har/hal*)، حر / حل (*ar/halḥ*)» در نام تعداد قابل توجهی از روستاهای ایران نیز وجود دارد که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:^۲

۱. یا هری سند در زبان پشتو. نام دیگر این رود آکس (Akes) (یونانی: Akēs) است (Dandamayev, 1984: 718)

۲. برای فهرست اسامی جغرافیایی ر. ک به: پایگاه نام‌های جغرافیایی ایران.

<https://gndb.ncc.gov.ir/Pages/Search.aspx?d=A9nT3t9fok4ImrTXIrA8PUUHpZrX2osf&r=3w0usrz5>

احتمال خوانش‌های متفاوت از نام‌های فوق نیاز به بحث در زمینه پژوهشی مهم و گسترده‌ای دارد که از حوصله این مقاله خارج است. این نام‌ها از دیدگاه‌های گوناگون بررسی و در اینجا نقل شده‌اند.

جدول شماره ۱. جزء «هر» در نام روستاهای ایران

استان	شهرستان	روستا	
هرمزگان	بندر لنگه؛ بستک	هرا	۱
آذربایجان شرقی	بستان آباد	هراب	۲
لرستان	خرم آباد	هرکوه	۳
پارس	جهرم	هرموج	۴
کرمان	زرند	هرو	۵
یزد	ابركوه	هروک	۶
مازندران	آمل	هره پاک	۷
گیلان	طولش	هره دشت	۸
همدان	تویسرکان	هرهره	۹
کرمان	عنبرآباد	هریدان	۱۰
کرمانشاه	هرسین	هریل آباد	۱۱
کرمانشاه	صحنه	هریله	۱۲

جدول شماره ۲. جزء «هل» در نام روستاهای ایران

استان	شهرستان	روستا	
اردبیل؛ خراسان رضوی	کوثر؛ بجستان	هل آباد؛ هلاباد	۱
اسپهان	تیران و کرون	هلاب	۲
قزوین	قزوین	هلا رود	۳
کردستان	بانه	هلو	۴
مازندران	تنکابن	هلوان بالا/ پایین	۵
مازندران؛ گیلان	تنکابن؛ سیاهکل	هلوبن؛ هلوبن سر	۶
کرمانشاه	ثلاث باباجانی	هلول	۷
هرمزگان؛ اردبیل	بندر لنگه؛ مشکین شهر	هله	۸
مازندران	بابل	هلی بُن	۹
کرمان	رابر	هلیل رود	۱۰
بوشهر	بوشهر	هلیله	۱۱
ایلام	آبدانان	هلیوه	۱۲

جدول شماره ۳. جزء «حر» در نام روستاهای ایران

استان	شهرستان	روستا	
سیستان و بلوچستان	زاهدان	حری	۱
اسپهان	سمیرم	حریان	۲
کرمانشاه	دالاهو	حریر	۳
خراسان رضوی	تخت جلگه	حریق	۴
خوزستان	بندر ماه‌شهر؛ اهواز	حریه	۵

جدول شماره ۴. جزء «حل» در نام روستاهای ایران

استان	شهرستان	روستا	
مازندران	بابل	حلیان	۱
کرمان	ریگان	حلیله‌ای	۲
یزد؛ کرمانشاه	طبس؛ سنندج	حلوان	۳
خوزستان؛ کرمانشاه	اهواز؛ سردشت	حَلوه	۴

تشدید آوای غلتان r بین دو هجای rī- و rūd- در هم‌نشینی واژه harī rūd با «رود» تحولات آوایی زیر و ظهور گونه «هریر / harīr» را به دنبال داشته است. صورت «هللیل / halīl» یا از تعمیم همین روند پدیدار شده، یا مستقلاً در تحول آوایی مشابه روی هجاهای lī- و lūd- ایجاد گردیده است:^۱

harīrūd (= harī-rūd) > harī[r]-rūd > harī[r] rūd {^a halī[l]-r(/l)ūd}

نگارنده بر این باور است که نام و آوازه بزرگ ایزدبانوی رود هللیل از یادها نرفته و تا به امروز در نام‌های خاص بر زنان و مردان ایرانی به حیات خود ادامه داده است، این واژه همچنان که در نام‌های «هری / حری»، «هلی / حلی» و «هللیل / حلیل» زنده و جاری‌ست، بیش از همه چهره در نقاب «حریر (/هریر)» کشیده است.

واژه «حریر» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۶: ۸۸۹۶-۸۸۹۷)^۲ در معنای پارچه‌ای از جنس ابریشم نازک و لطیف، به اشتباه واژه‌ای عربی دانسته شده است. ایرانیان ابریشم چینی را از بسیاری لطافت، برق و بازی رنگ‌ها در لابه‌لای چین و تاب چشم‌نوازش به امواج آب‌ها تشبیه کرده‌اند. از این رو، گونه‌ای

۱. گونه‌های «هریل / حریل»، «هلیر / حلیر» نیز برای این دو قابل گمان‌اند. برای همه گونه‌های این واژه باید صورت گویشی دارای x به جای h را نیز در نظر گرفت.

۲. حریر را با نام‌های پرند، پرنیان، دیبا، اطلس نیز می‌خوانند.

از آن با نام «حریر موج‌دار (Damask)»^۱ به بهترین وجه پیوند «حریر» با «موج» را در خود حفظ کرده است. ابریشم نازک و لطیف را از آن روی با صفت «حریر» در معنای «جاری، روان» خواندند که به دلیل نرمی و لطافت آسان‌تر از دیگر منسوجات چین و تاب می‌خورد و بر تن لایه‌لایه چون آبشار به پایین می‌ریخت.

واژه ابریشم با گونه‌هایش به عنوان نام برای زنان و در آمار کمتر برای مردان به کار رفته است، اما دلیل این گزینش را نه ارزش مستقل آن، که در برابری‌اش با «حریر» باید جست. «حریر» آب بود؛ زلال، آرام و هم موج. منطقاً نهادن نامی لطیف چون حریر بر مردان تا حدی عجیب می‌نماید، اما چهره دیگر آب‌های آرام، جوش و خروش آنهاست که در لقب «حریر» برای مرد / مردم خشمگین باقی‌ست (همان: ۸۸۹۷). در آن سو، ابریشم هرگز زمختی و ناهمواری ندارد! ارتباط حریر با ایزدبانوی آب‌ها بود که به آن ارزش قدسی داد.^۲

در زبان عربی «لسان من حریر» به معنی زبان ابریشمی یا زبان خوش و نرم یا به بیان بهتر «زبان روان» است؛ و زبانی که روانی‌اش به آب تشبیه می‌شود، همچون آب «نیک» است.

مهدی حسن به نکته‌ای مهم در مورد «حریر» اشاره کرده است: فروشندهگان عرب همواره حریر را به مشتریان خود Fine Silk^۳ «حریر لطیف / ظریف» یا «حریر نیک» معرفی می‌کنند و به ندرت واژه «حریر» را به تنهایی به کار می‌برند (Mahdi Hassan, 1986: 333). منظور تأکید بر گونه‌ای خاص یا برتر از پارچه حریر نبوده بلکه به حریر به طور عام اشاره دارد. با توجه به آنکه سرزمین‌های ایرانی بخش بزرگی از شاهراه ابریشم یا طریق الحریر در زبان عربی را تشکیل می‌داد، احتمال آنکه اعراب به میانجیگری ایرانیان واژه‌ای ایرانی را برای پارچه اعلای چینی اقتباس کرده باشند، بسیار زیاد است. Fine Silk را می‌توان برگردان مستقیم از اصل ایرانی «وه هریر» یا «هریر وه» دانست.^۴ از

۱. حریر موج‌دار نام یک ستاره ویژه در صورت فلکی قو (Constellation Cygnus) نیز هست.
 ۲. در قرآن مجید در آیه‌های ۲۳ از سوره حج، ۳۳ از سوره فاطر و ۱۲ از سوره انسان به ارزش جامه دوخته از حریر اشاره و برازنده بهشتیان دانسته شده است.
 ۳. به اشتباه Find Silk نیز گفته شده است.

۴. به باور مهدی حسن از ترکیب دو واژه چینی Szu (SZU یا SSU) به معنی «ابریشم» و Li به معنی «زیبا» Sa-Li = Ssu-Li «جامه زیبا» حاصل شد که از زبان چینی به Sa-ri و سپس Sa-ri[R] در سنسکریت تغییر کرد. وی تلویحاً به (وساطت) زبان پهلوی در ظهور آوای h در برابر s در سنسکریت اشاره کرده، جز آن هیچ تحلیلی از نقش ایرانیان در روند تجارت ابریشم از چین تا سرزمین‌های عرب‌زبان ارائه نمی‌کند. شیوه بیان وی در خصوص اعراب سده دوم پ.م، با ذکر واژه pagan (!) به گونه‌ای است که گویی اعراب توان درک برخی مسائل را نداشتند و تفاوت بین «ابریشم اعلای» و «جامه» را نمی‌فهمیدند!

“Pagan Arabs about 200 B.C. transported Chinese silk for the Alexandrian market. Asking for silk cloth the Chinese merchant spoke of it as *Fine-Silk, Cloth being understood*” (Mahdi Hassan, 1986: 334)



آنجا که «هریر / حریر» رودخانه‌ای بزرگ و بااهمیت در جنوب ایران بود، با اقتباس نامش، القابش را نیز برگرفتند. روستاهای هَلِیوَه و حَلوَه در استان‌های ایلام، کرمانشاه و خوزستان همین ساختار را نمایان می‌کند. نمونه‌های همانندی را در نام‌های خاص نیز می‌توان یافت که همگی حاصل ترکیب صفت برتر وِه / به (weh / beh) با نام هری / حری (<هریر / حریر) است:

*halai_{va}+vahyah_? > ... halī[l]+weh > حلیل وِه (هَلِیوَه)

در نام خاصِ بَهریر / بِحلیل صفت پیش از اسم آمده، یکی از دو آوای h+h حذف به قرینه و هجا فشرده شده است (-be/ah-<beha_): بَهریر / بِحریر.^۱

*vahyah_+harai_{va}_? > ... weh+harī[r] > beharīr {> behrīr / bahrīr}

*vahyah_+halai_{va}_? > ... weh+halī[l] > behalīl {> behlīl / bahlīl}

«هریر وِه» همان «آب نیک» نام روستایی در نزدیکی تهران است. نام روستاهای «وهایی (= وه آبی / weh-ābī)» در بردسیر استان کرمان و «وهایی (= وه آبی / weh-ābiye)» در باوی استان خوزستان ساختاری مشابه دارد.^۲

وجود جزء «وه» در موارد فوق به ترکیبی همانند در نام رود اسطوره‌ای ایران باز می‌گردد: وه رود (Weh-rōd) مقدس، رودی که زرتشت بر کرانه آن به همپرسگی اهوره مزدا رسید. در اساطیر ایرانی آمده است که رودی که از یک سو به دریای بزرگ وئوروکش (Bartholomae, (-vourukaša) (ibid: 194-195) (1904: 1429-1430) می‌ریخت، هَرهوتی اردوی سور (*harax^vaitī- arədvī- sūrā) (ibid: 730, 1405-1406) یا همان وه رود در سوی شرق و دیگری ارنگ (-raṅhā) (ibid: 1510-1511) در سوی غرب بود. این دو رود پیرامون زمین می‌چرخیدند و پس از آن که در آب دریای پودیک (-pūitika) (ibid: 909) پاک می‌شدند، دوباره به وئوروکش می‌ریختند. در مرکز دریای وئوروکش کوه اوسند (-us.həndava) (ibid: 409) قرار داشت که آب‌های بخار شده به شکل ابر آن را احاطه کرده بود (دینشاه، [بی‌تا]: ۶۲-۷۷).

مانند هر ستاک دیگری در زبان‌های ایرانی، پیوند ستاک اصلی «هری / حری» و ستاک ثانوی

۱. حذف واکه در دو هجای پی‌درپی با الگوی cv.cv و ایجاد هجای فشرده‌تر cvc روندی عادی در گویش‌های ایرانی است: cv.cv.cvc > cvc.cvc.

۲. بدیهی است که اگر چنین واژه‌ای به اشتباه و جدا از زمینه فرهنگی آن بررسی و تحلیل شود، با جا افتادن تدریجی یک غلط‌خوانی ساده تبدیل به واژه‌ای بیگانه با تحلیل‌های نادرست تاریخی خواهد شد.

۳. فصل «درباره چگونگی کوه‌ها، دریاها، رودها و دریاچه‌ها».

«هریر / حریر» با پسوندها و پیشوندهای گوناگون ممکن بوده، می‌توان ساختارهای واژگانی متنوع را انتظار داشت. از جمله رایج‌ترین آنها پسوندهای \bar{L} ، \bar{a} ، \bar{i} (iye-) و \bar{u} (uye-) هستند که برخی در نام‌های ذکر شده دیده می‌شوند.

نگارنده در سفری به منطقه شلمچه در استان خوزستان در سال ۱۳۹۸، با فردی ملاقات کرد که نام پدرش را «حریرت (harīrō/ōt)» عنوان نمود. واژه «رود» به روشنی در این نام باقی‌ست:

هری رود / harīrūd^۱ > harē_rōt > *harēy_rōt > *harēw_rōt > *haraiwa+rautah > پیش از خشکسالی‌های سال‌های اخیر، هلیل رودخانه‌ای همیشگی بود که از بلندی‌های شهرستان‌های بافت و رابر سرچشمه گرفته، به تالاب جازموریان می‌ریخت. هلیل رود چندین سرشاخه اصلی دارد که مرتفع‌ترین آنها از شاه کوه در ارتفاع ۴۴۰۰ متری سرچشمه می‌گیرد و شاید همین کوه است که، با حذف به قرینه‌ای که ذکرش رفت، در نام شهریر^۱ باقی مانده است:

šahrīr > شهریر > šahrīr > ... šah+harīr > *xšayaθiya+har/laiya-? > نام «شاهرود» بر جایگاه‌ها و نیز عوارض جغرافیایی^۲ و همچنین نام روستای بناب شاه (= بن آب شاه) در رفسنجان، کرمان برابر واژه فوق است.^۳

ارتباط آب با دانایی شناخته شده است؛ از این رو، ریشه نام بهلول (ابو وهیب)، «مجنون دانا»ی سده دوم ه.ق، در میان رودان را می‌توان در همین جا جست. آنکه مردم او را «بهلول دانا» می‌خواندند، ریشه در پیشینه‌ای کهن داشت. بهلول نه یک تن که شخصیتی نمادین یادآور دورانی بس دور بود؛ آنگاه که مردمان در سایه آموزه‌ها و پندهای سینه به سینه بزرگان خردمندی روزگار می‌گذراندند که اندیشه‌ای زلال و نهادی پاک داشتند.

جایگزینی آوای \bar{a} و \bar{i} ، که از پسوندهای صورت صرفی اضافی جمع باستان در جایگاه پایانی در ستاک‌های مختوم \bar{u}/\bar{L} و \bar{i}/\bar{L} به دیگر جایگاه‌ها گسترش یافت، در برخی از گویش‌های ایرانی رایج است، از جمله لری و لکی. لیل به معنی «لول» یا ليله به معنی «لوله» در گویش‌های لکی و لری (ایزدپناه، ۱۳۸۱: ۱۸۱؛ همان، ۱۳۹۱: ۱۲۲) از جمله این موارد است.^۴ این پدیده ($\bar{u}=\bar{i}$) در کنار

۱. به دلیل وجود نمونه‌های هم‌سنگ، این ترکیب را باید متفاوت از گونه تحول یافته شهریر از واژه شهریر دانست (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲۲: ۱۴۶۲۰): پارسی میانه: $\bar{s}ahr\bar{r}\bar{e}r < *šahr\bar{r}\bar{e}r < *šahr\bar{e}yar < šahr\bar{e}war$.

۲. در حاجی آباد، هرمزگان؛ سیرجان، کرمان؛ اسپهان، اسپهان؛ الیگودرز، لرستان؛ زاوه و فریمان، خراسان رضوی؛ فومن، گیلان.

۳. واژه «شاه» گذشته از معنای برترین و بهترین هر چیزی، به عنوان نام خاص نیز بر جایگاه و عوارض جغرافیایی باقی‌ست، که البته لازم است زمینه‌های فرهنگی کامل آنها نیز بررسی شود.

۴. نمونه‌های دیگر در گویش لری عبارتند از: پینه = پونه = تيله = توله؛ جی جه = جوجو؛ خنه ری = خنده رو؛ خینی = خونوی؛

همسان‌سازی آوایی (holū<halū) و مجدداً حذف به قرینه روی آوای h (oh<oh.ho) و فشرده‌گی هجا (boh<boho) در تحول آوایی واژه بهلول دخیل بوده:

*beh_(bah)-halīl = beh_(bah)-halūl > *beh_(bah)-holūl > *boh_(bah)-holūl > bohōlūl > bohlūl

بهلول نه دیوانه، که «شوریده دانا» بود: چون آب می‌شورید و بر می‌آمد و استادانه مردمان را از برکت دانش و پند خود سیراب می‌کرد و می‌رفت. مردمان سرخوشی و سادگی^۱ حاصل از دانایی‌اش را معنای «بهلول» انگاشتند، که به واقع بهلول به وجود همین‌گونه بود: پُر و غنی؛ زلال و شاداب؛^۲ اما چون بر نادانان می‌خروشید، ویرانگری می‌کرد.

استاد اندیشه، خیام دانا، این مفاهیم را در یک رباعی به تصویر کشیده است:

یک‌چند به کودکی به استاد شدیم	یک‌چند ز استادی خود شاد شدیم
پایان سخن شنو که ما را چه رسید	چون آب بر آمدیم و چون باد شدیم

(هدایت، [بی‌تا]: ۶۴-۶۵)

... و چون هلیل برآمد، هلیلیان بر باد رفتند!

۲. ریشه‌های تفکر هندسی و دستاوردهای آن در فرهنگ‌های باستانی خاور نزدیک

در سال‌های ۱۳۷۹، ۱۳۸۰ و پس از آن به دنبال وقوع سیلابی بزرگ و آشکار شدن گوشه‌هایی از چند گور، ناآگاهان و آگاهان دست به چپاولی زدند که در تاریخ باستان‌شناسی این سرزمین بی‌مانند بود. نه فقط بنه جهان دیگر هلیلیان، که بی‌تردید به باور و جان فراهم آورده بودند، استخوان‌هاشان نیز بر باد تاراج رفت. در برابر، پرسش ماهیت هلیل رودیان معلق ماند و مجموعه‌های آثار باستانی در جای‌جای جهان جانی تازه گرفت.

ری سیا = روسیاه؛ سیلا = سوراخ؛ شی = شو(ی)، شیم = شوم؛ قیل = گود؛ کیزه = کوزه؛ نیر = نور؛ هبرده = خرده، ریز (ایزدپناه، ۱۳۸۱: ۵۹، ۶۹، ۷۵، ۹۲، ۹۳، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۹۷، ۲۱۰). همچنین زیره = «زاری، فریاد و ضجه» و وی = «وای» (همان: ۱۱۸، ۲۰۳) نمونه‌هایی از برابری ē و ā در این گویش‌اند.

۱. «... نام او در لغت به معنای مرد خنده‌رو، مهتر نیکوروی و جامع همه خیرات، و در حوزه‌های فرهنگی غیرعرب نظیر تاجیک به معنای گول و لوده و در شمال آفریقا به معنای عام ساده‌دل است و شاید با واژه هُبالِی / هُبالِی به همین معنا خلط شده باشد. این عربی با ذکر شکل جمع آن (بهالیل)، بهلول تاریخی را نمونه نوعی مجانبینی دانسته که بر اثر «وارد»ی، «عقول» خود را از کف می‌دهند و در زمرة مجذوبان الهی درمی‌آیند. مجلسی نیز به صورت صفت، آن را در معنای زیرک و شجاع به کار برده است. ... در متون عرفانی، جنون بهلول و نظایر او به سبب غلبه سرمستی عشق الهی و امری بی‌اراده است که ارتباط آنان را با مردمان دیگر دشوار و گاه ناممکن می‌کند و سخنان آنان را دیوانه‌وار می‌نمایاند و صفت بهلولی (بهله) جلوه‌ای از واردات غیبی بر قلب عارف است...» (منفرد، ۱۳۹۳)

بهلول-ابووهیب-بن-عمر-بن-مغیره <https://reh.ac.ir/article/Details/12228?>

۲. شاداب به معنی «سیراب، آبدار؛ پرآب؛ تازه، تر و تازه است» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹: ۱۳۹۶).

تنها نگاهی گذرا به اشیاء به غارت رفته و به میهن بازگشته، فرهنگی پیشرفته را در برابر دیدگان قرار می‌دهد که نمی‌توانست ظهور یافته باشد مگر به بینش و فرهنگ، به آموزش و نظم در سایه انباشت ثروت و آسایش. این غنا و شکوفایی فرهنگی مدیون هلیل‌رود و زمین‌هایی بود که به برکت آب هلیل کشته و آبیاری شد؛ ثروتی که بیشتر خواستن، داشتن و دانستن را به دنبال داشت، بر گستره دید و ارتباطات مردمانش افزود و از کشتگر، اندیشمند ساخت.

رودها نقش مهمی در شکوفایی فرهنگ‌های پیرامون خود داشته‌اند، اما انسان پیش از تاریخ سالیان دراز پیش از استفاده نظام‌مند از منابع آبی روان، دست‌اندر کار کشت و زرع بود. نه تنها کشاورزی مبتنی بر آبیاری که کشتگری دیم نیز مهارت‌هایی جدی را می‌طلبید که کسب آن هزاران سال تجربه را در پیشینه خود داشت. موضوعات کهن‌ترین متون بازمانده از ایران و میان‌رودان شاخص دورانی‌اند که با افزایش جمعیت و گسترش سکونت‌گاه‌ها مواجه بود. هزاره سوم هزاره گسترش اطلاعات و دانش بود، دانشی که در انحصار کاهنان و در خدمت نیایشگاه‌ها قرار داشت و در ادامه دستاوردهای هزاره‌های پیشین، زمینه رشد ذهنی چشمگیری را فراهم آورد.

ابتدای هزاره چهارم تا اوایل هزاره سوم، از ۴۰۰۰ تا ۲۹۰۰ پیش از میلاد را دوران آغاز ادبیات در سرزمین میان‌رودان نامیده‌اند، دوران آغاز خط. اما، بی‌تردید این دوره هرچند بسیار مهم- از سرچشمه‌های درگیری اندیشه انسان پیش از تاریخ با قوانین طبیعت و تلاش در درک و ثبت آنها، هزاران سال فاصله داشت. دورانی که عنوان «آغاز» بر آن نهاده شده، آغاز مواجهه با حجمی قابل توجه از اسناد و شواهد مکتوب است، نه آغاز ثبت دانسته‌ها به دست انسان پیش از تاریخ، کما اینکه در همین دوران متأخر ژتون‌های شمارشی پیش از کهن‌ترین نبشته‌های اندیشه‌نگار مورد استفاده بود و سیر کاربرد آنها را در راستای ظهور خطوط متأخرتر می‌توان ردیابی کرد.

دو نظام نگارشی کهن بر تارک تاریخ خط در منطقه خاور نزدیک می‌درخشند: ایلامی آغازین^۱ در ایران و میخی آغازین^۲ در میان‌رودان. طبق آمار پایگاه CDLI در سال ۲۰۰۹، تعداد اسناد موجود به خط میخی آغازین (با تاریخ‌گذاری کلی ۳۵۰۰ تا ۲۸۰۰ پ.م) ۶۶۹۲ عدد است. بخش عمده این اسناد، محاسباتی و معدودی واژگانی^۳ و تمرینی، متعلق به دوران اوروک ۴-ب و جمدت نصر ۳ است. تاریخ اسناد اخیر نیز به تقریب حدود ۳۲۰۰ تا ۲۹۰۰ پ.م تعیین شده است.

1. Proto-Elamite
2. Proto-Cuneiform
3. lexical



همچنین حدود ۸۵ (یا ۸۲؟) تابلت در مجموعه‌های شخصی نگهداری شده، تاریخ‌گذاری چند تابلت سنگی یا کودوروهای اولیه نیز مورد تردید است. ساختمان درونی این خط اندیشه / یا واژه‌نگار، کارکرد آن عمدتاً شمارشی و زبان آن ناشناخته است.

در این مرحله، نشانه‌ها در قالب پاره‌خط‌ها ایجاد می‌شد و برخلاف نامی که بر آن نهاده شده، شباهتی به آنچه با عنوان «خط میخی» شناخته می‌شود، نداشت. از حدود اواخر هزاره چهارم پ.م، در طول دوران جمدت نصر عملکرد اصلی تصویرنگارها دستخوش تغییر شد و هر یک مفاهیم متنوع‌تری را منتقل کرد. زبان وارد حیطة خط شد و خط را در مسیر هجانگاری قرار داد، در نتیجه تعداد نشانه‌ها به میزان قابل توجهی کاهش یافت. میانه هزاره سوم پ.م، تغییرات دیگری به خود دید: با چرخش ۹۰ درجه‌ای الواح گلی به سمت چپ، جهت خط از «بالا-پایین» به «چپ-راست» تغییر کرد و با تغییر مقطع قلم که اثری میخ‌مانند بر گل به جا می‌گذاشت، تصاویر به تدریج از ماهیت اولیه‌شان فاصله گرفت و در حدود ۲۶۰۰ / ۲۵۰۰ پ.م، آنچه «خط میخی» خوانده می‌شود، به ظهور رسید. در این مقطع، تشخیص ماهیت تصویری بسیاری از نشانه‌ها امکان‌پذیر نیست، اما زبان متون به قطع سومری‌ست.

در این سو، در ایران، تنها اندکی بیش از ۱۶۰۰ نبشته به خط ایلامی آغازین از نقاط مختلف کشور کشف شده که هم‌زمان با دوره اوروک ۳- جمدت نصر و به تقریب متعلق به حدود ۳۲۰۰ / ۳۱۰۰ تا ۲۹۰۰ پ.م تاریخ‌گذاری شده است.

ایلامی آغازین نیز نظامی مبتنی بر اندیشه‌نگارها و نشانه‌های عددی با عملکرد شمارشی و مانند میخی آغازین، زبانش خاموش بود. در میان متون کشف شده، به احتمال، تنها یک متن واژگانی و یک نبشته مرتبط با محاسبات ریاضی وجود دارد. این متن نشان می‌دهد که لازم است در تحلیل دلیل محدود بودن شمار یافته‌ها در ایران امروزی احتیاط کرد. شاید شکل نشانه‌های شمارشی و کارکرد آنها در ایلامی آغازین به آثار مقدم بر میخی آغازین از اوروک ۵ و همچنین میخی آغازین اوروک ۴- شباهت داشته باشد، اما این شباهت را باید نتیجه یک اصل مشترک در گذشته‌ای دورتر دانست، نه وام‌گیری. حتی با وجود معدودی نشانه معرف گیاهان، جانوران و نیز اشیاء، نشانه‌های ایلامی آغازین با علایم واقع‌گرایانه میخی آغازین تفاوت و بیشتر جنبه تجربیدی دارند. در ایلامی آغازین، به جزء دو مورد شناسه جنسیتی که شاید وام‌گیری باشند، نشانی از تصویر انسانی دیده نمی‌شود. این ویژگی را نوعی تابو در برابر اشکال انسانی دانسته‌اند، اما باید ریشه آن را در پیشینه نظام نگارشی بومی جستجو کرد.

از نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم پ.م. زمان پادشاه نیرومند سلسلهٔ اوآن، پوزور اینشوشینک (۲۲۵۰ پ.م.)، تعداد بسیار محدود ۲۲ نبشته (A-V) به خطی وجود دارد که با قاطعیت ایلامی زنجیره‌ای^۱ شناسایی شده‌اند. نبشته‌های موجود بر اشیائی که با نشانه‌های X تا Z نام‌گذاری شده‌اند، به دلیل تردید در اصالت‌شان جایگاهی در مطالعات خط و زبان ایلامی نداشته است.^۲

کاهش تعداد نشانه‌های خطی از حدود ۱۶۰۰ عدد در ایلامی آغازین به زیر ۱۱۰ / ۱۱۵ عدد در ایلامی زنجیره‌ای نشان از تغییر ساختار درونی خط دارد، همان سیری که خط در میان‌رودان نیز طی نمود. وقفهٔ زمانی بین یافته‌های ایلامی آغازین و زنجیره‌ای باعث شده است تا پژوهشگران این دو نظام نگارشی را متمایز از یکدیگر بدانند، در حالی که اگر به ساختار نشانه‌ها در این دو خط دقت شود، شباهت‌ها در چهارچوب نظام هندسی آن اندازه بنیادی‌ست که نه تنها تردیدی در اصل مشترک‌شان باقی نمی‌ماند، بلکه این پرسش در ذهن شکل می‌گیرد که اگر در تاریخ خط، نشانه‌های میخی صورتی متأخرتر از نشانه‌های هندسی‌اند، پس چگونه نظام نگارشی میخی آغازین در اوروک می‌تواند کهن‌تر از ایلامی آغازین باشد، اگر در ایلام مکتبی محافظه‌کار مشاهده نشود؟! عدم کشف اسناد مکتوب در این سوی زاگرس و ارون‌رود دلیل نبود آثار نیست.

در اواخر هزارهٔ سوم پ.م. پوزور اینشوشینک، آخرین پادشاه سلسلهٔ اوآن برای مدتی کوتاه از خط ایلامی زنجیره‌ای استفاده کرد، اما این خط بلافاصله پس از مرگ وی کنار گذاشته شد. او بی‌انگیزه و بی‌بنیاد خطی متفاوت از ایلامی میخی متأثر از فرهنگ میان‌رودانی را احیا نکرد. تکیهٔ این پادشاه بر سرمایه‌های بومی بود که به دلایل گوناگون خاموش یا دور از چشم مانده بود. بن‌مایه‌هایی از فرهنگ بومی در جایی وجود داشت که شاه بزرگ آن را می‌شناخت و خود دست به سوبش برد.

ابداع خط در اواخر هزارهٔ چهارم پ.م. را حاصل ضروریات اقتصادی می‌دانند، اما با توجه به وجود یک نظام هندسی حساب‌شده در پشت بسیاری از نشانه‌های خطوط کهن با نگاه محدود به منطقهٔ خاور

1. Linear.Elamite

2. Dahl: "The provenience of text W is unknown, it is likely to be a modern forgery. Texts X, Y, and Z are most likely modern forgeries" (<https://cdli.ox.ac.uk/wiki/doku.php?id=linear.elamite>).

دو نشانه بر قطعهٔ سفال گنور تپه (Potts, 2008: 176-177) به هیچ وجه برای شناسایی آن به عنوان ایلامی زنجیره‌ای کافی نبوده، خارج از مجموعه نبشته‌های این حوزه قرار می‌گیرد.

در سال‌های پس از توقف کاوش‌های باستان‌شناسی جیرفت به سرپرستی یوسف مجیدزاده، اخباری از کشف اشیائی با نوشته‌های ایلامی زنجیره‌ای منتشر شده است که هیچ یک از حفاری‌های علمی به دست نیامده و ظاهراً به طرق نامعلوم به مجموعه‌های شخصی خارج از کشور از جمله انگلستان منتقل شده‌اند. گزارشی کوتاه از آزمایشات صورت گرفته بر تعدادی از این اشیاء یک گروه ایتالیایی (Faieta et al, 2018) منتشر کرده‌اند که تا زمان انجام آزمایشات، چند نهاد موجه بین‌المللی و تأیید گزارشات سازمان میراث فرهنگی ایران نمی‌تواند سندی دال بر اصالت اشیاء مورد نظر باشد.

نزدیک می‌توان گفت که «خط» در معنای واقعی آن، در این هزاره ابداع نشد، بلکه نشانه‌هایی که از پیش، از دل یک نظام کهن استخراج شده، کارکردهای تعریف شده خود را داشت، در معرض اهداف و عمل‌کردهایی متفاوت از پیش قرار گرفت. برخی از نشانه‌ها به همان صورت پیشین حفظ و برخی به میزان اندک و تعدادی بیشتر تغییر یافت، شماری نیز درون همان نظام هندسی از بنیاد شکل گرفت. در هر دوره مجموعه‌ای خاص از نشانه‌ها در کنار یکدیگر به کار گرفته، در طول زمان دستخوش تغییرات بیرونی و درونی گردید. زمانی که زبان وارد میدان شد، تحولات را در مسیری نو قرار داد و آن را سرعت بخشید. در کنار نشانه‌های هندسی، که پیشینه دراز خود را داشت و از زمینه فرهنگی ویژه خود برخاسته بود، مهارت‌های دیگر انسان پیش از تاریخ نیز به حیات خود ادامه داد. اگر این گونه نبود، در کنار نقاشی‌های شگفت‌انگیز دوران پارینه سنگی بر دیوار غارها، نقوش صددرصد هندسی و تجریدی مشاهده نمی‌شد. آیا امروز نیز روش‌های گوناگون ارتباطی در کنار یکدیگر عمل نمی‌کنند؟ آیا نیازی هست که در ابتدای راهی جنگلی در کنار نقش یک خرس به عنوان اندیشه‌نگار یا کنار علائم راهنمایی و رانندگی در خیابان‌ها واژه یا جمله‌ای نوشته شود؟ چگونه می‌توان نقوش هندسی بسیار متنوع بر سفالینه‌های پیش از تاریخی را از نشانه‌های هندسی در نظام‌هایی که خط خوانده می‌شوند، جدا دانست؟ خط هزاره‌های چهارم و سوم پ.م منبری پر سر و صداست، چون گوش جوامع آرام هزاره‌های پیشین در این هنگام با صدای مس و مفرغ پُر شده بود و به صدای بلندتری نیاز بود تا شنیده شود. باید در انتظار روزی بود که تصاویر و نشانه‌های خاموش بر صخره‌ها، سنگ‌ها و سفال‌های پیش از تاریخ زبان بگشایند. بی‌تردید، آن روز زبان نشانه‌های نگارشی هزاره‌های چهارم و سوم و پیش از آن روشن یا روشن‌تر خواهد شد. با اکتشافات باستان‌شناسی نوین است که خلاءهای موجود پُر شده و شواهد این دوره‌ها به یکدیگر پیوند خواهند خورد. برای دوباره ساختن قالی رنگارنگ فرهنگ بشری، باید که یافته‌های فرهنگی مردمان در سراسر جهان ارج نهاده و با دقت بررسی شود.

اندیشه پوزور اینشوشینک با بیرون آمدن گنجینه‌های نهفته در خاک ایران بزرگ است که درک خواهد شد. یکی از همین اکتشافات بود که در جیرفت روی داد و پیوند بین خطوط کهن ایلامی زنجیره‌ای و آغازین همراه با خط دره سند از یک سو و حداقل خطی شناخته شده چون زنجیره‌ای کرت از سوی دیگر را استوارتر کرد.

در طول چند سال کاوش‌های باستان‌شناسی نظام‌مند در کنار صندل جنوبی و شمالی سه گل‌نشته و بخشی از یک شیء ناقص به دست آمد. در این گل‌نشته‌ها به تقریب ۴۸ نشانه خطی به طور کامل یا نسبی قابل تشخیص هستند که ۳۴ مورد از آنها پیشتر ثبت نشده است. ظهور یک نظام نگارشی متفاوت

از گونه‌های شناخته‌شده، چه فعلاً تاریخ آن نیمه نخست هزاره سوم تعیین شود، چه نیمه دوم یا اواخر این هزاره، بررسی‌های ویژه‌ای را می‌طلبد. گل‌نشته‌های کُناَر صندل جنوبی متعلق به فرهنگی اند که در جهت شرق گستره‌ای مهم در تاریخ نظام‌های نگارشی جهان باستان یعنی سرزمین‌های ایلام و سومر قرار داشت. با توجه به آنکه، هنوز آنگونه که باید معلوم نیست واژه‌های ایلام، فرهنگ ایلامی و زبان ایلامی را چگونه و برای کدام گستره جغرافیایی باید به کار برد، بهتر است به ساختار بنیادی و بستر فرهنگی این نظام نگارشی توجه شود. هنوز مشخص نیست ساکنان شهر سوخته، کلان‌شهر خود را چه می‌نامیدند؟ اما بنا بر پژوهش‌های باستان‌شناسی مشخص است که شهرشان عظیم بوده و هزاران هزار شهروند داشته است. بنابراین، چنین شهری نمی‌توانسته بی‌نیاز از نظام اداری و خط برای ثبت امور جاری زندگی، به ویژه در حوزه اقتصاد بوده باشد. پس، سکونت‌گاهی بزرگ چون کُناَر صندل با گورستان‌هایی که نه تعداد، که تنها هنر به کار رفته در ساخت اشیاء آن نشان از فرهنگی بسیار پیشرفته دارد، نیز نمی‌توانست بی‌نیاز از ابزار ثبت اطلاعات بوده باشد. یا خزانه تابلت‌های شهر سوخته و کُناَر صندل جایی زیر خاک در انتظار کشف است، یا شاخه‌ای از فرهنگ ثبت و نگارش در این خاک وجود داشته که شیوه عملکرد ویژه‌اش باید شناخته شود. بنابراین، بهتر است در انتظار اکتشافات آینده ماند و تا آن زمان، نه در ماهیت تنها نبشته یافت شده از شهر سوخته تردید کرد و نه در چهار نبشته هلیل رودی. اگر تعداد اینها (اکنون) بسیار اندک است، در عوض تعداد نبشته‌های هاراپا و موهنجودارو کم نیست؛ و آنها نیز رازی دارند. از شهرهایی با آن عظمت و آن سطح از پیشرفت فرهنگی، تنها نبشته‌هایی بسیار کوتاه باقی مانده است. بنابراین، تأکید می‌شود به جای اندیشیدن به تعداد آثار کشف شده که بی‌شک در جای خود اهمیت دارد. اکنون به ساختار نشانه‌ها و پیامی که در خود دارند، اندیشیده شود. مانند هر نظام نگارشی دیگر، کشف رمز تمامی خطوطی که بنیان هندسی دارند با درک ساختمان نشانه‌ها ارتباط مستقیم دارد. ارزش‌های آوایی اعمال‌شده بر نشانه‌های خطی آخرین مرحله تحول یک نظام نگارشی است.

نگارنده در مقاله «Ancient Geometry and "Proto-Iranian" Scripts. South Konar Sandal mound inscriptions, Jiroft (Geometric Writing System)» که در سال ۲۰۰۹ به چاپ رسیده است، عنوان «نظام نگارش هندسی گل‌نشته‌های جیرفت، ایلامی زنجیره‌ای و ایلامی آغازین در یک نظام منسجم هندسی بر این خط نهاد»^۱

۱. نخستین آثار منتشر شده در مورد کتیبه‌های جیرفت به ترتیب سال انتشار عبارتند از: ۲۰۰۶، ۱ (۱۳۸۵)، باسلو؛ ۲، ۱۳۸۶ (۲۰۰۷)، مقدم. این پژوهش در قالب مقاله به کمیته علمی دومین همایش بین‌المللی تمدن حوزه هلیل رود: جیرفت به دبیری علمی یوسف مجیدزاده ارائه شد، اما به دلیل تعلل نهاد مربوطه در انتشار، مؤسسه فرهنگی هنری پیشین پژوه، در سال ۱۳۹۸ آن

با بررسی سه گل نبشته کُتار صندل جنوبی ۲، ۳ و ۴ بر نحوه ایستایی صفر و صد و هشتاد درجه و بر مبنای روش بوستروفیدن یا گاوآهنی راست به چپ و چپ به راست، واحدهای نگارشی یک تا شش نشانه‌ای و بیش از شش نشانه آشکار شده است که بعضاً تکرار شونده و دارای نظم‌اند (تصویر و طرح شماره ۱).

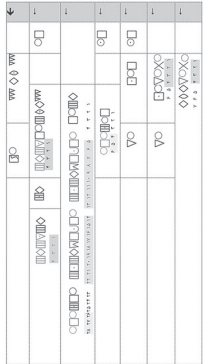

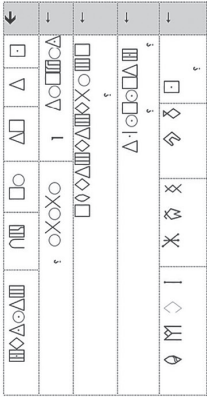

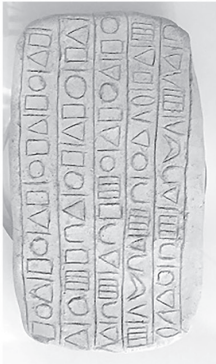

بر گل نبشته شماره ۳ متنی مشاهده می‌شود که اگر روشی از شمارش نباشد، از تقارن و انسجامی آهنگین برخوردار است. اگر این خط توانایی انتقال زبان آهنگین را داشته، آیا در بستر ظهور آن توانایی‌های دیگری نیز نهفته بود؟

نبشته‌های کُتار صندل جنوبی حاوی نشانه‌هایی بسیار ساده و در عین حال دارای هویت هندسی ماندگار چون مستطیل، مربع، مثلث، لوزی، دایره، سهمی و دیگر اشکال است که همگی فرم‌ها و ترکیبات متنوعی از دو شکل بنیادین هندسه به شمار می‌روند: خط و نقطه. اشکالی که با افزوده‌های متنوع، بدنه اصلی نشانه‌های مهم‌ترین خطوط باستانی خاور نزدیک و مدیترانه را تشکیل می‌دهند. اما، این نظام چگونه شکل گرفت؟

با در نظر داشتن این اصل که هر نظام نگارشی با هر تعداد نشانه، دارای پیشینه مشخص و پیرو الگوهای متقدم بوده، و به دلیل آنکه نشانه‌های هندسی در خطوط کهن به طریقی و ویژگی‌های مشترک دارند، نگارنده بر این گمان است که می‌بایست یک «جدول الگوی بنیادین یا مادر»^۱ وجود می‌داشت تا تمامی نشانه‌ها از درون آن استخراج شوند. لازمه وجود طرحی چنین بنیادین جامعیت ساختاری آن است، بدین معنا که می‌بایست بتواند همه نشانه‌ها را در درون خود تولید کند. با شکست نشانه‌های دو خط ایلامی آغازین و زنجیره‌ای، به عنوان نمایندگان خطوط هندسی کهن، و پیوند دوباره اجزای تشکیل دهنده آنها، نگارنده به این الگوی بنیادین دست یافت: طرحی متشکل از خطوط ساده و نقطه‌ها که در عین سادگی چون چشمه‌ای همیشه‌جوشان از طرح‌های نو و روابط هندسی و محاسبات ساده و پیچیده عمل می‌کند. سپس، نشانه‌های ایلامی زنجیره‌ای در چهار مرحله تحولی، از ساده به پیچیده بازسازی شد. بر همین بنیاد ساختمان کلی نشانه‌های ایلامی آغازین نیز مورد بررسی قرار گرفت. در این طرح بنیادین رد پای بسیاری از نشانه‌های هندسی را بنابر الگوهای پیوندی آشنا می‌توان یافت،

را منتشر کرد (مقدم، ۱۳۹۸: ۹)؛ ۳. ۱۳۸۸ (۲۰۰۹)، مجیدزاده و تجدید چاپ در سال‌های ۲۰۱۱ (۱۳۹۰) و ۱۳۹۲ (۲۰۱۳)؛ ۴. مقدم، ۲۰۰۹ (۱۳۸۸) و تجدید چاپ همراه با تغییرات ۱۳۹۲ (۲۰۱۳)؛ ۵. مقدم، ۱۳۹۸ (۲۰۱۹). در مورد برخی نوشته‌های دیگر رجوع کنید به: مقدم، ۱۳۹۸: ۱۰؛ عباسی، ۱۳۹۹ الف و ب. ۱۳۹۹.

تصویر و طرح شماره ۱: بازنویسی متن گِل نبشته‌های مکشوف از تپه کنار صندل جنوبی جیرفت با روش بوستر و فیدان راست به چپ

<p>گِل نبشته شماره ۴ (همان، ۱۳۹۸: ۵۵، طرح ۱۴)</p> 	<p>گِل نبشته شماره ۳ (همان، ۱۳۹۸: ۴۲، طرح ۴؛ همان، ۱۳۹۷: ۲۷۴، طرح ۷۳)</p> 	<p>گِل نبشته شماره ۲ (مقدم، ۱۳۹۸: ۴۴، طرح ۱۷)</p> 			
---	--	---	---	--	---



اما لازم است ذهن را به پیوندهای به ظاهر ناآشنا نیز نزدیک کرد و این امر مستلزم درک ذهن انسان پیش از تاریخ است؛ موضوعی که مطالعه آن روند ویژه خود را می‌طلبد.

در اشیاء (منسوب به) حوزه فرهنگی هلیل، نقوش هندسی موج می‌زند. هنر جیرفت به ویژه، شاهدهی ست بر وجود یک مکتب هندسی باستانی در این گستره فرهنگی که گذشته از آنکه در زمانی دور و نامعلوم اساس ابداع نظامی قراردادی قرار گرفت که از ثبت امور زندگی روزمره تا ارتباط با جهان ماورا کاربرد داشت، بلکه پشتوانه بسیاری از دیگر دستاوردهای مهم فرهنگی نیز واقع شد، از جمله طراحی معماری و تزئینات وابسته آن یا مساحی و محاسبات ریاضی.

مردم شهر سوخته خطکش را می‌شناختند (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۷۳۳). او که خطکش بر شیئی می‌گذارد، اجزای تشکیل‌دهنده‌اش را هم یکپارچه و هم شکسته و جدا جدا می‌بیند و درک می‌کند. استفاده از خطکش به معنی درگیر شدن با قیاس‌ها و مقیاس‌ها برای موشکافی اشیاء پیرامون و بهتر شناختن آنهاست. شناخت بیشتر زندگی بهتر به دنبال دارد، همانگونه که انسان با به کارگیری ابزار هندسی و اندازه گرفتن خشت‌ها و لبه به لبه روی هم چیدن‌شان، زیر سقفی مطمئن‌تر زیست.

پدیده‌ای که شاید در هزاره سوم در الگوهای تثبیت‌شده‌تر رایج گردید، بازی یا سرگرمی‌های فکری بعضاً پیوسته با حساب و هندسه، به دلیل بهره‌وری از زمان اضافه زیر سایه سیری و ثروت بود. این بازی‌ها وسیله وقت‌گذرانی بود، اما در قالب تعریفی نو از زمان، که عبارت بود از «گذران مفید وقت به جای اتلاف آن» و همین نکته نشان از پیشینه جدی آن داشت. این اوقات همان بود که بعدها یونانیان آن را σχολή خواندند، برابر school در زبان انگلیسی، یعنی «فرصت، مجال، (زمان) فراغت؛ گفتگوی (عالمانه)، سخنوری؛ مکان / تالار سخنرانی، مدرسه» (Beekes, 2010: 1438-1439) و معنای آن را باید در ریشه هند و اروپایی آغازین واژه جستجو کرد: segh- * «نگه داشتن، گرفتن» (Pokorny, 1959: 888-889). در واقع school جایی بود که در آن زمان اضافی یا فراغت «نگه داشته می‌شد» تا کار مفید انجام شود. ایجاد سرگرمی از دل موضوعات جدی، از بازی‌های مادی چون تخته‌ای و مهره‌ای گرفته تا ذهنی و کلامی مانند چیستان‌ها، همه به نوعی یک هدف دارند و آن پرورش قوای ذهنی برای آموزش رفتار اجتماعی و تمرین مواجهه با موقعیت‌های واقعی پیش از وقوع است. این همه نمایانگر عملکرد رو به رشد ذهن انسان در هزاره سوم پ.م در ادامه و تقویت روند سده‌های پیشین بود؛ ذهنی که هر روز خود را در برابر نیروهای طبیعت نیرومندتر می‌یافت، اما همچنان زیر گنبد آسمان، التهاب اتفاق و قضا و قدر زمانه را با خود داشت، که اگر نداشت تاس نمی‌ریخت. از تاس میله‌ای دووجهی، سه‌وجهی و چهاروجهی تا تاس مکعبی راه طولانی، اما نهایتاً این دانش بود که قطع پایانی را بر آن فرود آورد نه

اتفاق، و این کار به یاری همان ذهنی انجام گرفت که سطح را آرام آرام تبدیل به حجم کرده بود. شکست سطح در امتداد طرح‌های هندسی منظم و نامنظم، مشاهده و حرکت حساب‌شده را به دنبال داشت: جنبه دیگری از «بازی» که ریشه آن *uaz_ به معنی «حرکت کردن / دادن، راندن» (Cheung, 2007: 429-432) پیام کاربردی را در خود دارد: از تصویر متحرک (/to play a role to play a game) تا نواختن ساز (to play an instrument). جام انیمیشن شهر سوخته هرگز نمی‌توانست بدون زمینه ذهنی و پیشینه رفتاری ظاهر شده باشد. مشاهده اتفاقی چرخش ظرف بر چرخ سفالگری به سادگی تصویری متحرک را در برابر چشمان بیننده قرار نمی‌دهد، حتی اگر فرض شود که ظرفی کامل و منقوش از سر تفریح بر چرخ چرخیده باشد! اختلاف سطح نقوش همانند در یک مسیر مشخص است که حرکت نقش را خلق می‌کند و چنین پدیده‌ای باید در شکست سطح روی دهد.

چشم‌ها را می‌توان بست و تأثیر نوای خوش موسیقی هزاره سوم را به گوش جان شنید، نوایی که مانند دیگر دستاوردهای انسان این هزاره ریشه در روزگاران پیشین داشت. شاید شاخ و نی‌یی که پیشتر، مانند شیپور حرم، تنها نفس را در آن می‌دمیدند، در این هنگام بندبند شد و سوراخ سوراخ و باز و بسته تا دل نوازنده و شنونده‌اش را هم بگیرد و هم باز کند؛ ریسمانی که پیشتر چون ندافان بر آن می‌نواختند، این زمان قطعه قطعه شد و نازک و ضخیم، و کوتاه و بلند؛ و دستی که پیشتر بر هر جای طبل کوفته می‌شد، این زمان با دقت بر مقاطع متمایز ساز فرود آمد و نواهای متفاوت ایجاد کرد. موسیقی ندای «نظم هندسی» شد: آواها را بندبند کنار یکدیگر گذاشتن و یک قطعه موسیقی ساختن؛ نواها را در راستای هم‌آوایی / symphony و هم‌گرایی / universality / university (uni+verse) قرار دادن. آوای طبل، شیپور و نی نه فقط گروه نوازندگان و رقصندگان نیایشگاه‌ها که «ردیف» پاروزنان و «گام» جنگجویان را نیز «هم‌آهنگ» کرد. نگاهی به اثر مهر کشف‌شده از تپه چغامیش (طرح شماره ۲) گواهی نیرومند در درک اهمیت فرهنگ هزاره چهارم در شکل‌گیری دستاوردهای هزاره‌های پس از خود است و باز هم باید به عقب رفت.

۱. واژه universe از اصل لاتین universum «همه، همگان، همه جهان» شامل uni- از ستاک هند و اروپایی آغازین Hoi- *no- «یک» (de Vaan, 2008: 642) و -verse {لاتین: ve/ ortō, -ere «چرخیدن» (ibid: 665- 666) از ریشه *wer- «چرخیدن، خمیدن» (to turn, bend) (Pokorny, 1959: 1140-1143. ⁷uel-; 1152. ³uer-). است. (درباره منشأ هند و اروپایی ریشه *uar «چرخیدن» (to turn) رک به: Cheung, 2007: 419).



طرح شماره ۲: نقش گروه موسیقی بر اثر مُهر از تپه چغامیش؛ حدود ۳۴۰۰ پ.م
(Delougaz_Kantour, 1996)

شمی که بعدها پزشکش^۱ خواندند، چون رنج را دور می‌کرد، هزاران سال تنها با گیاهان مخدر درد بیماران را تسکین داد. اگر زمانی چشم بیمار را با انگشت یا ابزاری ساده از حدقه خارج می‌کرد و آن قدر هنر و توانایی داشت که از عفونت و مرگ بیمار جلوگیری کند، در هزاره سوم چیزی نیز برای جایگزینی‌اش داشت: یک اثر بدیع در آنچه باید مهندسی پزشکی‌اش نامید؛ دانشی که با محاسبه دقیق اندازه کاسه چشم، میزان رطوبت مورد نیاز برای حفظ شیء خارجی درون حدقه همراه با وزن مناسب، زن جوانی را از صف دیوزدگان و زشت‌رویان خارج کرد. هزاره سوم دوران شکوفای درک «زیبایی» بود؛ زیبایی، تناسب است و تناسب، هندسه شکیل.

پیشینه خط میخی همواره مبهم بوده است. نکته مهم اما ساده‌ای که در مورد این خط باید دانست آن است که پیام درونی یک نشانه را بر هر شکلی، چه تصویری واقع‌گرا، چه تنها دو خط عمود بر یکدیگر می‌توان اعمال کرد. در خطوط آغازین مشاهده می‌شود که نشانه‌ها با ابزاری ایجاد شده‌اند که اثری ظریف بر گل باقی گذاشته‌اند؛ ابزاری که یک سوی آن تمایل به ضخیم شدن دارد. این ضخامت به ضرورت دید و با پیشینه نقش و رنگ به وجود آمد، زیرا که یک خط مستقیم و باریک دشوارتر از یک خط ضخیم دیده می‌شود. گرایش به ضخیم کردن یا سایه انداختن را در برخی از نشانه‌های هندسی می‌توان دید و گونه‌های برخی از خطوط متأخر سامی بازتاب همین‌اند (Naveh, 1982: 62). قلم ریز و درشت در خطاطی امروزی نیز ریشه در این روش دارد. بنابراین،

۱. واژه پزشک از ستاک اسمی *bišaz* (*baišaz) «درمان کردن، شفا دادن» (Cheung, 2007: 21) روی ستاک اسمی biš- «درد، رنج» ساخته شده است (ر.ک به: Bartholomae, 1904: 814.815, 914.916). احتمالاً بخش دوم آن از ریشه *Haz «راندن، راهبری کردن» (ibid: 171-172) و معنای کلی واژه «رنج را دور کردن» است.

خط میخی جزء استفاده از ابزار مناسب برای نوشتن بر ماده مناسب و با روش مناسب نیست. آنچه مسلم است آنکه، میخ یا عمود است یا زاویه و تفاوت بین اثر این دو بر گل نیز در زاویه و نحوه نگه داشتن ابزار در دست آشکار می‌شود. اما، آنکه یک تصویر به اجزای تشکیل دهنده اش شکسته و با این ابزار بر گل پیاده شود، موضوع دیگری است. بی تردید اگر نقشی بر سنگ کشیده شود، باید سنگ با ابزاری مناسب خراش داده و سپس نقش کنده شود یا نشود. انجام همین کار بر روی گل ممکن نخواهد بود، چون شیار ایجاد شده بلافاصله با گل نرم پر می‌شود. پس باید نقش را به اجزای تشکیل دهنده اش تقسیم، پاره پاره و با سرعت و فشار مناسب بر گلی با رطوبت مناسب پیاده کرد. همین شکست تصویر بر سطح، خود می‌بایست با تمرین بر زمینه مناسب انجام گردد که همان جدول مادر یا بنیادین بود. کاغذ شطرنجی امروزی دقیقاً همین کار را انجام می‌دهد. بر ماده سخت چون سنگ یا فلز، این کار را می‌توان با ردیف نقطه‌ها یا نقطه‌چین نیز انجام داد و این عمل بازتاب «حرکت» نقطه بر راستای خط در جدول بنیادین و منشأ خط سوزنی است.

این نکته که با ظهور و رواج خط میخی، نگارش هندسی متروک نشد، به اهمیت و پیشینه این نظام نگارشی اشاره دارد. امروز همین ساده‌ترین نشانه‌های هندسی هلیل رودی بر چند گل نبشته موجود است، اما ایران سرزمینی بزرگ است و باید در انتظار کشفیات جدید بود.

نتیجه‌گیری

کشف نشانه‌های هندسی ساده با ساختاری بنیادی بر گل نبشته‌های متعلق به مردمانی که در سکونت‌گاهی عظیم چون تپه‌های کُناَر صندل در جیرفت می‌زیستند، گستره فرهنگی هلیل رود را در بستر مطالعاتی نوین و بسیار جدی قرار می‌دهد. امروز به محدود بودن تعداد آثار مکتوب در ایران باید از زاویه‌ای دیگر نگریست؛ همانگونه که کشف راز متون کوتاه پیدا شده از دره سند با روش مطالعاتی بر خزانه‌های عظیم میان‌رودان به نتیجه نرسیده است. نشانه هندسی در یک نظام نگارشی، پیامی بس ژرف‌تر از یک واژه، هجا یا یک آوا دارد؛ پیامش تغییر بنیادی در بینش انسان نسبت به جهان اطراف است. معدود نشانه‌های هندسی بنیادین چون خط و نقطه، دایره و اشکال گوشه‌دار بر گل نبشته‌های کُناَر صندل جنوبی جیرفت توجهی بیش از «تعداد نشانه‌ها و تابلت‌ها» را می‌طلبد. اگر بتوان تا حد امکان به بستر ظهور یک پدیده فرهنگی نزدیک شد و آن را شناخت،

درک گوناگونی‌ها نیز دست یافتنی است. برای رسیدن به بنیاد دانش هندسه باید که همگام با اندیشه انسان پیش از تاریخ پیش رفت. کشف رمز واقعی آنجا روی می‌دهد که ذهن انسان کنونی با ذهن انسان پیش از تاریخ در یک مسیر تکاملی قرار گیرد. در این صورت است که نازک حریر اندیشه نیاکان لمس خواهد شد.

یورش مداوم «اینجا و آنجانشینان» مفرغ و آهن به دست بر سر مردمان صاحب اندیشه و دانش همواره سبب وقفه یا کندی حرکت فرهنگ شده یا حاصل تلاش‌ها را زیر غبار فراموشی مدفون کرده تا پوزور اینشوشینکی ظهور کند و بن‌مایه‌های فرهنگی گذشته را یاد آورد. این زمان، آنقدر دیر شد که هریرِ مادر شورید و خود گنجینه فرزندان را آشکار کرد، اما باز تیشه به دستان از راه رسیدند و تاراجش کردند.

باشد که دستاوردهای پیشینیان در سینه امن خاک بماند تا روزی که طرح بنیادین نه در دست حسابگر که حساب‌دان، از نو بنیان «حرکت» گذارد: حرکت با خط، تأمل با نقطه.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- ایزدپناه، حمید. (۱۳۸۱). فرهنگ لری. تهران: اساطیر.
- ایزدپناه، حمید. (۱۳۹۱). فرهنگ لکی. تهران: اساطیر.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا. زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی. ج ۶. چاپ دوم از دوره جدید. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا. زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی. ج ۹. چاپ دوم از دوره جدید. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا. زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی. ج ۱۰. چاپ دوم از دوره جدید. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا. زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی. ج ۱۵. چاپ دوم از دوره جدید. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا. زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی. ج ۲۲. چاپ دوم از دوره جدید. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- دینشاه، تهمورس. (بی‌تا). بندهش ایرانی. چاپ عکسی از روری نسخه «۱». تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

- سیدسجادی، سید منصور. (۱۳۸۸). گزارش‌های شهر سوخته ۲، کاوش در گورستان (۱۳۸۰-۱۳۸۲). زاهدان: پژوهشکده باستان‌شناسی. سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان.
- عباسی، آوات. (۱۳۹۹ الف). «در ضرورت ملی شدن صنعت (!) باستان‌شناسی: گفتار اول طرح مسأله». *روزنامه اعتماد*. ش ۴۸۶۲. ۲۱ بهمن ۱۳۹۹. ص ۱۱.
- عباسی، آوات. (۱۳۹۹ ب). «در ضرورت ملی شدن صنعت (!) باستان‌شناسی: گفتار دوم ایران‌شناسی و شبه ایران‌شناسی». *روزنامه اعتماد*. پایگاه مرکز مطالعات خلیج فارس. ۲۹ اسفندماه ۱۳۹۹. صفحه اصلی. ش ۴۸۹۰. ۲۷ اسفند ۱۳۹۹. ص ۱۱.
- مجیدزاده، یوسف. (۱۳۸۸). «الواح جیرفت و خاستگاه نظام خط ایلامی». *مجله انسان‌شناسی*. دوره دوم. سال ۱. ش ۱۰. صص ۹۷-۱۲۶.
- مجیدزاده، یوسف. (۱۳۹۲). «الواح جیرفت و خاستگاه نظام خط ایلامی». *باستان‌شناسی حوزه هلیل رود: جنوب شرق ایران: جیرفت*. مجموعه مقاله‌های دومین همایش بین‌المللی تمدن حوزه هلیل رود: جیرفت. تهران-کرمان ۱۳۸۷. به کوشش یوسف مجیدزاده و محمدرضا میری. تهران: فرهنگستان هنر. صص ۲۱۱-۲۳۰.
- مقدم، آژیده. (۱۳۹۲). «هندسه باستان: نگارش، هنر، ریاضیات». *باستان‌شناسی حوزه هلیل رود: جنوب شرق ایران: جیرفت*. مجموعه مقاله‌های دومین همایش بین‌المللی تمدن حوزه هلیل رود: جیرفت. تهران-کرمان ۱۳۸۷. به کوشش یوسف مجیدزاده و محمدرضا میری. تهران: فرهنگستان هنر. صص ۲۳۱-۳۰۲.
- مقدم، آژیده. (۱۳۹۸). *نظام نگارش هندسی در گل‌نشته‌های تپه گنار صندل جنوبی، جیرفت*. تهران: دانه.
- منفرد، افسانه. (۱۳۹۳). «بهلول ابو وهیب بن عمرو بن مغیره». *دانشنامه جهان اسلام*. ج ۴.
- <<https://rch.ac.ir/article/Details/12228?>>
- هدایت، صادق. (بی تا). *ترانه‌های خیام*. با تلاش رنوا راسخ. تهران: تدبیر.
- Bartholomae, Christia (1904). *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg: K. J. Trübner.
- Basello, Gian. Pitero. (2006). "The Tablet from Konar Sandal B (Jiroft) and its pertinence to Elamite Studies". pp. 1- 7. <www.elamite.net>.
- Beekes, Robert. (2010). *Etymological Dictionary of Greek*. Leiden Indo-European Etymological Dictionary Series. Edited by Alexander Lobotsky. vol. 1 and 2. Leiden-Boston: Brill.
- Cheung, Johnny. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*. Leiden-Boston: Brill.
- Dandamayev, Mohammad. Abdulkadyrovich. (1984). "AKES". *Encyclopædia Iranica*, I/7, Vol. I, Fasc. 7, p. 718.
- Delougaz, Pinhas. Helen Kantor. (1996). *Choghamish, Volume I. The First Five Seasons of Excavations 1961-1971*. Edited by Abbas Alizadeh. Chicago-Illinois: The Oriental Institute of the University of Chicago Publications 101.

- Faieta, Rosangela_Giuseppe Guida_Massimo Vidale. (2018). "A Preliminary Note on the Metallography and Chemical Analysis of Silver Samples from the Mahboubian Collection, London". *Iran*. vol. 56. no. 2. pp. 144-147.
- <https://gndb.ncc.gov.ir/Pages/Search.aspx?d=A9nT3t9fok4ImrTXIrA8PUUHpZrX2os.f&r=3w0usrz5>
- Kent, Roland G. (1953). *Old Persian, Grammar, Text, Lexicon*. New Haven: American Oriental Society.
- Madjidzadeh, Yusof. (2011). "Jiroft Tablets and the Origin of the Linear Elamite Writing System". In: Osada, T. and Witzel, M. (eds.) *Cultural Relations Between the Indus and the Iranian Plateau during the Third Millennium BCE. Indus Project, Institute for Humanities and Nature. June 4-5, 1665*, Harvard Oriental Series, Opera Minora. Cambridge, MA: Department of Sanskrit and Indian Studies, Harvard University.
- Mahdi Hassan, S. (1986). "The Arabic Word Harīr as Traceable To The Chinese Term Signifying Fine_Silk". *Islamic Studies*. vol. 25. no. 3. pp. 333-335.
- Monier-Williams, Monier. (1970). *A Sanskrit-English Dictionary*. Delhi_Varanasi_Patna: Motilal Banarsidass.
- Moqaddam, Azhideh. (2009). "Ancient Geometry and "Proto-Iranian" Scripts. South Konar Sandal mound inscriptions, Jiroft". *From Daēnā to Dīn, Religion, Kultur and Sprache in der iranischen Welt*. Festschrift für Philip Kreyenbroek zum 60. Geburtstag, Herausgegeben von Christine Allison, Anke Joisten-Pruschke And Antje Wendtland, Harrassowitz Verlag, Wiesbaden. pp. 53-103.
- Naveh, Josef. (1982). *Early history of the Alphabet*. Leiden: Brill.
- Pokorny, Julius. (1959). *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*. Bern und München: Francke Verlag.
- Potts, Daniel. T. (2008). "Puzur-Inshushinak and the Oxus Civilization (BMAC): Reflections on Shimashki and the Geo-political Landscape of Iran and Central Asia in the Ur III Period". *Zeitschrift für Assyriologie*. vol. 98. pp. 165-194.
- De Vaan, Michiel. (2008). *Etymological Dictionary of Latin and the other Italic languages*. Leiden Indo-European Etymological Dictionary Series. vol. 7. Edited by Alexander Lobotsky. Leiden_Boston: Brill.

نوروز، هویت دینی و ملی ایرانیان

حکمت‌اله ملاصالحی^۱

چکیده

در وصف و معرفی آیین‌های نوروزی سخن بسیار گفته‌اند و بسیار نوشته‌اند. منابع غنی و گرانبهای فراوان از روزگاران گذشته در باب نوروز و آیین‌های نوروزی، درباره‌ی اسطوره‌های جشن نوروز، یزدان‌شناسی، کیهان‌شناسی، اخترشناسی، رسوم و سنت‌های منتسب و مرتبط با آیین‌های نوروزی و مناسبتشان با ایرانشهر و شهریاری روزگار ساسانیان، در دست است. در دوره‌ی جدید نیز مدارک و شواهد مکشوف باستان‌شناختی و پژوهش‌های باستان‌شناسان، در کنار مطالعات تطبیقی مورخان، اسطوره‌شناسان، متخصصان زبان‌ها و نظام‌های نوشتاری باستانی و ایران‌شناسان غربی و ایرانی اطلاعات علمی موثق و مفیدی را درباره‌ی آیین‌های نوروزی در اختیار ما قرار داده‌اند. در نوشتار پیشرو بررسی آیین‌ها و رسوم نوروزی، مسئله و موضوع بحث نیست بلکه رویکرد و نحوه‌ی نگاه این نوشتار از صدر تا ذیل صبغه‌ای نظری و فلسفی دارد و از این منظر به آیین‌های نوروزی و مناسبتشان با هویت ملی و دینی ایرانیان توجه شده و در بابشان سخن رفته است. گمان می‌رود جای این نوع و نحوه‌ی نگاه نظری و فلسفی به آیین‌های نوروزی در قیاس با پژوهش‌های تاریخی، تطبیقی و میدانی انجام شده اندکی خالی است.

کلید واژگان: آیین‌های نوروزی، هویت، ماهیت، پیوستگی، استمرار، ماندگاری.

عنوان سخن و موضوع بحث در این نوشتار در باب آیین‌های نوروزی و مناسبتشان با هویت ملی و دینی ایرانیان است. هرچند طرح مسئله و موضوع بحث چندان نو و بدیع در نظر نمی‌آید لیکن به دلیل اهمیتش هر بار که از آغاز مطرح می‌شود و درباره‌اش سخن گفته می‌شود، تازه و بدیع است. هربار و هر دفعه با طرح نو مسئله و گشودن دامن مباحث تازه می‌توان گفته‌ها و ناگفته‌های بسیار از درونش برکشید و هر بار معرفت و منظر و فهم تازه و بدیع درباره‌اش ارائه داد.

وارد بحث‌های ریز، تیز، ظریف و خرد نوروز پژوهی‌های مورخانه، متخصصانه، تطبیقی و میدانی نوروز پژوهان و نورزشناسان نمی‌شویم. جای طرح و مجال و مناسبت بحثش در این مقال و در اینجا نیست. در فرصت و مناسبتی دیگر اختصاصاً می‌توان به آن پرداخت و درباره‌اش بحث کرد و سخن گفت. آنچه اینک از محضر خواننده گرامی ما می‌گذرد صبغه‌ای نظری دارد و کفه فلسفی‌اش سنگین‌تر از کفه پژوهش‌های میدانی‌ست. گمان می‌برم جای رویکردها و غوررسی‌های نظری و تأملات فلسفی به آیین‌های نوروزی و مناسبتشان با هویت ملی بالمعنی الاخص و هویت بالمعنی الاعم، اندکی خالی‌ست. مباحث اکنون ما می‌تواند زمینه را برای طرح مسئله‌ها و بحث‌ها و گفتمان‌ها و پرسمان‌ها و نقدهای نظری و تأملات فلسفی در باب آیین‌های نوروزی مهیاتر و مساعدتر مستعدتر کند.

- نوزاد انسان از همان آغازین دم تولد به طور مقدر و ناخواسته در هزار توی انواع و اقسام و اطوار هویت‌های خاندانی، قومی، زبانی، اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، میهنی، مدنی و معنوی افکنده می‌شود، پرورش می‌پذیرد و آموزش می‌بیند. خصلت و ممیزه اکتسابی فرهنگ به مفهوم اخص انسانی آن و امکانات وجودی پرورش و آموزش‌پذیری گسترده و بی‌بدیل انسان چنین حکم و اقتضا می‌کند. انسان تنها هستنده‌ای‌ست که شانه به شانه هویت فردی، فرد بودن و فردیتش، شخص و شخصیت هم هست. هویت شخصی و بی‌بدیل خاص خود را دارد.

- هویت نیز چونان دیگر پدیدارهای زیست جهان انسانی ما اعم از دین، هنر، فلسفه و عرفان کارکرد و نقش ویژه‌های دوگانه و متضاد را در تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان بشری ما داشته و بر شانه کشیده و بازی کرده است. چونان تیغ از دو دم بریده است و چونان خنجر از دو دم دریده است. شناخت کوژ و کژ و فهم ناراست و تعریف نادرست از هویت همیشه خطرخیز، مخاطره‌انگیز و مشکل‌ساز برای جامعه‌ها بوده است. چیزی که بیش از هر زمان در دوره جدید شاهدش بوده‌ایم و هستیم. فروکاستن ارزش‌های متعالی و جهانشمول به هویت‌های قومی و نژادی همیشه خطرخیز و فاجعه بار بوده است. چونان سم، مهلک و کشنده عمل کرده است. مسیح و محمد و اناجیل و

قرآن و اسلام و کعبه و قبله را به هویت قومی سامی و عربی فروکاستن، نیز خطرناک است و هم آنکه انسان را از اصالت و حقیقت آنچه در تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان بشری افق گشوده و آشکار شده است، دور می‌کند و تفرقه را دامن می‌زند. زیبایی، نیکویی و راستی ارزش‌های جهانی و انسان‌شمول هستند و فروکاستنی به هویت این یا آن قوم قبیله و عشیره دوره خاص تاریخی نیستند. - متأسفانه در عصری زندگی می‌کنیم که بازار مکاره هویت‌سازی‌های جعلی، مصنوعی، قلابی و

تقلبی بیش از هر زمان گرم و پررونق است و مشتریانش نیز بسیار.

- بسیاری از انسان‌ها، جامعه‌ها و نظام‌های سیاسی روزگار ما چونان غریق، دست به سوی هر جرثومه‌ای می‌افکنند تا در دریای موج‌خیز، متلاطم، توفانی رخدادها و تحولات نفسگیر تاریخی دوره جدید غرق نشوند. دوره جدید هم بیش از هر زمان مسئله هویت را دامن زده است هم بیش از هر روزگاری دستش در تکه تکه کردن هویت گشوده بوده است.

- هویت، کالای وارداتی نیست که شما بخواهید به این یا آن کارخانه سفارشش بدهید و برایتان تولیدش کند. چونان سرم و سرنگ و آمپول هم نیست که بخواهید از بیرون در تن و جان جامعه تزریق کنید. چونان درخت‌ها، گل‌ها و برگ‌های مصنوعی هم نیست که بخواهید پارک‌ها و میدان‌های جامعه را با آن تزئین کنید. البته می‌توانید چنین کنید و می‌شود این چنین هویت را کوژ و کژ ببینید لیکن این هویت نیست. اگر هم تسامحاً و یا به خطا بپذیریم که هست؛ اصیل و واقعی نیست. تقلبی و قلابی‌ست. هویت‌های تقلبی و قلابی همیشه شکننده همیشه آسیب‌پذیر همیشه فریبناک، سست، بی‌ریشه و ناپایدار هستند. چونان حباب سر از خیزش و ریزش امواج رخدادها و تحولات تاریخی دمی سر برمی‌کشند و دم دیگر سرفرو می‌برند و محو می‌شوند.

هومر و آثار حماسی ایلیاد و ادیسه‌اش، حکیم ابوالقاسم فردوسی و شاهنامه‌اش یا سنایی، عطار، مولوی، سعدی، حافظ و آثار جاویدانشان کالا نیستند که شما بخواهید به این یا آن کارخانه سفارش بدهید و برایتان تولید کند و سپس واردش کنید و به مشتری‌ان برای مصرف عرضه‌اش کنید. هویت‌های مصنوعی، سفارشی، جعلی، وارداتی، قلابی و تقلبی همیشه شکننده، ناپایدار، آسیب‌پذیر، بی‌رگ و پیوند و ریشه هستند و تهی از قابلیت، امکان و ظرفیت رویش و رشد. در ذاتشان سترون یا نازایند. آنکه برای تو هویت جعل می‌کند و برج ایفل، موزه و مسجد بر زمین تاریخ تو بنیاد می‌نهد، هویت خود را بر زمین تو بنا می‌نهد. تو همیشه با آن بیگانه‌ای و آن نیز به تو بیگانه. اجاره‌نشین خانه دیگری هستی در سرزمین خویش بی‌آنکه بدانی، ببینی، بشناسی و فهمیده باشی در سرزمین خویش بیگانه‌ای. و سرزمین تو، با تو غریبه است. صاحب‌خانه آن کس است که خانه هویت تو را در سرزمین تو برای



تو ساخته است. به تو تحمیل کرده است. حتی اگر ده‌ها نام تاریخی را هم که تحریف و به نام خودت جعل کنی همچنان قلبی هستی و چنگ در قلاب‌های سست افکنده‌ای. هویت، از بالا و بیرون نمی‌آید. از درون روح یک جامعه، امکانات فکری و حیات معنوی یک جامعه، از درون کنش‌های سازنده و خلاق مردمان آن جامعه به طور طبیعی و در بستر آزاد می‌تواند بروید، بجوشد، ببالد، شکوفا بشود و خیزش و ریزش کند و بر جان و ارض تاریخ بارور مردمانش بیارد و هر بار از نو در تاریخ و فرهنگ مردم آن جامعه افق بگشاید. هویت‌های اصیل چنین‌اند. دیرپا و دراز‌آهنگ می‌مانند و در تاریخ و فرهنگ و جان جامعه‌ها تداوم می‌یابند. چنان درختان درهم تنیده جنگل‌های طبیعت زنده هستند. ریشه در خاک و ارض تاریخ و ارض وجود دارند. رمز بقای میراث نوری نیز در همین اصالت و ریشگی‌اش در جان تاریخ و فرهنگ ملت ما بوده است. هویت‌های اصیل چنان کلمه (لوگوس) طبیه و طوبی هستند و ریشه در ارض وجود آدمیان دارند و سر بر آسمان برکشیده و شاخ و برگ گسترده‌اند و بار می‌بارند و بردهند:

- «الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء» (قرآن سوره ابراهیم / ۲۴). هویت‌طلبی‌های انسان دوره جدید در اغلب موارد متأسفانه بیمارگونه، متصلب، تقلبی و تکه‌تکه و نامسجم و ناپایدار و سست است. فروکاستن اسلام، قرآن، کعبه و قبله مسلمین به هویت عربی اعراب حجاز، انکار حقیقت گوهرین دینی است که مخاطبانش همه انسان‌ها می‌توانند باشند. آیین‌های اصیل چنان آینه‌اند و اشتراک لفظی و معنوی میان آیین و آیین تصادفی نیست. انسان با آیین‌هایش آینه‌داری می‌کرده است. در آیین‌هایش خود را می‌یافته و می‌بدیده است. در آیین آیین‌هایش می‌کوشیده است، ارتباط و اتصالی گرم، زنده، شورمندانه و همدلانه با سرچشمه وجودی خویش و سرچشمه هستی برقرار کند. به تعبیر حضرت مولوی در مثنوی:

اتصالی بی‌تکیلف بی‌قیاس

هست رب الناس را با جان ناس

(مولوی، ۱۳۹۰، دفتر چهارم: ۵۸۵).

این نیز تصادفی نیست که می‌بینیم در معماری مکان‌های مقدس و آیینی شیعه علی‌الخصوص حرم‌های مطهر امامان و امامزادگان شیعیان این چنین هنر آینه‌کاری و بازی با قطعات آینه و کنار هم چیدن هنرمندانه و هندسی‌شان در فضای درون بناها جایگاه ویژه و پررنگ دارد. کار آیین‌های اصیل و واقعی آینه‌داری بود. تناظر میان دو ساحت و مرتبت وجودی میان آسمانیان و زمینیان، میان مُلک و ملکوت، عرش و فرش و یا به تعبیر دیگر میان عالم کبیر و عالم صغیر یعنی میان

انسان و جهان را زنده و گرم هنگام اجرای آیین‌های دینی‌اش می‌زیست. اتفاقاً از لفظ مرکب یونانی (εὐθουσιασμός) نیز همین معنا افاده می‌شد. «ان» (ἐν) یعنی در، «تئوس» (θεός) یعنی خدا، ای. آن هنگام که این اتصال معنوی و مینوی با سرچشمه اتفاق می‌افتد، آن زمان برای انسان مؤمن که بازیگر سن، صحنه و پردهٔ ایمان خویش است؛ عید است و نوروز یعنی روز نو، ماه نو و سال نو. زائران خانهٔ خدای کعبه و قبله نیز علی‌القاعده این چنین حج می‌باید بگذارند و این چنین مراسم حج را عید کنند. - هیچ پدیده‌ای، هیچ واقعیتی، هیچ رخدادی بالمعنی اعم و هیچ هویت، رسم، سنت و آیینی بالمعنی الاخص در تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان انسانی ما در خلاء پدید نیامده و در عدم اتفاق افتاده است. جهان، جهان رابطه‌هاست. هیچ ذره‌ای از ریز ذرات فیزیک کوانتومی تا مولکول‌های حیاتی و سلول‌های هستی پیچیدهٔ انسانی ما جدای از دیگر ذرات عالم دمی و لحظه‌ای نمی‌توانند باشند و بیایند. ناتوانی و ناکامی حس‌های تن ما از احساس و ادراک لایه‌های تو بر تو و زیر لایه‌های نهان و نامریی چنین رابطه‌ها، پیوندها، پیوستگی‌ها، تحرک و تموج، تغییر و تحول، بودن و نبودن، هستن و نیستن دم به دم و پیوسته درون پدیدارها، واقعیت‌ها و اتفاقات جاری در جهان به معنای نبودن آنها نیست. هر جا که حس‌های ما متوقف شده‌اند، عقل، هوش و فهم ما فضا را گشوده و افق‌های نامریی عظیمی را از ساز و کار اتفاقات جهان و پدیدارهای ما به روی ما گشوده است.

- رسم‌ها، جشن‌ها، آیین‌ها، سنت‌های اعتقادی و نظام‌های ارزشی و انواع و اطوار هویت‌ها را در چارچوب همین قاعده و قانون رابطه‌ها، پیوندها، پیوستگی‌ها، تحرک، تموج و تحول دم به دم واقعیت‌ها و پدیدارهای جهان که جهان صورت‌ها، شکل‌ها و فرم‌ها اعم از طبیعی و تاریخی است می‌توان تفسیر و تشریح کرد و فهمید. صورت‌ها، شکل‌ها و فرم‌های بیرونی، خیزش و ریزش اصل‌ها و گوهرهای بی‌صورت نهان و نامرئی در لایه‌ها و زیر لایهٔ درون هستی ما بالمعنی الاخص و درون هستی ما بالمعنی اعم هستند. به هر میزان نسبت و رشتهٔ اتصال این فرم‌ها، شکل‌ها، صورت‌ها و ساختارهای بیرونی با آن سرچشمه‌های بی‌صورت ازلی، متعالی، معنوی، مینوی استوارتر، مستحکم‌تر، ستبرتر، ماندگارتر، پایدار و پاینده‌تر.

- بار دیگر تأکید می‌کنم هیچ رسم و آیینی، هیچ آموزه و عقیده‌ای، هیچ اندیشه و ایده‌ای و هیچ هویتی در جامعه و جهان بشری ما در خلاء پدید نیامده و در خلاء ره نسپرده است. در عقبه و پیشینه و بر زمین و زمینه هر رسمی، هر آیینی، هر جشنی، هر سنت و میراثی یا آموزه، عقیده، اندیشه و ایده‌ای یک جهان احساس، یک جهان ادراک، یک جهان تجربه، یک جهان اسطوره‌شناسی، یزدان‌شناسی، کیهان‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و در یک کلام تجربهٔ تاریخی، فکری،

فرهنگی و نحوه بودن و حضور انسان در جهان و حیات معنوی و زیست جهان و تجربه‌های زیسته کثیری از نسل‌ها نهفته و نهان است. تاریخ‌ها، بسترهای پیوسته و جاریند. چونان صخره متوقف، بی حرکت و حیات و خاموش نیستند. در یک گوشه تکیه زده و نایستاده‌اند. پدیدارها، رخدادها و واقعیت‌های تاریخی مدام در معرض و دگرگونی‌اند. آیین‌ها و رسم‌ها نیز چنین‌اند. گاه صورت و سیمای بیرونیشان حفظ شده است و دیرپاتر مانده‌اند. لیکن معنا و فحوای درونیشان را از کف داده‌اند. چونان جام‌های بی‌باده معنا و فحوا از نسلی به نسلی دیگر رسیده‌اند. گاه نیز در رسم‌ها و سنت‌های دیگر، در آیین‌ها و جشن‌های دیگر مستحیل و ناپدید شده‌اند. گاه هم در صورت هم در معنا و فحوا به دیگر سخن هم به لحاظ ساختاری و هم محتوایی نسخ، فسخ و مسخ شده‌اند و از میان رفته‌اند. گاه از مرکز، قلب و هسته فرهنگ و زندگی مردمان به پیرامون رانده شده و بی‌رمق و رونق در سایه به حیات خود ادامه داده‌اند. بسیاری از رسم‌ها، آیین‌ها و جشن‌های ادوار و اعصار گذشته در روزگار ما چنین وضعی دارند. میراث نوروژی نیز علی‌رغم تغییر چهره بسیار، تغییر فحوا و معنا همچنان در تاریخ ما ایرانیان و دیگر جوامعی که با ما ایرانیان بر خوان ضیافت میراث نوروژی هم سفره و هم لقمه‌اند، چونان یک میراث زنده در جام و جان هویت ملی، مدنی و معنوی ما حضوری گرم، زنده، شورمندانه، عیدانه و صمیمی دارد.

- جشن نوروژ و آیین‌های نوروژی علی‌رغم آنکه در روزگار شهریاری ایران‌شهر ساسانیان، همه ایرانیان، همه شهروندان ایران‌شهر آن را جشن می‌گرفتند و آیین مقدس دین رسمی زرتشت بود و با تشریفات، آداب و ادب بسیار برگزار می‌شد و علی‌رغم آنکه تکیه بر یک جهان اسطوره‌شناسی، یزدان‌شناسی، کیهان‌شناسی و اخترشناسی پرمایه و غنی عهد باستان ایرانیان و دین دیگر زده بود، پس از تشرف ایرانیان به دین اسلام، کتاب، کلام و پیام قرآن می‌بایست در عصر و عهد دولت و دین دیگر به حیات خود ادامه دهد. و ادامه هم داد و استمرار نیز یافت، پایید، بالید و خوش درخشید و هنرمندان و شاعران بزرگ ما آن را بیش از پیش سرودند و ستودند و نواختند و نغمه‌های موسیقایی خوش لحن، دلنشین و دل‌نشاط از نغمه‌های نوروژ بزرگ و نوروژ بیاتی و نوروژ خارا و نوروژ عرب و عجم و صبا گرفته تا نغمه‌های خوش و دل‌انگیز نوروژ‌های خردک و کیقبادی و رها و قس علی هذا را ملهم از آیین‌های نوروژی آفریدند (دهخدا، ۱۳۷۲-۱۳۷۳، ج ۱۴: ۲۰۱۸۲-۲۰۱۸۷). و این اتفاق و استمرار و اعجازی بود بس عظیم. بسیاری از جشن‌ها، رسم‌ها و آیین‌های عهد باستانی ایرانی نپاییدند و مسخ، فسخ و نسخ شدند، از کانون فرهنگ و زندگی به پیرامون رانده شدند و در سایه ماندند. لیکن میر و میراث عهد باستانی نوروژ در عهد و عصر اسلام و قرآن در میان ایرانیان مسلمان به حیاتش

ادامه داد. نه تنها ادامه داد و پایید که چونان شاهنامه در ادامه و استمرار هویت ایرانیان و پیوند و پیوستگی میراث سنت دینی و میراث نبوی عهد باستان ایرانی با اسلام و قرآن نقشی به غایت مؤثر بر شانه گرفت. رستاخیزهای بهاری در آیین‌های نوروزی ایرانیان در عصر و عهد دولت قرآن و اسلام استعاره‌ای شدند از رستاخیزهای عظیم معنوی، وجودی، اشراقی و عرفانی. این چنین نوروز پایید. و این چنین این آیین آفرینش و رستاخیزهای بهاری، پاکیزگی، پاک داشتن طبیعت، همدل و همناوا شدن با آفرینش همچنان جذابیت خود را در میان ملت ما و ملل دیگری که با ایرانیان بر خوان ضیافت یک میراث مشترک گرد آمده‌اند و نشسته‌اند و هم‌سفره‌اند و هم‌لقمه‌اند، حفظ کرده است.

جهان مدرن، عصر عُسرت و غربت حیات انسان معنوی و غروب سنت‌های معنوی ست. جهانی که با سنت‌های معنوی وداع گفته است. آیین‌ها و آموزه‌های دینی را چونان آثار تاریخی و فرهنگی به جای مانده از ادوار گذشته زیر سقف و پشت و بترین موزه‌های عظیم عالم مدرنش گردآوری می‌کند و به تماشا می‌نهد. فشار سنگین رخداده‌ها و تراکم سهمگین و نفسگیر تحولات امکانات تفریحی پیچیده و تنوع بی‌سابقه مشغله‌های ریز و درشت، احساس نیاز به فرهنگ و زندگی آیینی را از انسان دوره جدید ستانده است. در جامعه معاصر ما نیز دیگر نوروز با اسطوره‌ها، یزدان‌شناسی، کیهان‌شناسی و اخترشناسی عهد باستانی جشن گرفته نمی‌شود. آن اسطوره‌ها و کیهان‌شناسی و نظام‌های اخترشناسی‌های افلاک محور عهد باستانی به تدریج و به مرور زمان به لایه‌های زیرین و پستوی حافظه جمعی و تاریخی ما ریزش و عقب‌نشینی و رسوب کرده است. ممکن است زبان ما دست و دامن فرهنگ ما پر از اسطوره‌های خاموش ادوار گذشته باشد، لیکن جان ما به آنها دیگر گرم نیست. حضور زنده و گرم در جان ما ندارند. جنبه‌های هویتی، شناختی، معرفت‌شناختی و تاریخی آیین‌های نوروزی بر ماهیت معنوی و مینوی‌شان چیره است و سروری می‌کند. ما دیگر نوروز را به یاد و به پاسداشت اسطوره‌های بر تخت نشستن شهریار اسطوره‌های ایرانی جمشید جشن نمی‌گیریم که فردوسی این چنین گرم و زنده آن را سروده است:

به فر کیانی، کیانی یکی تخت ساخت؛

چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت

که چون خواستی دیو بر داشتی؛

ز هامون به گردون برافراشتی

چو خورشید تابان، میان هوا،

نشسته بر او شاه فرمانروا.

جهان انجمن شد بر آن تخت اوی،
 شگفتی فرومانده از بخت اوی.
 به جمشید بر گوهر افشانند؛
 مر آن روز را روز نو خواندند.
 سر سال نو، هرمز فورَدین؛
 بر آسوده از رنج تن؛ دل زکین
 بزرگان به شادی بیاراستند؛
 می و جام و رامشگران خواستند.
 چنین جشن فرخ از آن روزگار،
 به ما ماند از آن خسروان یادگار

.....و

(کزازی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۲-۳۳).

به هر روی آن اسطوره‌ها، یزدان‌شناسی‌ها، کیهان‌شناسی‌ها و اخترشناسی‌ها و نظام‌های دانایی افلاکی و افلاک‌نگر که آیین‌های نوروزی را در ادوار گذشته جان می‌بخشیدند و استمرارشان را تضمین می‌کردند؛ به تدریج و به مرور زمان به لایه‌های زیرین و پستوی حافظه تاریخی و جمعی ملت ما ریزش و عقب‌نشینی و رسوب کرده‌اند، دیگر زنده و گرم در دسترس و در دست و در دامن جان ما حضور ندارند و حضورشان احساس نمی‌شود. اینک جنبه‌های هویتی، معرفتی، تاریخی و معرفت‌شناسی‌شان بر ماهیت مینوی و معنوی‌شان چیره است و سروری می‌کند. معبد پارتون نیز بر فراز آکروپولیس شهر آتن دیگر پرستشگاه الهه آتنا نیست. جای آن زائران و نیایشگران عهد باستانی را اینک گردشگران و توریست‌های عالم مدرن گرفته‌اند. پارتون نیز تصویری از هویت تاریخی، فرهنگی، ملی و مدنی یونانیان را در آئینه نگاه انسان عالم مدرن باز می‌نماید. و این چنین موزه‌ای به آن نگریسته می‌شود و این چنین از آن پاسداری می‌شود و پاسش می‌دارند. زیگورات چغازنبیل، روزگار عیلامیان نیز اینک موزه است و از این منظر نیز به آن نگریسته می‌شود. بر همین سیاق نیز مآثر تاریخی عظیم پارسه و پاسارگاد. آیین‌های نوروزی نیز، ایمن و مصون از تحولات تاریخی علی‌الخصوص تحولات نفسگیر تاریخی دوره جدید نبوده و نمانده و ره نسپرده و استمرار نداشته‌اند. هر بار با صورت و سیمای نو و معنا و فحوای تازه بر صحنه فرهنگ و زندگی ما ایرانیان فراخوانده شده‌اند. آیین‌های نوروزی اینک پیام آشتی و پاک و پاکیزه داشتن طبیعت

و پیام صلح جهانی را که پیام به غایت نیکو و ضروری و حیاتی در جامعه و جهان ماست بر شانه گرفته‌اند. اتفاقاً در سازمان جهانی یونسکو نیز با چنین اوصاف و با چنین پیام و مسئولیتی میراث نوروزی به ثبت جهانی رسیده است. علی‌رغم آنکه در روزگار ما زمان تاریخی دیگر با ضرباهنگ زمان طبیعی و تکرار فصلی دور طبیعت کوک و هماهنگ نمی‌شود، و در کیهان‌شناسی و نظام دانایی دوره جدید زمان طولی و تک مسیری و تطوری چنان سنبه‌اش پر زور و قوت است که مجال تنفس تجربه و احساس و ادراک دیگر از زمان را از انسان ستانده است، لیکن واقعیت این است که ما همچنان به احساس، ادراک و تجربه‌های دیگر از زمان علی‌الخصوص متعالی و معنوی سخت نیازمندیم. غلبه زمان طولی و تک مسیری و تطوری بر ذهنیت انسان دوره جدید، احساس، ادراک و نسبت و تجربه انسان را از زمان در افق‌ها و چشم اندازه‌های دیگر ستانده است. در دوره جدید، تاریخ و زمان تاریخی بر زمان اسطوره‌ای و آیینی و قدسی و دوری که میرچا الیاده از آن سخن می‌گفت غلبه دارد و سروری می‌کند (Eliade, 1949؛ الیاده، ۱۳۶۸). پیشنهاد می‌کنم موزه‌ای ویژه میراث ملموس و ناملموس آیین‌های نوروزی بی‌درنگ و تأخیر در میهن ما بنیاد نهاده و تأسیس شود؛ شاید بتوان شانه به شانه آن نسبت گرم و زنده با آیین‌های نوروزی را که شتابان گرایش به سردی دارد؛ زیر سقف موزه‌های عالم مدرن پاسشان داشت. تحولات نفسگیر و بنیان کن دوره جدید چنین اقتضا می‌کند. اگر نگوییم تنها لیکن بی‌تردید موزه‌های عالم مدرن یکی از گریزگاه‌ها و پناهگاه‌های در دسترس انسان روزگار ما در صیانت از موارث فرهنگی خود در برابر طوفان‌های سنگین و سهمگین تاریخی دوره جدید هستند.

نتیجه‌گیری

برآیند سخن آن که هرچند میان آیین‌های نوروزی ادوار گذشته که غنی از اسطوره‌های عهد باستانی بودند و پر مایه از ذخایر معنوی و یزدان‌شناسی و کیهان‌شناسی ادوار گذشته، و رسم‌ها و آیین‌های نوروزی روزگار ما فاصله و فراق بسیار افتاده است و علی‌رغم آنکه آیین‌های نوروزی عهد باستانی که در آغاز هر سال و هر بهار تصویری زنده و گرم از آفرینش را در مقیاسی فراگیر و کیهان‌شمول، به نمایش می‌نهادند؛ در روزگار ما به لایه‌های زیرین و تحت‌الاض تاریخ و حافظه تاریخی عقب‌نشینی کرده‌اند؛ مع‌الوصف برغم سایدگی و فرسودگی و فرسایش بسیارشان، آیین‌های نوروزی همچنان محمل پیام‌های مهم و حیاتی برای بشر روزگار ما هستند. آیین‌های نوروزی جامعه و جهان ما را به صلح و آشتی و دوستی و پاکی و پاکیزگی و پاکداشتن و پاسداری

از مواریت طبیعی و فرهنگی فرامی‌خوانند. فراموش نشود که با چنین اوصاف ممتاز آیین‌های نروزی چونان میراث تاریخ و فرهنگ جامعه و جهان بشری ما به ثبت جهانی رسیده‌اند.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- مولوی، جلال‌الدین محمد به محمد. (۱۳۹۰). *مثنوی معنوی*. به تصحیح رینولد ا. نیکلسون. دفتر چهارم. چ ۵. تهران: انتشارات هرمس.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۲-۱۳۷۳). *لغت‌نامهٔ دهخدا*. ج ۱۴. چ نخست. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسهٔ سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۳). *نامهٔ باستان*. ج ۱. تهران: سمت.
- الباده، میرچا. (۱۳۶۸). *اسطوره بازگشت جاودانه: مقدمه‌ای بر فلسفهٔ تاریخ*. ترجمهٔ بهمن سرکاراتی. تبریز: انتشارات نیما.
- Eliade, Mircea. (1949). *The Myth of Eternal Return*. Trans by Willard R. Trask. New York: Pantheon Books Inc.

علل ورود و عقب‌نشینی نیروهای روس در جنگ جهانی اول در پشتکوه (ایلام)

علی نوراللهی^۱

چکیده

در جنگ جهانی اول، ایران به رغم اعلام موضع بی‌طرفی، از یک طرف به صحنه درگیری بین نیروهای روس و انگلیس و از طرفی دیگر، عثمانی و آلمان تبدیل شد. روس‌ها به منظور ضربه زدن به عثمانی‌ها و اشغال بین‌النهرین و همچنین پیوستن به نیروهای انگلیسی، که متحدشان بودند، به غرب ایران لشکرکشی کردند. در مقابل عثمانی‌ها و آلمان‌ها نیز برای مقابله با آنها اقداماتی انجام دادند، از جمله کمک‌های مالی و تسلیحاتی به غلام‌رضا خان والی پشتکوه، اما در عمل والی موضع خود را تغییر داد و اعلام بی‌طرفی کرد. بر عکس این بی‌عملی و اعلام بی‌طرفی والی، عشایر و ایلات منطقه که قلمرو خود را تحت خطر می‌دیدند با بسیج نیروهای رزمی خود به مقابله با روس‌ها برخاسته و توانستند آنها را در قلمرو خود شکست دهند. در این مقاله، بر اساس شواهد محلی و تاریخ شفاهی که هنوز افراد و نوادگان عشایر سینه به سینه آن را حفظ کرده‌اند، با بررسی میدانی و کتابخانه‌ای سعی در روشن کردن ابعاد این بخش از تاریخ منطقه و نقش عشایر در جلوگیری از ورود نیروهای اشغالگر روس به این منطقه شده است.

کلید واژگان: جنگ جهانی اول، پشتکوه، قوای روس، ایل خزل.

۱. دانش‌آموخته دکتری باستان‌شناسی، گرایش دوران تاریخی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران.

مقدمه

بیش از یک قرن، از ورود نیروهای اشغالگر روس به غرب ایران در جنگ جهانی اول گذشته است، دوره‌ای که به بهانهٔ مقابله با نیروهای عثمانی و همچنین پیوستن به نیروهای بریتانیا که از جنوب بین‌النهرین در صدد پیشروی و تصرف بغداد بودند. روس‌ها به فرماندهی باراتف از طریق شمال غرب و همدان مرحله به مرحله برای تصرف غرب ایران و نیل به این هدف پیش آمدند، زیرا در آن زمان نیروی متشکل و منظمی در مقابل آنها قرار نداشت، بنابراین، توانستند پیشروی کنند. نیروهای ژاندارمری، مردمی و ایل‌های کرد غرب (کلهر، سنجایی و...) برای مقابله با قوای متجاوز روس با کمک عثمانی‌ها و آلمان‌ها مقاومت‌های سرسختانه‌ای انجام دادند، اما به دلیل آنکه امکانات محدودی چه از نظر لجستیکی و چه از نظر پشتیبانی برخوردار بودند، در بیشتر موارد به رغم رشادت‌های فراوان و وارد کردن تلفات سنگین بر متجاوزین شکست خوردند. پس از رسیدن روس‌ها به کرمانشاه و اشغال آن، بخشی از نیروهای خود را برای تصرف خرم‌آباد (به طور کلی لرستان) اعزام کردند که با ایستادگی و مقاومت متهورانهٔ ایلات مواجه شد. روس‌ها تلفات فراوان و شکست‌های سنگینی متحمل شدند. اما در نهایت با کمک گرفتن از عناصر ایرانی که در خدمت روس‌ها بودند، توانستند بخشی از نیروهای خود را در خرم‌آباد مستقر نمایند. در همین زمان نیز بخشی از نیروهای خود را برای عبور ایلام امروزی که در آن زمان پشتکوه - حسین‌آباد نامیده می‌شد از مسیر شمال شرق ایلام اعزام کردند، با آگاهی ایل‌های ساکن این بخش دست به مقابله زدند و توانستند نیروهای متجاوز را تار و مار و به اسارت بگیرند. قصد آنها برای یورش به حسین‌آباد و تصرف استان ایلام امروزی، میانبری برای پیوستن به نیروهای بریتانیایی بود که در بصره و جنوب بین‌النهرین در حال پیشروی به سوی بغداد بودند. اما بر آورد فرماندهان روس اشتباه شد و با تلفاتی سنگین برای همیشه از این اقدام چشم‌پوشی کردند.^۱

والی، غلام‌رضا خان ابوالقادره، در این زمان برای دور ماندن از صدمات ناشی جنگ بین دول متخاصم سیاست بی‌طرفی پیشه کرده بود و در عمل از ایستادگی در مقابل روس‌ها طفره می‌رفت. روس‌ها نیز با عمال خود یعنی امیراحمدی، والی را تهدید کردند تا خسارتی که نیروهای ایلی و عشایری بر آنها وارد کرده بودند را جبران کنند و تعدادی از نیروهای مجروح و اسیر خود را از

۱. با این اقدام در صدد آن بودند که با دور زدن این ناحیه نیروهای عثمانی و آلمانی که تنگهٔ مهم و استراتژی پاتوق را در اختیار داشتند، دور بزنند و از دو سو آنها را محاصره کنند یا آنکه به نیروهای انگلیسی در جنوب بین‌النهرین بپیوندند که در این زمان تحت فشار و محاصرهٔ شدید نظامی عثمانی‌ها قرار داشتند.

دست عشایر آزاد کنند. از این حوادث متأسفانه جز یادداشت‌های امیراحمدی هیچ منبع نوشتاری دیگری در دست نیست و این نوشته‌ها به دلیل آنکه مغرضانه و جانبدارانه نوشته شده قابل اعتماد و اطمینان نیست. امیراحمدی برای آنکه شکست نیروهای متجاوز و اشغالگر روس از نیروهای ایلی و عشایری را توجیه نماید- سعی در آن داشت تا این نیروهای مردمی را به تفنگچیان و نیروهای والی منتسب کند- ملاقات‌ها و گفته‌هایش با فرستادگان والی این موضوع را به خوبی بازتاب می‌دهد. اما روایات سینه به سینه و شفاهی محلی که از آن حوادث بازمانده، خلاف گفته‌ها و نوشته‌های امیراحمدی را نشان می‌دهد. شاید مهم‌ترین اسناد در مورد این درگیری‌ها منابع و اسناد آرشیوی روسیه باشند که تاکنون منتشر نشده و در دسترس پژوهشگران قرار ندارند. در نبود این اسناد دسته اول، رجوع به منابع تاریخی که به صورت جسته و گریخته در مورد تحولات منطقه غرب ایران پرداخته‌اند می‌تواند راهگشا باشند. این منابع تاریخی در مورد این درگیری‌ها سکوت کرده‌اند و اطلاعاتی به دست نمی‌دهند، زیرا بیشتر به موضوعات کلی و کمتر به احوالات درونی مناطق درگیر پرداخته‌اند، از جمله این منابع سرگذشت حیرت‌انگیز یک افسر کارمند و ارشد دولت در ۳۷ سال خدمات لشگری و کشوری که توأم با وقایع مهمه و اسرار مکتومه تاریخ معاصر است... (ملک‌زاده هیرید، ۱۳۲۸)؛ طوفان بر فراز ایران (احرار، ۱۳۵۲)؛ ایران در جنگ جهانی اول (میروشنیکیف، ۱۳۴۴)؛ خاطرات دولت موقت (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۷۹) و ایران و جنگ جهانی اول (اتابکی، ۱۳۸۷) را می‌توان نام برد. برخی دیگر به اقداماتی که علما برای مقابله با هجوم روس‌ها انجام داده‌اند پرداخته‌اند (نظام‌الدین‌زاده، ۱۳۷۷)، فن میکوش در کتاب واسموس که به زندگی و اقدامات این افسر آلمانی در ایران در طی جنگ جهانی اول پرداخته به سفر و ملاقات وی با والی پشتکوه و همچنین مساعدت‌هایش به والی در ازای گذاشتن نیرو در اختیار آلمان‌ها می‌پردازد (فن میکوش، ۱۳۷۷). نی درمایر، در کتاب زیر آسمان سوزان ایران نیز اطلاعاتی در مورد اقدامات آلمان‌ها و واسموس ارائه کرده است (نی درمایر، ۱۳۶۳). اما در مجموع، مهم‌ترین سند و منبع در این مورد خاطرات و اسناد سپهبد احمد امیراحمدی است که خود درگیر این موضوع بوده و شرحی از آن ارائه داده است (امیراحمدی، ۱۳۷۳ الف و ب). در این مقاله، بر اساس شواهد محلی یا تاریخ شفاهی که هنوز افراد و نوادگان عشایر سینه به سینه محفوظ نگه داشته‌اند، سعی در روشن کردن ابعاد این بخش از تاریخ منطقه و نقش عشایر در جلوگیری از ورود نیروهای اشغالگر روس به این منطقه شده است.

۱. سیر حوادث

پیش از ورود روس‌ها به مناطق کردنشین غرب ایران، روس‌ها به بهانه مخالفت با مورگان شوستر آمریکایی که با مجوز مجلس دوم مشروطه، دولت وی را برای رتق و فتق و اصلاح امور مالی کشور استخدام کرده بود و اقدامات وی برای سر و سامان دادن به امور مالی کشور چون با منافع روسیه در تضاد بود، از دولت ایران خواستند که وی را اخراج نماید. به همین منظور برای اجرای خواسته خود، به اقدامات عملی چندی دست زدند، از جمله طی اولتیماتومی به هیأت دولت درخواست لغو مأموریت شوستر را دادند (کسروی، ۲۵۳۷: ۲۳۵). افزون بر آن، این مسئله فرصت خوبی را در اختیار روس‌ها قرار داد تا آنها به بخش‌های شمالی ایران دست انداخته و به اشغال خویش در آورند. رد اولتیماتوم این زمینه را فراهم آورد تا روس‌ها بخش‌های بیشتری از شمال ایران را به اشغال در آورند و بخشی از نیروهای خویش را برای تصرف شهر مشهد اعزام کردند و این شهر را به تصرف در آوردند. در شهرهای متصرفی و تحت اشغال خویش به قتل و غارت مردم پرداخته و بارگاه امام هشتم شیعیان را به توپ و گلوله بستند (Mathee, 2018: 143). این اقدامات روسیه در نواحی اشغالی سبب بروز اعتراضات عمومی شد. در این زمان، در واکنش به اقدامات روس‌ها علمای مذهبی عتبات عالیه به اقدامات متعددی دست زدند، از جمله نامه‌نگاری به رؤسای ایل‌ها برای حفظ وحدت و لزوم مقابله با نیروهای روس است. یکی از این رؤسا که مخاطب و مورد توجه این مکاتبات بود، والی پشتکوه یعنی غلام‌رضا خان ابوالقداره بود که همچو پدرش حسینقلی خان با علمای نجف حشر و نشر داشت در این باره حاج سیاح می‌نویسد: «این والی به این نحو که از مردم می‌گیرد، بسیار است که از سادات و طلاب کربلا و نجف خصوصاً آن‌رئود که از هر جا دخل می‌برند بنزد او آمده اظهار حاجت می‌کنند بایشان بذل می‌کند، شاید برای اشتها و تمجید علماء عتبات باشد» (سیاح، ۲۵۳۶: ۲۲۷). بنابراین، وی نیز سعی در نزدیکی به آنها داشت. علما از وی طی نامه‌ای درخواست کمک برای مقابله با روس‌ها کردند (کسروی، ۲۵۳۷: ۴). متن نامه به قرار زیر است: «پیوسته ظاهر و هویدا از قدیم زمان بوده که با وجود اعیان اکابر و قبائل و عشایر، اجانب دست اندازی به ایران نخواهند نمود چه برسد به ورود در آن به قتل و غارت و کمال سلطنت. آیا مرد و مردانگی در ایران باقی نمانده؟ یا اسلام در پشت گوش‌ها

۱. شکست عثمانی‌ها در منطقه ساری قمیش قفقاز می‌توانست نقطه عطفی در سیاست توسعه‌طلبی آنها در قفقاز، ترکستان روسیه و شمال ایران باشد، زیرا اکثریت جمعیت این مناطق ترک زبان بودند. اما شکست آنها در این نبرد برنامه و چشم‌انداز آنها را تغییر داد و به پان اسلامیسم روی آوردند. به همین منظور در اوایل سال ۱۹۱۵ م، به سران مذهبی شیعه در کربلا و نجف نزدیک شده و موفق به گرفتن چندین فتوای جهاد بر ضد متفقین شدند (۹ فروردین ۱۲۹۴)، این اقدام عثمانی‌ها با استقبال و حمایت آلمانی‌ها روبرو شد. پس از این شکست عثمانی‌ها بر تمرکز نیروهای خود در غرب ایران (کرمانشاه) افزودند (اتابکی، ۱۳۸۷: ۶۰؛ احرار، ۱۳۵۲، ج ۲: ۷۲۴).

افتاده؟ یا اختلافات کارها را به اینجا رسانیده؟ حاشا، ثم حاشا که اگر مرد زیاده بر سابق نبوده، بالبداهه کمتر نخواهد بود. مسلماً معرفت به اسلام و تدین به دین مبین حضرت خاتم‌النبین صلی الله علیه و آله اجمعی به حمد الله به مراتب زیاده شده و اختلافات در اطراف در هیچ زمانی در مقابله کفر و اسلام نبوده. یا للمسلمین الایرانیین، یک مشهد مقدس در مملکت ایران آن هم به تصرف کفار در آید و هرچه خواهند معمول دارند؟! آیا اختلاف در مورد دیگری که ربطی به هجوم کفار بر اسلام ندارد، می‌شود عذر گردد؟ و اختیار سکوت و استراحت و سکون و عدم حرکت نمائید؟ رجای واثق آن که به اتحاد و اهتمام ملا کلام و کلمه واحده حفظ حیات اسلام را نموده و امر به جایی نرسد که فاتحه به جهت اسلام گرفته شود. داعیان در کاظمین مجتمع، بشارت اتحاد در حفظ اسلام به دولت و ما بدهید. لاحول و لاقوه الا بالله العلی‌العظیم.

الاحقر عبدالله المازندرانی، محمدحسین الحایری المازندرانی، شیخ الشریعه الاصفهانی، اسماعیل ابن صدرالدین العاملی، مصطفی الحسینی الکاشانی، سیدعلی تبریزی» (نظام‌الدین زاده، ۱۳۷۷: ۹۷؛ احرار، ۱۳۵۲: ۷۲۴).

والی غلام‌رضا خان ابوالقداره با توجه به اوضاع و احوال و همچنین به دلیل آنکه چنین اقداماتی در گذشته نتیجه ملموسی نداشته و دیگر آنکه همواره قلمرو والی مورد هجوم و یورش سپاهیان عثمانی قرار داشت که بارها و بارها سبب درگیری‌های شدید و خونینی میان نیروهای والی با آنها شده بود، اعتمادی به عثمانی‌ها نداشت و به این درخواست‌ها توجهی نمی‌کرد و سعی داشت که در این میانه قلمرو خویش را از آشوب و درگیری‌های احتمالی دور نگه دارد. بنابراین، سیاست خود را همچنان که در طی قرارداد ۱۹۰۷ م، مبنی بر بی‌طرفی بود، با تقویت قوای نظامی خود حفظ کند.

بیشتر این سیاست والی حتی در طی شورش‌های سالارالدوله که بیشتر ایلات کردنشین به سودوی در آن شرکت کرده بودند (فریدالملک همدانی، ۱۳۵۴: ۳۷۹)، نیز صورت گرفت و والی هیچ‌گاه کمک مؤثری به سالارالدوله نکرده بود، به‌رغم آنکه به ظاهر از وی حمایت می‌کرد و به او قول مساعدت می‌داد.

دولت ایران با شروع جنگ جهانی اول^۱ اعلان بی‌طرفی نمود (۹ آبان ۱۲۹۳ / ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۲)

۱. شروع جنگ بر فشار خارجی در ایران افزود و سبب شد که اختلافات دیرینه در عرصه سیاست ایران گسترش یابد، حکومت مرکزی چنان دچار اختلاف و چنددستگی بود که دولت‌های مختلفی که بر سرکار می‌آمدند، هیچ‌گاه بیش از چند ماه دوام نمی‌آوردند. و از آن گذشته، خود حکومت مرکزی تنها منبع قدرت در کشور نبود. همان‌طور که بلوخر، از ناظران آن دوره، می‌نویسد، «برای قدرت سیاسی موجود در کشور دو منبع وجود داشت، یکی رسمی که شامل حکومت و پیوندهایش می‌شد، و دیگری غیررسمی» که به گفته او شامل «نیروهای ملی» می‌شد.

در پی تأیید رسمی قانون اساسی ایران از سوی شاه قاجار در سال ۱۲۸۵، رقابت روس و انگلیس در ایران، دست کم به طور موقت، کاهش یافت و قراردادی بین این دو قدرت بزرگ بسته شد. بر اساس قرارداد ۱۹۰۷ (۱۲۸۶)، ایران به سه منطقه زیر نفوذ



(تصویر شماره ۱)، دول متخاصم به این اعلان بی‌طرفی توجهی نکردند و روس‌های نواحی شمال و شمال‌غرب، انگلیسی‌ها نواحی جنوب، عثمانی و آلمانی‌ها نواحی غرب را به اشغال خویش درآوردند. نیروهای روس برای مقابله با عثمانی‌ها و متحدانش در نواحی شمال‌غرب و غرب وارد شدند.^۱ زیرا وضع نیمه مستعمره و وابسته ایران به طور کلی اتخاذ یک سیاست مستقل از جمله بی‌طرفی واقعی را غیرممکن می‌کرد. همچنین دفاع حاکمیت ملی از تجاوز دول بزرگ که ایران را غنیمتی در کشمکش برای مستعمرات و مناطق نفوذ جدید می‌دانستند غیرممکن بود (میروشنیکف، ۱۳۴۴: ۱۰۸) (تصویر شماره ۲).

قوای روس^۲ در دسامبر ۱۹۱۵ م، همدان را اشغال و به سوی کرمانشاه پیشروی کردند. هرچند مقاومت‌های دلاورانه نیروهای عشایری در گردنه اسدآباد و کنگاور با حمایت آلمان‌ها و عثمانی‌ها صورت گرفت، اما در مقابل ارتش منظم، آزموده و مجهز روس‌ها کاری از پیش نبردند. در این زمان فرماندهی نیروهای عشایر و واحدهای عثمانی در کرمانشاه را فیلدمارشال کلمار فرای هرفن در گلتنس^۳ بر عهده داشت (رحمانی، ۱۳۸۰: ۱۴۳-۱۴۴؛ فریدالملک همدانی، ۱۳۵۴: ۴۴۹-۴۵۰).

به همین منظور در این زمان از طرف دولت عثمانی کمک‌های نظامی متعددی در اختیار والی

روسیه، زیر نفوذ بریتانیا، و بی‌طرف تقسیم شد. بریتانیا، بر مبنای این قرارداد، در اکتبر ۱۹۱۰ (مهر ۱۲۸۹)، به ایران در مورد امنیت جنوبی ایران اولتیماتوم داد. بریتانیا، با انجام این کار الگویی برای روس‌ها فراهم آورد. سربازان روسی در آن زمان ایالت‌های شمالی ایران را اشغال کرده بودند. حکومت تزاری نیز در نوامبر ۱۹۱۱ (آبان ۱۲۹۰) به ایران اولتیماتوم داد، که به معنای تلاش برای تبدیل شمال کشور به منطقه مستعمره نیمه وابسته بود. مجلس ایران، که از حمایت مردم برخوردار بود، در برابر اولتیماتوم روسیه مقاومت می‌کرد، اما دولت متزلزل مرکزی ایران تصمیم به پذیرش اولتیماتوم و انحلال مجلس گرفت. به نظر می‌رسید پذیرش اولتیماتوم و انحلال مجلس تنها اقدام مؤثری بود که نمایندگان مجلس می‌توانستند در برابر بحران پدید آمده انجام دهند. در این میان، اشغال شمال و جنوب ایران از سوی سربازان روسی و انگلیسی نیروهای عثمانی را برانگیخت تا در اوایل جنگ به غرب و شمال غربی ایران تجاوز کنند. اگر فعالیت‌های مأموران آلمانی نیز، به ویژه در میان ایلات جنوب [و غرب]، به این فهرست مصیبت‌ها افزوده شود، واضح که دولت مرکزی ایران در این دوره چقدر ناتوان بوده است. واکنش اولیه دولت مرکزی ایران به شروع جنگ اعلام بی‌طرفی اکید ایران در فرمان دهم آبان ۱۲۹۳ (اول نوامبر ۱۹۱۴) بود. اما اعلام بی‌طرفی دولت ایران در حالی که نیروهای متفق بخش قابل ملاحظه‌ای از خاک ایران را اشغال کرده بودند معنی و مفهومی نداشت (اتابکی، ۱۳۸۷: ۱۳-۱۴).

۱. سپاه روس پس از ورود به ایران برای انجام عملیات در تهران، قم و همدان به سه بخش تقسیم شد (تصویر شماره ۲). ژنرال باراتف دستور داشت با نیروهای خود کنسول‌های روس را به محل مأموریتشان برگرداند و ژاندارم‌ها را خلع سلاح و سربازان مزدور (نیروهای عشایری و ایلی) را متفرق کند. در ۱۶ دسامبر یک فوج از سپاه روس پس از نبردی سخت در نزدیک روستای الچی، همدان را بدون مقاومت تصرف کردند و سپس سربازان مزدور و واحدهای ژاندارم را که تحت رهبری افسران آلمانی بودند، به آن سوی گردنه عباس آباد عقب راندند (میروشنیکف، ۱۳۴۴: ۵۸). ژنرال باراتف دستور داشت تا از طریق غرب ایران به نیروهای انگلیسی در جنوب بین‌النهرین پیوندد (احرار، ۱۳۵۲: ج ۲: ۶۳۲). باراتف با تمام تلاشی که برای پیوستن به نیروهای انگلیسی تحت محاصره در کوه‌الاماره بین‌النهرین انجام داد اما پیش از عبور از مرز، نیروهای انگلیسی تسلیم شدند (همان: ۷۲۶).

۲. برای آگاهی از تعداد نفرات قوای روس در تهاجم به کرمانشاه ر. ک به احرار، احمد. (۱۳۵۲). *طوفان در ایران*. ج ۲. تهران: نوین. ص ۸۱۳.



الملاک لله

السلطان ابن السلطان السلطان احمد شاه قاجار

نظر باینکه در این اوقات مناسفانه بین دول اروپا نایره جنگ مشتمل است و ممکن است این محاربه

(محل همه مایونی)

بحدود مملکت ما نزدیک شود. و نظر باینکه روابط و داد و بیداد ما بجمده الله با دول متخاصمه برقرار است برای

اینکه عموم اهالی از نیت مقدسه ما در حفظ و سیانت این روابط حسن نسبت به دول متحاربه مطلع

باشند امر و مقرر میفرمایم که جناب مستطاب اجل الشرف اکرم انجم مهین دستور معظم مستوفی الممالک

رئیس الوزراء و وزیر داخله فرمان ملوکانه را بر همان فرمان و حکام و مأمورین دولت ابلاغ دارند که دولت

ما در این موقع مسلک بیطرفی را اتخاذ و روابط دوستانه خود را با دول متخاصمه تا کان حفظ و سیانت

متنباید و بدین لحاظ مأمورین دولت را باید متوجه نمایند که نباید وجهاً من الوجوه برآ و بجزراً کمک بهمراهی

و یا ضمیمت هر یک از دول متخاصمه نموده و با اسلحه و ادوات حربیه برای یکی از طرفین تدارک و یا حل

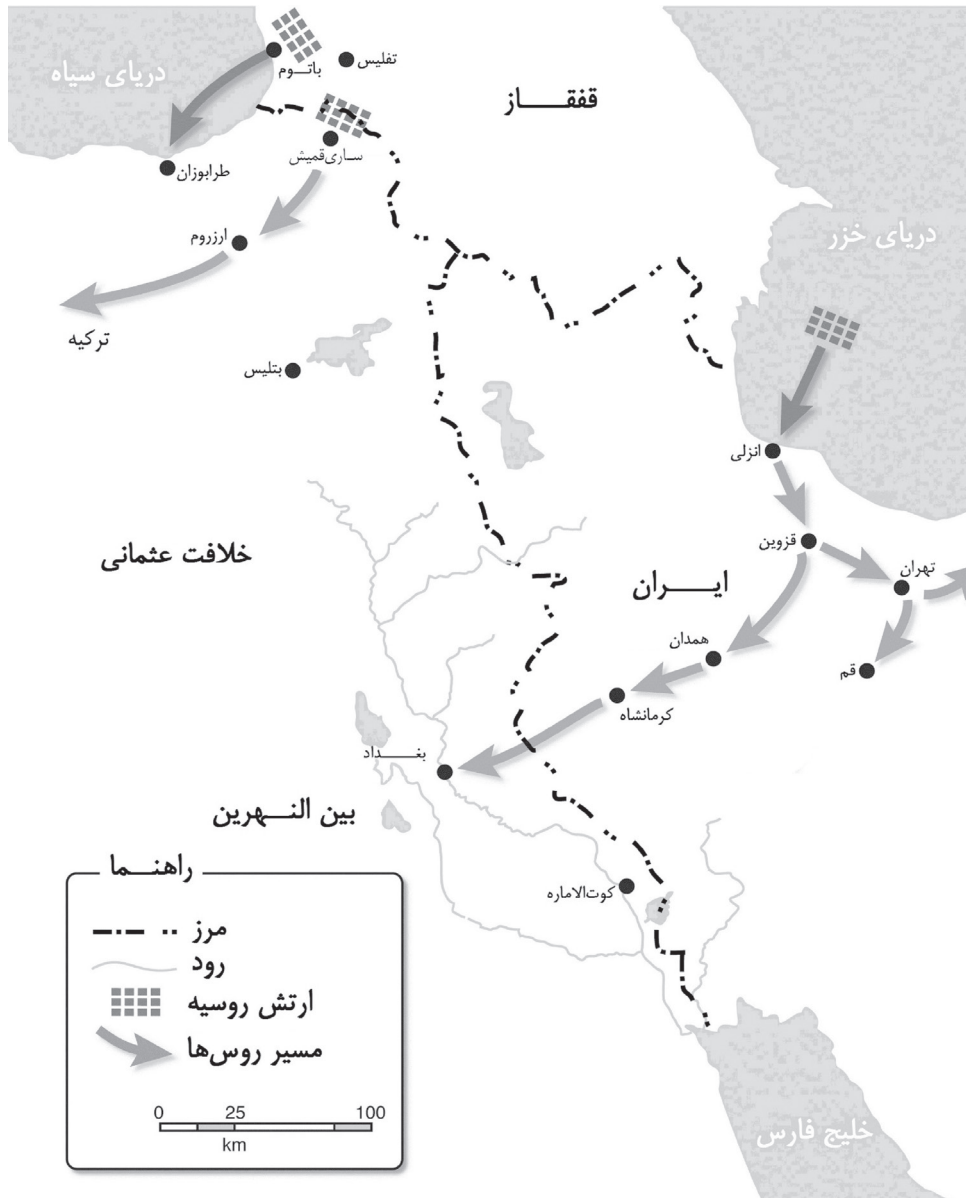
کنند و باید از طرفداری با هر کدام از دول متحاربه بزهیز و احتراز نموده مسلک بیطرفی دولت متبوعه

خود را کاملاً رعایت نمایند و در تکمیل حفظ بیطرفی و سیانت روابط حسن باز آنچه هیئت دولت ما

مصلحت داند و می‌رشد در اجرای مقررات آن امر ملوکانه شرف صدور خواهد یافت

۱۲ شهر ذیحجه الحرام ۱۳۳۲

مطبعه « تاروس » طهران



تصویر شماره ۲. مسیر نیروهای روسی تحت فرماندهی باراتف برای تصرف بغداد (بازترسیم نگارنده).

قرار گرفت به طوری که در آغاز عثمانی‌ها دو هزار تفنگ، دو عراده توپ و ششصد هزار لیره به والی دادند و او را به همکاری و اتحاد فراخواندند (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۷۹: ۳۲۵). والی نیز به آنها وعده گسیل یک نیروی نظامی چند هزار نفری برای کمک به آنها داده بود (میروشنیکف، ۱۳۴۴: ۵۹). چنانچه واسموس آلمانی در اوایل ۱۳۳۴ ه.ق / فوریه ۱۹۱۵ م، با یک کاروان که شامل جعبه‌های پول لیره عثمانی و برگه‌های تبلیغاتی به تمام زبان‌ها و لهجه‌ها بود، به اتفاق دکتر لندرس و سه ایرانی به نام‌های میرزامحمد، نصرالملک و حسن خان از طریق پشتکوه به ایران آمد و کاروان آلمانی‌ها در باغ شاهی وارد عمل شد (نی درمایر، ۱۳۶۳: ۴۱-۴۲).

غلام‌رضا خان برای پذیرایی محترمانه از آلمانی‌ها گروهی از مردان جنگی را به سرکردگی یکی از پسرانش به استقبال آنها فرستاد. در مدت توقف کوتاه واسموس در نزد والی، به خوبی از وی پذیرایی شد. ضمن گفتگویی که واسموس با والی داشت، غلام‌رضا خان اظهار کرد در صورتی که اسلحه و بیش از هر چیز پول زیاد در اختیارش بگذارند، آمادگی دارد به آلمان‌ها علیه انگلیسی‌ها کمک کند، زیرا او نه تنها برای هزینه دستگاه گسترده خود بلکه بیشتر برای تحکیم قدرتش که رو به تزلزل می‌رفت به پول زیاد احتیاج داشت. پس از آنکه هدایای ارسال شده از آلمان موجب خشنودی و سرور خاطر والی شد، واسموس در پناه گروهی که از طرف والی برای مشایعت و بدرقه او تعیین شده بودند به سفر خود در ایران ادامه داد (فن میکوش، ۱۳۷۷: ۷۹-۸۱).

در اواخر اکتبر ۱۹۱۵ م، برابر با اواسط ذی‌الحجه ۱۳۳۴ ه.ق، کانیتس افسر آلمانی در ایران در سلطان‌آباد، شورای جنگی تشکیل داد. سپس برای عملی کردن نقشه جنگی خویش راهی دیدار نظام‌السلطنه، والی لرستان شد و پشتیبانی خود را از آلمان‌ها اعلام کرد. پس از آن کانیتس در ۲۷ اکتبر / ۱۸ ذی‌الحجه، همراه سرگرد دماره، رئیس ژاندارمری بروجرد و یکی از اعضای هیأت کلاین به نام ستوان لورز، به دیدار غلام‌رضا خان والی رفت که وی نیز برای مقابله با روس‌ها و انگلیس‌ها اعلام آمادگی کرده بود. کانیتس پس از مذاکره با والی موفق به جلب نظر وی و فرزندش سردار جنگ برای حمله به انگلیسی‌ها در دره کارون و بیرون راندن آنها از عراق شد که شاید ابتکار پشتیبانی از آلمان نظر فرزندش بود (گرکه، ۱۳۷۷: ۳۰۸-۳۰۹). بنابراین، نه تنها حمایت والی برای مقابله با روس‌ها نبود بلکه تمرکز نیروی‌های والی و پسرش بر خطر حضور انگلیسی‌ها در جنوب و دره کارون عراق بود.

رفتار والی در مقابل آلمان‌ها و عثمانی‌ها بیشتر وعده‌هایی بود برای دریافت امکانات نظامی و دریافت بیشتر پول به خصوص در دوران پیش آمده، پس از مشروطیت که اوضاع و احوال حکام نیمه مستقل مانند والی همواره در معرض تهدید قرار داشت که چون کمک آلمان‌ها و عثمانی‌ها محقق نمی‌شد، در عمل اقدام خاصی صورت نمی‌داد و یا نمی‌خواست خود را با در افتادن با روس‌ها در معرض تهدید قرار دهد.

با این حال نیروهای روس تزاری به فرماندهی ژنرال نیکلای باراتف، بیستون را در ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ م و کرمانشاه را در ۱۳ فوریه ۱۹۱۶ م تسخیر کردند. پیشروی‌های بعدی روس‌ها و تصرف بیجار در ۱۹ فوریه و سنندج در ۲۵ فوریه ۱۹۱۶ م سبب شد تا نیروهای ائتلاف آلمان-عثمانی با هدایت سرهنگ آرتور بپ وابسته نظامی جدید آلمان و دو سرگرد آلمانی دیگر به نام‌های سرگرد لئوناردی و سرگرد ابرهارد، و متشکل از چهار گردان ارتش عثمانی و پنج هزار نفر از عشایر کرد که ماکس اتو شونمان آنها را جمع کرده بود، با پشتیبانی هزار ژاندارم ایرانی به مقاومت در برابر روس‌ها بپردازند تا کرمانشاه به عنوان منطقه حائل میان نیروهای روسیه و بریتانیا (در بین‌النهرین) در دست متفقین (ائتلاف آلمان-عثمانی) باقی بماند. سرانجام در ماه‌های بعدی روس‌ها توانستند ائتلاف نیروهای عشایر، آلمانی و عثمانی که در منطقه کردند و گردنه پاتاق موضع گرفته بودند را شکست داده و تا خانقین پیشروی کنند.^۱ اما با شکست نیروهای انگلیسی از عثمانی‌ها^۲ در جنوب بین‌النهرین در فوریه همان سال، نیروهای روس به کرمانشاه^۳ عقب‌نشینی و با وقوع انقلاب فوریه ۱۹۱۷ م، کرمانشاه را ترک کردند (رحمانی، ۱۳۸۰: ۱۴۳-۱۴۴).

۱. در سال ۱۹۱۶ م، در شمال غربی ایران «جبهه ایران» تشکیل شد. این جبهه جناح چپ جبهه قفقاز را تشکیل می‌داد. برای نجات نیروهای انگلیسی که در کوت‌العماره محاصره شده بودند، فرماندهی روس بنا به درخواست بریتانیا در بهار سال ۱۹۱۶ م، به ژنرال بارتوف دستور داد دوباره به طرف غرب حرکت کند. روس‌ها در ۱۰ مه، قصر شیرین را تصرف کردند و عثمانی‌ها را از خاک ایران به خانقین عقب راندند، در ماه ژوئن واحدهای سپاه روس بین‌النهرین را تصرف کردند و ضربات سختی به نیروهای عثمانی در رودخانه دیاله وارد آوردند (میروشنیکف، ۱۳۴۴: ۶۴-۶۵).

۲. ملک‌زاده هیرید در این باره می‌نویسد: «غالب منتقدین و مفسرین سیاسی و نظامی آن روز قائل بودند که: انگلیسی‌ها لاقابل، قادر به مدافعه در همان کوت‌العماره محصور بودند؛ ولی نخواستند روس‌ها به بغداد برسند و این ننگ شکست موقتی را تحمل کردند که روس‌ها بغداد را تصرف ننمایند» (ملک‌زاده هیرید، ۱۳۲۸: ۲۹).

۳. سایکس درباره قحطی این زمان می‌نویسد: قطعاً غرب و شمال‌غرب ایران تاوان سنگینی برای ناتوانی دولت خود پرداخته‌اند. اوضاع قحطی تمام کشور را که از مواد غذایی و دام تهی شده در بر گرفته است (مجد، ۱۳۸۷: ۱۱۲). شاهزاده عبدالحسین فرمانفرما حاکم فارس در این زمینه گفته است: «... در کرمانشاه، تمام روستاها ویران شده‌اند. از روستاهایی که پانصد خانه و یک هزار خانوار داشته‌اند، اکنون ویرانه‌ای مانده است. حتی در و پنجره‌ها را برای هیزم یا ساختن مواضع دفاعی برده‌اند. در مناطقی که محصول کافی وجود داشت، امروز یک گاو زنده پیدا نمی‌شود» (همان: ۱۲۰). برای اطلاع بیشتر از شدت مصائب و قحطی در کرد و کرمانشاه و نواحی دیگر ر.ک به: دنسترویل، ۱۳۶۲: ۳۰-۳۱؛ احرار، ۱۳۵۲: ۸۲۳؛ اتابکی، ۱۳۸۷: ۶۰-۶۱، ۲۰۶).

در این اوضاع نیروهای روس موفق به شکست نیروهای تحت فرماندهی عثمانی و آلمانی‌ها در همدان، کرمانشاه^۱ و کردستان شدند و توانستند این مناطق را به اشغال خویش در آورند و برای پیوستن به نیروهای انگلیسی به سمت بین‌النهرین پیشروی کنند. در ضمن این پیشروی‌ها، بخشی از نیروهای روسی از طریق هلیلان امروزی وارد شمال ایلام امروزی شدند و به سمت غرب پیشروی کردند. در این زمان عشایر لک، طوایفی از ایل ریزه‌وند و بیژن‌وند و ایل خزل در این مناطق به سر می‌بردند. طوایف منطقه از آنجا که با یورش بخش‌های ارتش روس مواجه شدند، دست به مقابله زدند و در طی جنگ شدید چریکی مبتنی بر کمین و یورش در گذرگاه‌های سخت کوهستانی این منطقه بود، توانستند بسیاری از این نیروها را کشته و تعدادی را نیز به اسارت بگیرند این در حالی بود که همچنان که اشاره شد تمرکز نیروهای والی بر نواحی جنوبی‌تر بود (تصویر شماره ۳).

اما در همین زمان سردار نظرعلی خان و نیروهای ایلی تابعه‌اش توانستند با حمایت عشایر، تقریباً از همین مسیر و با گذر از ایل‌راه‌ها خود را به کرند و قصر شیرین برسانند و به نیروهای تحت امر نظام‌السلطنه مافی پیوندند، ملک‌زاده هیربد این رویداد را چنین شرح داده است: «قریب دو ماه، در دره خرم‌آباد محصور بوده نه راه پس و نه قدرت رفتن به پیش داشتیم. بالاخره مرحوم نظر علی خان؛ سردار لرستانی با تقاضاهای زیاد آمده و ما را جلو انداخته، و از داخل لرستان و با عبور از سیمره که خود سوژه یک رمان شیرین و جذابی است، تا گیلان غرب بدرقه، و به قصر شیرین وارد شدیم» (ملک‌زاده هیربد، ۱۳۲۸: ۲۶؛ روستایی، ۱۳۷۷: ۸۸).

تنها منبع مکتوب که به این موضوع یعنی ورود نیروهای روسی به این قسمت اشاره کرده خاطرات امیراحمدی است که همراه با نیروهای روسی به فرماندهی ن. ن. باراتف^۲ در تصرف کرمانشاه و غرب ایران همکاری می‌کرد که به غلط یا به عمد شکست نیروهای روسی در این بخش غرب را به نیروهای والی منتسب کرده است. در حالی که این نیروها در طی گذرشان از هلیلان و

۱. اسکار هایزر (Oscar Heizer) در گزارش ۱۱ ژوئن ۱۹۱۸ م می‌نویسد: «دوستی که اخیراً از کرمانشاه ایران بازگشته است، اوضاع زیر را که چند ماهی است آن نواحی را دربرگرفته، گزارش کرده است: در پی اشغال پیاپی ترک‌ها و روس‌ها در سال گذشته، هیچ کار کشاورزی‌ای صورت نگرفته است. از یک سو رفتار ناهنجار مهاجمان که مردم را مجبور می‌کنند پول کاغذی بی‌ارزش آنها را استفاده کنند و از سوی دیگر نبود منابع، اوضاعی را در کرمانشاه به وجود آورده است که در تاریخ آن تا سال‌های دور بی‌سابقه است. سربازان و حتی افسران چنان رعب و وحشتی به وجود آورده‌اند که اغلب دکان‌دارهای فروشنده مواد غذایی به محض دیدن آنها، در دکان‌هایشان را می‌بندند. گرسنگی به حدی رسیده است که هر روز چندین جسد را از خیابان‌های نه فقط کرمانشاه، بلکه تمام شهرهای این ناحیه جمع‌آوری می‌کنند. از آنجا که کالاها را نیز فقط از طریق زمینی و مسیر عماره و پشتکوه و آن هم با صرف هزینه‌های بسیار سنگین و نامعمول می‌توان وارد کرد، اوضاع تجارت نیز بسیار بد است» (مجد، ۱۳۸۷: ۱۱۰).

2. Nikolai Nikolayevich Baratov Baratashvili.

امیراحمدی اما روایتی دیگر در خاطرات خود ارائه داده است، به طور عمد سعی داشته تا نقش این نیروهای خود انگلیخته و ایلی را نادیده گرفته و مقصر این درگیری‌ها را والی پشتکوه جلوه دهد، برای باج خواهی از والی و اینکه نقش خود را نیز در نظر فرماندهان روس مهم و کلیدی نشان دهد، می‌نویسد: «چون مشکل کارشکنی عشایر از میان برخاست، قشون روس به طرف هارون‌آباد (شاه‌آباد سابق و اسلام‌آباد امروز) حرکت نمود. در پاتاق با قشون عثمانی تلاقی شد و اردوی ترک پس از زد و خورد خونینی عقب‌نشینی کردند و همه جا فتح با قشون روس بود، تا به نزدیک مرز عراق رسیدیم. در آنجا انگلیسی‌ها پیشنهاد کردند که یک دسته از قشون باراتف با نیروی انگلیس که در کرکوک متمرکز بودند، تماس بگیرند و یک اسکادران از این قشون به طرف کرکوک حرکت نمود. مرا به حکومت هرسین پیشنهاد کردند و والی غرب نیز فوری پذیرفت. زیرا در گردنه بیدسرخ^۱ از طرف لرستانی‌ها تعرضاتی می‌شد که به حمل و نقل قشون روسیه صدمه می‌زد و من به هرسین آمدم و به واسطه آشنایی که در محل داشتم، عده‌ای از اهالی محل را مأمور امنیت راه نمودم و در صدد بودم که عده‌ای از رؤسای عشایر لرستان را به کرمانشاه بیاورم که حضوراً با باراتف آشنایی پیدا کنند که دفعه‌تاً قاصدی رسید و نامه‌ای از باراتف داشت که به کرمانشاه احضارم کرده بود. وقتی به کرمانشاه آمدم و ژنرال باراتف را ملاقات کردم، گفت که بین ما و انگلیسی‌ها توافق شده که نیرویی به کرکوک بفرستیم. یک اسواران^۲ فرستادیم و در پشتکوه ابوقدره‌ای‌ها طوری با آنها جنگیده‌اند که در حمله اول نابود شده‌اند؛ و اکنون می‌خواهیم اردویی به ریاست پالکونیک پیچراخوف^۳ بفرستیم» (امیراحمدی، ۱۳۷۳ الف: ۱۰۴).

وی در ادامه برای توجیه و قانع کردن فرمانده روس می‌گوید:

«من داستان سنجابی‌ها و وعده‌ای که به من داده بودند که بدون نظر من جنگی با ایرانی‌ها راه نیندازند یادآور شدم و گفتم^۴ اگر به من گفته بودید، کاری می‌کردم که در پشتکوه هم مثل هرسین خود مردم حافظ راه و ارتباطات باشند» (همان).

۱. در بیدسرخ نیروهای ایل کلهر و همییمانانش و نیروهای ژاندارمری در مقابل نیروهای روس با رشادت و دلاوری جنگیدند و روس‌ها به سختی با تلفات زیاد توانستند از این منطقه عبور کنند. امیراحمدی در خاطراتش هیچ اشاره‌ای به دلاوری‌های نیروهای ایل کلهر و ژاندارمری در برابر روس‌ها نمی‌کند (احرار، ۱۳۵۲، ج ۲: ۶۷۰؛ ملک‌زاده هیرید، ۱۳۲۸: ۲۴).

۲. در سواره نظام نیروی زمینی این یگان، اسواران نامیده می‌شود و پیش از این در زمان قاجار بهادران نامیده می‌شد.

3. Col. Lazar Bicherakov

۴. نه در اینجا و نه در هیچ جایی از خاطراتش به مقاومت و دلیری نیروهای ژاندارمری و ایل کلهر و دیگر ایلات که تحت فرماندهی نظام‌السلطنه مافی (رئیس دولت موقت) اشاره‌ای نمی‌کند (اگر هم اشاره‌ای می‌کند بیشتر به عنوان دشمن از آنها یاد می‌کند). چنان می‌نماید که نیروهای متجاوز روس که وی در رکاب آنها بود بدون هیچ درگیری و مقاومت و تلفاتی به سوی کرمانشاه حرکت کرده‌اند. شکست‌ها و تلفات آنها را کوچک می‌شمارد (امیراحمدی، ۱۳۷۳ الف: ۹۱-۱۰۸).



در اینجا وی نادانسته به شکست نیروهای روسی از ایلات شمال ایلام امروزی، نه از قشون تحت امر والی پرده برداشته است، زیرا از هرسین به عنوان نمونه یاد کرده که اهالی محل و طوایف لک حاضر به پذیرش اینکه بیگانگان روس در قلمروشان باشند نبودند و با آنها درگیر شده بودند.^۱ و در ادامه می نویسد: «اکنون هم به مصلحت نیست که اردوی دیگری بفرستید. زیرا حداقل شما را از جنگ با دشمن باز خواهد داشت. باراتف که از ماجرای سنجابی‌ها تجربه تلخ داشت، فوری پذیرفت و گفت: اگر این مشکل حل شود، از شما ممنون خواهم شد» (امیراحمدی، ۱۳۷۳ الف: ۱۰۴-۱۰۵).

در ادامه وی به سرگستگی و دستپاچگی والی در رابطه با تصمیمات احتمالی اشاره کرده و می نویسد که والی از وی چاره خواسته که این موضوع به خوبی نشان می دهد که والی در شکست نیروهای روس متعرض به قلمرو ایلات شمال ایلام نه تنها دخیل نبوده بلکه بی اطلاع نیز بوده است. «من یک اسکاداران از او خواستم. نامه به سرهنگ پیچراخوف^۲ نوشت که در اختیارم بگذارد. وقتی نزد پیچراخوف رفتم، انتظار داشت که به پشتکوه برای سرکوبی ابوقداره‌ایی‌ها حرکت نماید و هنگامی که امر باراتف را به او اعلام کردم. با خونسردی یک اسکاداران سوار در اختیار من گذاشت. به پشتکوه حرکت کردیم و در هرسم و پس از ملاقات با ابوقداره، به او خاطر نشان ساختم که مخاصمه او با روس‌ها موجب شده که اردو به طرف پشتکوه حرکت کند و طبعاً تاب مقاومت نخواهد داشت. او دستپاچه شد و راه چاره‌ای از من طلبید. گفتم: اگر به دستور من رفتار نمایی، از بند خلاص می شوی. قبول کرد که تسلیم فکر من باشد. پیشنهاد کردم مجروحین و تفنگ‌هایی که از روس‌ها نزد اوست، جمع آوری و به من بدهد که به نزد باراتف ببرم و نامه‌ای هم بنویسد به باراتف که حمله به اسکاداران روسی را دزدان^۳ مرتکب شده‌اند و خود متعهد می شود که دزدان را دستگیر و تسلیم سازد» (امیراحمدی، ۱۳۷۳ الف: ۱۰۵).

در مورد واکنش و تصمیم والی پس از مذاکره و گفتگوی خود در هرسم با والی و نمایندگان در ادامه می نویسد: «ابوالقداره دستور مرا عمل کرده و مضافاً یک اسب عربی به پیشکار خود داد که

۱. این جنبش‌ها در واقع مقاومتی طبیعی بود از جانب ایل‌ها و عشایر در مقابل اشغال کشور و به ویژه قلمروشان بود (میروشنیکف، ۱۳۴۴: ۷۳).

۲. ژنرال پیچراخوف از فرماندهان عالی رتبه روس که مخالف بلشویک‌ها بود برای مقابله با انقلاب بلشویک‌ها همراه با نیروهای تحت فرماندهی اش به نیروهای انگلیس تحت فرماندهی ژنرال دنسترویل پیوست (احرار، ۱۳۵۲، ج ۲: ۱۰۳۳).

۳. دزد و یاغی نامیدن ایل‌ها و مدافعان ایلی ریشه در ادبیات و نوشته‌های استعماری و نوشته‌های کسانی دارد که پایگاه مردمی نداشتند. بنابراین، از این واژگان برای توجیه اعمال و رفتار خود بهره می بردند. چنانچه با نگاهی به گزارشات که بیگانگان برای اهداف خاصی به این منطقه می آمدند و با شک و سوءظن اهالی روبه‌رو شده یا از این منطقه گذر کرده‌اند این واژگان بسیار استفاده شده است (لاپارد، ۱۳۶۷: ۳۱؛ دود، ۱۳۸۴: ۴۳۱؛ ۵۲؛ Rawlinson, 1839: 342; Edmonds, 1922).

برای باراتف به رسم پیشکشی بیاورد و حضوراً اطمینان دهد که امنیت آن حدود را به عهده خواهد گرفت. پس از ۲۴ ساعت این کاروان را به طرف کرمانشاه حرکت دادم و هنگامی که نزد باراتف آمدم، از اقدامات من که موجب استرداد مجروحین و سلاح از دست رفته اسکادران و قرارداد ایجاد امنیت در پشتکوه و عدم مزاحمت بود، اظهار شادمانی کرد و به پیشکار ابوالقادر اطمینان داد که قشون روس بدان صوب لشکرکشی نخواهند نمود. وقتی از نزد باراتف باز گشتیم، پیشکار ابوالقادر نزد من آمد و پاکتی به من داد و گفت: والی گفته است در صورتی که سرگرد احمدآقا خان توانست ژنرال باراتف را از حمله به پشتکوه منصرف سازد، این پاکت را به او بده و بگو هدیهٔ قابلی نیز به ایشان تقدیم می‌شود. پاکت را باز کردم، یک چک پنج هزار ریالی در آن بود.^۱ چون آن خدمت را من برای جلوگیری از خونریزی نموده بودم نه برای پاداش دنیوی، نزد باراتف رفتم و ماجرای پیشکشی ابوقدره را به او گفتم. خندید و گفت: در برابر خدمتی که شما به ما و ابوقدره کرده‌اید، این وجه درخور نیست و پنج هزار منات هم باراتف به من بخشید. ضمناً وعده داد که به پاداش رشادت‌ها و صمیمیت‌هایی که کرده‌ایم، از دولت ایران برای شما درجه و از دولت روسیه نشان برای شما خواهم خواست» (امیراحمدی، ۱۳۷۳ الف: ۱۰۶).

۲. روایات شفاهی

با گذشت حدود یک قرن از آن حوادث و در گذشت بسیاری از کسان که این حوادث را تجربه کرده بودند، خاطرهٔ آن کم‌رنگ یا از بسیاری اذهان زوده شده است.^۲ اما هنوز در بین معمرین داستان‌ها و خاطراتی در مورد هجوم روس‌ها به ایران نقل می‌شود. امروزه در غیاب آثار مکتوب بازتاب اندکی از آن زمان در شنیده‌ها باقی است که در مناسبات یا گهگاهی در گفتگوها نقل

۱. والی بعدها بر مشک‌ها و چشمه‌های آب ایل خزل و همپیمانانش، مالیات‌های سفت و سختی بست، این مالیات‌ها شاید ناشی از دلخوری و خشم والی از ایل‌های مقابله‌کننده با روس‌ها بود که بدون اطلاع وی و سرخود به اقدام علیه آنها دست زده بودند (نوراللهی، ۱۳۹۵ ب: ۷۵-۷۶).

۲. این موضوع در مورد حوادث دیگر دورهٔ قاجار نیز رخ داده است، در این باره کسروی می‌نویسد: «سی سال گذشت و یکی از آنان که در جنبش [مشروطه] پا در میان داشته بود و یا خود می‌توانست آگاهی‌هایی گردآورد به نوشتن آن برنخاست و من دیدم داستان‌ها از میان می‌رود و در آینده کسی گردآوردن آنها نخواهد توانست. یک جنبشی که در زمان ما رخ داد اگر ما داستان آن را ننویسیم دیگران چگونه خواهند نوشت» (کسروی، ۲۵۳۷: ۳). روایات شفاهی که در این مقاله اشاره شد، بیشتر در جمع‌ها و از زبان بزرگان و معمرین بیان و بارها از زبان افراد مختلفی این موضوعات شنیده و نقل شده‌اند. از جمله فردی به نام اسماعیل (سمایل) از روستای پلکانه که در مورد دفن سرباز روسی مطالبی گفته است. همچنین هنوز از زبان کسانی که در این واقعه به صورت مستقیم یا غیرمستقیم شرکت داشته‌اند، سخنانی نقل می‌شود. به هر حال این روایت‌ها و گفته‌ها در بین مردم این منطقه با کم و کاستی‌هایی هنوز وجود دارند.

می‌شود، اما همین روایات جسته و گریخته در نبود منابع نوشتاری خود می‌تواند تا حدودی پرده از تاریکی این بخش از حوادث بردارد؛ از جمله در مورد آنکه نیروهای روس از آنجا که تدارکاتی نداشتند، به هر کجا که وارد می‌شدند در فکر غارت و چپاول بودند.^۱ سربازان و قشون روس بنا بر روایات هنگامی که سپاهشان کشته می‌شد، کشتگان را جای می‌گذاشتند و به حرکت خود ادامه می‌دادند و هر کجا گاو یا گوسفندی می‌یافتند، همچون قحطی زده‌ها آن را سلاخی می‌کردند و می‌خوردند و دوباره به راه خود ادامه می‌دادند. از سپاه روس به نام سیل ملخ یاد می‌کنند که هیچ چیزی جزء ویرانی و تلی از خاک به جای نمی‌گذاشتند.

در این زمان (هنگام هجوم روس‌ها به نواحی شمال ایلام، چرداول (چرداور) امروزی) مصادف با کوچ عشایر و ایلات به نواحی گرمسیری، نیروهای رزمی شامل تمام مردان ایل، همراه با احشام و اغنام خود به گرمسیر رفته بودند. بخشی از این ایلات که هنوز در منطقه مانده بودند، آماده رفتن به نواحی گرمسیری شدند. مردان و تفنگچیان ایلی با شنیدن خبر ورود نیروهای متجاوز به قلمرو ایلیشان برای مقابله برگشتند و در راه‌ها و گذرگاهی مهم و کوهستانی با نیروهای روس درگیر شدند و به تدریج در یک جنگ نامنظم تا نزدیک روستای گدمه در چرداول فعلی آخرین نیروهای متجاوز را از پای در آوردند یا به اسارت گرفتند.

معمربین نقل می‌کنند که در این زمان که خانوارهای ایلی بار، بنه و سیاه چادرها را جمع کرده بودند در حال حرکت به سمت گرمسیر بودند. به مردان ایلی خبر می‌دهند که زنی از زنان ایل نادانسته برای پر کردن مشک آب به چشمه‌ای در مسیر روس‌ها رفته است، با شنیدن این خبر تفنگچیان فوراً از ادامه راه منصرف شدند و شتابان خود را به محل مورد نظر رسانند. در همین حین قوای متجاوز متوجه زنی تنها در نزدیک چشمه می‌شوند، به سمت وی هجوم می‌برند، درگیری شدیدی رخ می‌دهد که با کشته شدن تعداد زیادی از روس‌ها و نجات زن پایان می‌یابد. نقل شده است که گویی روس‌ها مسخ شده بودند و تفنگچیان ایل برای نجات زن مجبور می‌شوند تا آخرین سرباز روس را به قتل برسانند.

در روایت دیگر گفته شده است، زمانی که آخرین بازمانده‌های قوای روس به گردنه دیوچکه^۲، بین روستای زنجیره و روستای گدمه، رسیدند. یکی از سران طایفه کارزان ایل خزل به نام اولی خان

۱. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ر. ک به: فریدالملک همدانی، میرزا محمدعلی خان. (۱۳۵۴). *خاطرات فرید*. گردآورنده سعود فرید (قراگللو). تهران: زوار.

تنهایی یا یک یا دو نفر همراهش در این محل با تعدادی از سربازان روس درگیر شدند و همه آنها را (که در روایات شفاهی بعضی تعداد سربازان روس را ۳ نفر سواره و بعضی ۱۴ نفر ذکر می‌کنند) از بین بردند. پس از این حادثه تفنگ‌ها و اسب‌های غنیمتی را به عنوان پیشکش به حضور والی در حسین‌آباد بردند. والی پس از آنکه دستور سپردن اسب‌ها به اصطبل و تفنگ‌ها را به اسلحه‌خانه‌اش داد، به سردی با وی برخورد کرده و تنها به گفتن یک کلمه «آفرین» بسنده کردند. این روایت به خوبی عدم دخالت والی در این نبردها و شاید عدم رضایتش را نشان می‌دهد.

روایت دیگری وجود دارد که در یکی از درگیری‌ها در گردنهٔ مله‌مازگ در نزدیک روستای ژیرتنگ میان‌قلا (میان‌قلعه) پس از بررسی کشته‌های روسی متوجه می‌شوند که یکی از سربازان قرآنی به همراه دارد به گمان اینکه وی مسلمان است جسدش را به شیوه و آداب مسلمانان دفن می‌کنند. بعدها این محل به قبرستان عمومی روستای ژیرتنگ^۱ میان‌قلعه تبدیل می‌شود و تاکنون نیز اهالی این روستا مردگان‌شان را در این گورستان دفن کرده‌اند.

شکست روس‌ها، سبب دور ماندن این ناحیه از خرابی‌ها و نابسامانی‌ها شد. این موضوع در پرتو اقدامات والی در حفظ مرزهای جنوبی خود از هرگونه تعرض قوای خارجی، توانست این منطقه را از قحطی و چپاول و مصیبت‌های شدیدی که در نتیجهٔ دخالت و حضور نیروهای عثمانی، روس و انگلیس به وجود آمده بود، دور نگه دارد و به منطقه‌ای برای ارسال مواد غذایی و مایحتاج لازم به نواحی قحطی زدهٔ کرمانشاه و همدان در آید.

البته یادآوری این مطلب لازم است هنگامی که رضاخان به قدرت رسید، نخستین اقدام وی سرکوبی ایلات و عشایر بود. وی در همین زمان به ایلام امروزی لشکرکشی و اقدام به سرکوب ایلات و دیگر ایل‌های پشتکوه کرد و اقدامات وی تأثیرات مخربی بر وضعیت این ایلات برجای گذاشت (نوراللهی، ۱۳۹۵ الف: ۱۱۰-۱۱۱). در این اقدامات امیراحمدی یار و یاور وی بود.^۲

1. Zhirtang

۲. «اوایل بهار ۱۳۰۷ هـ.ش از اعلیحضرت اجازه خواستم که به تهران بیایم و حضوراً گزارش کارهای لرستان را به عرض برسانم و ایشان نیز اجازه دادند. در این سفر، شاه ابراز محبت فراوان نمود و من دو موضوع را با ایشان به میان نهادم: یکی تخته قاپوکردن ایلات، دیگر موضوع جنگ پشتکوه و تسلیم نمودن ابوقدره‌ای‌ها. زیرا منطقهٔ وسیع پشتکوه زیر نفوذ خان مطلق‌العنان بودند، دستگاه عظیم و نفوذ فراوان و ادعای زیاد داشت. با خارجی‌ها هم بی‌سر و سر نبود و به واسطهٔ وصلتی که با بعضی اعیان کرمانشاه نموده بود، ریشه‌ای در همه جا دوانده و در یک قسمت از سرحد عراق، که از قصر شیرین تا خوزستان بود همه کاره بود. دولت در آنجا کنترلی نداشت. رضاشاه که از ابتدای کار هدفش به هم زدن حکومت خان‌ها و به وجود آوردن کشوری بود که تمام نقاطش تابع حکومت مرکزی باشند، با دیده قبول پیشنهاد مرا پذیرفت و گفت: هم با تخته قاپوکردن ایلات موافقم و هم با خاتمه دادن به کار والی پشتکوه» (امیراحمدی، ۱۳۷۳ الف: ۳۳۲).



گماردن افراد نظامی به عنوان سرپرست نظامی ایل خزل و دیگر ایل‌ها اقدامات غیرانسانی زیادی را مرتکب شدند. این اقدامات افراد گمارده شده به دست امیراحمدی (معروف به قصاب لرستان) در مورد ایل‌های ایلام و لرستان (داگلاس، ۱۳۷۷: ۱۷۰-۱۷۹؛ خالقی، ۱۳۷۳: ۲۳۸؛ امیراحمدی، ۱۳۷۳ ب: مقدمه؛ Douglas, 1952: 95-110) را در واقع می‌توان تا حدودی مربوط به کینه‌ای دانست که وی از ایستادگی این ایل‌ها در برابر نیروهای روس که وی نیز در خدمت آنها بود دانست.^۱ در این باره امیراحمدی در خاطراتش می‌نویسد:

«مأموریت من در لرستان پنج بار بود: دفعه نخستین با افسران روسی تا وسط سیلاخور رفتیم و تلفات فراوان دادیم. و در این سفر من متوجه استعداد این ناحیه و فسادى که آن را فرا گرفته بود شدم و تصمیم گرفتم که فرصتی به دست آید و خارهایی که در راه آبادانی لرستان و خوزستان هست بردارم» (امیراحمدی، ۱۳۷۳ ب: ۱۳-۱۴).

از این نوشته امیراحمدی می‌توان اینگونه برداشت کرد: باید این ایلات که دلاورانه در برابر اشغالگران و بیگانه‌گان، که امیراحمدی در خدمت آنها بود، ایستادگی کردند را قتل عام کرد. بار اول به مدت دو سال در لرستان جنایات هولناک و ضدانسانی بسیاری را انجام داد، به طوری که اقدامات جنایتکارانه وی اعتراض فرماندهان دیگر ارتش و مقامات رسمی آن زمان را نیز موجب شد. به دنبال آن رضاشاه برای آرام کردن اوضاع و انتقادات، موقت وی را برکنار کرد. پس از مدتی دوباره با ادامه شورش وی را به فرماندهی لشکر غرب منصوب کرد و به پاس جنایت‌هایش به مقام سپهبدی نائل کرد (امیراحمدی، ۱۳۷۳ ب: ۱۳-۱۴). از اقدامات دیگر امیراحمدی اینکه برای کنترل ایل‌ها، تیره‌ها و طوایف هر کدام از آنها کارداری نظامی منصوب کرد که به هیچگونه قاعده و قانونی پایبند نبودند و در انجام امور دست آنها را کاملاً باز گذاشته بود. چنانچه فردی نظامی به نام سیدتقی از گماردگان وی در میان ایل خزل که کاردار نظامی بود مرتکب جنایت‌های زیادی شد که امروزه در اذهان جمعی ایل مانده است و در مناسبت‌ها خاطراتی از آن دوران تلخ نقل می‌کنند.

۳. اهداف روس‌ها از ورود به پشتکوه

روس‌ها از اعزام بخشی از نیروهای خود به شمال ایلام امروزی یعنی شهرستان چرداول چندین هدف احتمالی در نظر داشتند: نخست پیوستن به نیروهای بریتانیایی در جنوب بین‌النهرین. دوم

۱. سپهبد امیراحمدی کلیه اموال خویش را در سال ۱۳۰۶ هـ.ش، به همسر و فرزندان انتقال داد (بلوچ و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۴)، شاید این امر ناشی از ترس و واهمه‌ای بود که وی احساس می‌کرد ممکن است بعدها دامنگیر وی شود.

تصرف پشتکوه و قلمرو والی که نقش مهمی در تسلط و کنترل بر بین‌النهرین داشت. سوم آنکه از رفت و آمدهای کارداران نظامی و سیاسی آلمانی و عثمانی با والی آگاه بودند. با تصرف این نواحی در صدد بودند که هرگونه اقدامی علیه خود را در این ناحیه از بین ببرند. چهارم آنکه در واقع این احتمال هست که از تصرف کرمانشاه و آگاهی از تجمع زیاد نیروهای متشکل از عثمانی‌ها، و متحدانشان از جمله ایل کلهر، تابعه و نیروهای ژاندارمری در کرد و سرپل ذهاب و قصرشیرین که گردنه و تنگه معروف پاتاق را در اختیار داشتند، با هدف دور زدن و محاصره این نیروها دست به اعزام و تصرف بخش‌های شمالی ایلام امروزی زدند که ناکام ماند. از طرفی همچنان که بخشی از سپاهیان خود را به لرستان برای تصرف خرم‌آباد اعزام کردند، می‌خواستند این منطقه را نیز در دست بگیرند و جای پای خود را برای اقدامات بعدی مستحکم کنند. اما به نظر می‌رسد که در معادلاتشان مقاومت سرسختانه و وطن‌پرستانه ایلات این نواحی را مدنظر قرار نداده بودند. همچنان که در لشکرکشی به لرستان نیز با شکست‌های سنگینی از جانب طوایف و ایل‌ها روبه‌رو شدند. تنها با پادرمیانی امیراحمدی توانستند خود را به خرم‌آباد برسانند اما در این ناحیه نتوانستند کاری از پیش ببرند نقشه و اهدافشان برای همیشه عقیم ماند.

نتیجه‌گیری

اعلام بی‌طرفی والی هرچند موجب شد که پشتکوه (ایلام امروزی- قلمرو حکمرانی والی) از خرابی‌های ورود قوای بیگانه مصون بماند، اما به خوبی می‌دانست تنها اعلام بی‌طرفی نمی‌تواند وی و قلمرویش را از مصائب و خطرات و تهدیدهای نیروهای متخاصم به دور نگه دارد، بنابراین، به تقویت نیروهای تحت فرماندهی‌اش پرداخت و توانست نیرویی متشکل و نیرومند تشکیل دهد. در سایه این دوراندیشی تلاش زیادی کرد تا بتواند از دول متحد (آلمان و عثمانی) کمک‌های نظامی و تسلیحاتی و مالی دریافت نماید. والی غلام‌رضا خان در این زمان تمام نیروهایش را در جنوب قلمرویش متمرکز کرده بود، زیرا وی تصور می‌کرد که تجمع نیروهای انگلیسی در جنوب بین‌النهرین (بصره، کوت‌الاماره) مهم‌ترین تهدید هستند و دیگر آنکه نواحی کرمانشاه در این زمان در کنترل نیروهای ایل کلهر، ژاندارمری و عثمانی با پشتیبانی آلمانی‌ها بود. عثمانی‌ها در گذشته بارها با والی جنگیده بودند و متحمل شکست‌های سنگینی شده بودند. در این اوضاع که به متحدی قوی نیاز داشتند، سعی در جلب والی داشتند و نمی‌خواستند وارد جنگی شوند که بازنده قطعی آن بودند، والی نیز با درک اوضاع با آنها اعلان دوستی کرده بود.



اما با پیشروی روس‌ها به سمت کرمانشاه و تصرف این ناحیه، روس‌ها با آگاهی از این موضوع که نیروهای انگلیسی در کوت‌الاماره به محاصره نیروهای عثمانی به فرماندهی سرهنگ علی احسان در آمده‌اند و با توجه به مقاومت‌های شدید ایلات، عشایر و نیروهای ژاندارمری سبب از دست رفتن زمان زیادی برای پیوستن و کمک‌رسانی قوای روس به انگلیس شده بود، آنها پس از تصرف کرمانشاه بخشی از نیروهایشان را به پشتکوه فرستادند که این نواحی را تصرف کنند و دالان جدید و میانبری برای کمک‌رسانی به نیروهای محاصره شده انگلیس ایجاد کنند. نیروهای روس با ورود به شمال ایلام که قلمرو ایل خزل و همپیمانانش بیژنه‌وند و طوایف زردلانی بود، با مقاومت سرسختانه و جنگ‌های نامنظم و چریکی و پارتیزانی مواجه گردیدند، به طوری که تا آخرین نفرات نیروهای متجاوز یا کشته شدند یا به اسارت این طوایف درآمدند. این شکست آنها را متقاعد ساخت که در این ناحیه نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. والی نیز در دیدار با امیراحمدی در هلسم^۱، برای سلب مسئولیت از خود و برگرداندن اسرا و تجهیزات غنیمتی روس، مدافعین را یک عده دزد و اشرار نامید. اما خودداری روس‌ها از دست‌درازی دوباره به این ناحیه، نشان داد که آنها در صورت ورود نه با نیروهای مزدور والی، بلکه با مردمان و جنگجویان ایلی روبه‌رو خواهند شد. بنابراین، از اهداف خود دست برداشتند و از ورود دوباره به این ناحیه خودداری کردند.

ایل خزل، ریزه‌وند و بیژنه‌وند (همپیمانان در این منطقه) که در مقابل یورش و اقدامات سپاهیان اعزامی روس به شمال ایلام ایستادگی کردند، زیرا در این زمان، هرچند با والی دارای پیمان نظامی یا هاونگره^۲ بودند. اما در امور نظامی و دفاعی مستقل عمل می‌کردند و والی نیز آنها را یاغی می‌دانست. از طرفی والی در این زمان، حتی با آگاهی از ورود سپاهیان روس، آمادگی در افتادن با آنها را نداشت و فقط به تداوم حکمرانی خود می‌اندیشید چنانچه بعدها با به قدرت رسیدن رضاشاه با حفظ سمت خود با وی کنار آمد. بنابراین، می‌توان گفت که کوچ‌نشینان و طوایف ایل خزل و تابعه در این زمان با توجه به روحیه و رسوم ایلی کهن که همواره ورود هر نیرو یا گروه بیگانه‌ای به قلمروشان را بر نمی‌تافتند، با شدت و سرسختی به مقابله با آنها برخاستند، نیروهای خویش را در قالب واحدهای چریکی و پارتیزانی سازماندهی کرده و متجاوزین را در نواحی کوهستانی و گذرگاه‌های این منطقه نابود کردند.

فرمانده روس‌ها نیز با توجه به شکست و خسارتی که بر اثر ورود به این مناطق به آنها وارد

1. Halasem

2. Havnegareh در زبان کردی به پیمان‌نامه‌های ایلی می‌گویند.

شده بود، نیروهایی به فرماندهی پیچراخوف تدارک دید که مجدد به پشتکوه حمله کنند. اما با میانجیگری امیراحمدی که خطرات حمله به پشتکوه را به آنها یادآوری کرد، از ارسال نیرو به پشتکوه منصرف شد. هرچند برخورد بین عشایر پشتکوه با قوای روس در نوشته‌های این دوره به قوای والی نسبت داده شده، اما خاطرات شفاهی و سینه به سینه خلاف این را نشان می‌دهد.

کتابنامه

- اتابکی، تورج. (۱۳۸۷). *ایران و جنگ جهانی اول میدان نبرد قدرت‌های بزرگ*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: انتشارات ققنوس.
- احرار، احمد. (۱۳۵۲). *طوفان در ایران*. ج ۲. تهران: انتشارات نوین.
- امیراحمدی، احمد. (۱۳۷۳ الف). *خاطرات نخستین سپهبد ایران*. به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد. تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- امیراحمدی، احمد. (۱۳۷۳ ب). *اسناد نخستین سپهبد ایران*. به کوشش سیروس سعدوندیان. تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- بلوچ، شبنم؛ جیلانی، حنا؛ کیانی، عارفه. (۱۳۹۶). *خانه سپهبد امیراحمدی اولین سپهبد ایران*. تهران: معاونت شهرسازی و معماری-مدیریت بافت و بناهای تاریخی تهران.
- خالقی، زهره. (۱۳۷۳). *آوای مهر، یادواره قمرالملوک وزیری*. تهران: دنیای مادر.
- داگلاس، ویلیام. او. (۱۳۷۷). *سرزمین شگفت‌انگیز و مردمی مهربان و دوست داشتنی*. ترجمه فریدون سنجر. تهران: انتشارات گوتنبرگ.
- دنسترویل، لایونل چارلز. (۱۳۶۲). *خاطرات ژنرال دنسترویل: سرکوبگر جنگل*. ترجمه حسین انصاری. تهران: نشر فرزاد.
- دوبد، بارون. (۱۳۸۴). *سفرنامه لرستان و خوزستان*. ترجمه محمدحسین آریا. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- رحمانی، علی. (۱۳۸۰). «جایگاه ایران در استراتژی آلمان». *ایران و جنگ جهانی اول (مجموعه مقالات سمینار)*. برگزارکننده مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی (اداره انتشار اسناد)؛ با همکاری انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران. به کوشش صفا اخوان. تهران: وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. صص ۱۳۱-۱۴۶.
- روستایی، محسن. (۱۳۷۷). «سردار اکرم نظرعلی خان طرهانی». *فصلنامه لرستان پژوهی*. ش ۳ و ۴. صص ۱۱۸-۶۷.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. «رونوشت فرمان احمدشاه قاجار در خصوص بی‌طرفی دولت ایران در جنگ جهانی اول». شناسه سند ۲۹۳/۱۸۷۶۵. تاریخ سند: ۱۲۹۳/۰۸/۰۹ ه.ق.
- سیاح، محمدعلی بن محمدرضا. (۲۵۳۶). *خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت*. به کوشش حمید سیاح. به تصحیح سیف‌الله گلکار. تهران: انتشارات امیرکبیر.

- فریدالملک همدانی، میرزا محمدعلی خان. (۱۳۵۴). *خاطرات فرید*. گردآورنده مسعود فرید (قراگزلو). تهران: زوار.
- فن میکوش، داگوبرت. (۱۳۷۷). *واسموس*. ترجمه کیکاووس جهاننداری. قم: مؤسسه فرهنگی همسایه.
- کسروی، احمد. (۲۵۳۷). *تاریخ هجده ساله آذربایجان*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- گرکه، اولریخ. (۱۳۷۷). *پیش بسوی شرق*. ترجمه پرویز صدری. تهران: نشر کتاب.
- لایارد، سر اوستن هنری. (۱۳۶۷). *سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه در ایران*. ترجمه شهروز امیری. تهران: انتشارات وحید.
- مجد، محمدقلی. (۱۳۸۷). *قحطی بزرگ*. ترجمه محمد کریمی. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ملک‌زاده هیرید، ح. (۱۳۲۸). *سرگذشت حیرت‌انگیز یک افسر و کارمند ارشد دولت در ۳۷ سال خدمات لشکری و کشوری که توأم با وقایع مهمه و اسرار مکتومه تاریخ معاصر است*. تهران: [پینا].
- میروشنیکف، لی یوف. ایوانوویچ. (۱۳۴۴). *ایران در جنگ جهانی اول*. ترجمه ع. دخانیاتی. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- نظام‌السلطنه مافی، حسین‌قلی خان. (۱۳۷۹). *خاطرات و اسناد حسین‌قلی خان نظام‌السلطنه مافی*. به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران: نشر تاریخ ایران.
- نظام‌الدین زاده. سیدحسن. (۱۳۷۷). *هجوم روس و اقدامات رؤسای دین برای حفظ ایران*. تهران: انتشارات شیرازه.
- نوراللهی، علی. (۱۳۹۵ الف). «علل و زمینه‌های تخته قاپو کردن عشایر استان ایلام در دوران معاصر براساس نظریه سیستم‌ها (مطالعه موردی ایل خزل)». *فصلنامه فره‌وشی*. ش ۲. صص ۱۰۷-۱۱۳.
- نوراللهی، علی. (۱۳۹۵ ب). «بررسی قوم باستان‌شناسی سیستم اقتصادی کوچ‌نشینان غرب زاگرس مرکزی پیش از دولت مدرن». *فصلنامه فره‌وشی*. ش ۳. صص ۵۵-۸۰.
- نی درمایر. اسکار. (۱۳۶۳). *زیر آسمان سوزان ایران*. ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: نشر تاریخ ایران.
- Douglas, William. O. (1951). *Strange Lands and Friendly People*. New York: Harper & Brothers Publishers.
- Edmonds, C. J. (1922). "Luristan: Pish.Li.Kuh and Bala Gariveh". *The Geographical Journal*. LIX: 5. pp. 335-356.
- Rawlinson, Henry C. (1839). "Notes on a March from Zohab at the Foot of the Zagros, along the Mountains to Khuzistan (Susiana), and from Thence through the Province of Luristan to Kirmanshah, in the Year 1836". *The Journal of the Royal Geographic Society*. No.9. pp. 26-116.
- Matthee, Rudi. (2018). "INFIDEL AGGRESSION: THE RUSSIAN ASSAULT ON THE HOLY SHRINE OF IMAM REZA, MASHHAD, 1912". *Russians in Iran_ Diplomacy and Power in the Qajar Era and Beyond*. I.B.Tauris & Co. Ltd. London. New York. pp. 143-176.

Reasons for the Arrival and Retreat of Russian Armies in the First World War in Poshtkuh (Ilam)

Ali Norallahy¹

During the First World War, in spite of its declared neutrality, Iran turned into the scene of battles between Russian and British armies, on the one hand, and Ottomans and Germans, on the other hand. In order to strike a blow to Ottomans, occupy Mesopotamia, and also join the British armies, who were their allies, the Russians began a military campaign in the West of Iran. The Ottomans and Germans also employed certain strategies in opposition to their activities, including providing financial support for Gholamreza Khan, the ruler of Poshtkuh. However, this ruler changed his position in practice and declared his neutrality. Unlike him, the nomads and ethnic tribes of the region, who saw the threats to their territory, equipped their fighters against the Russians and managed to defeat them in their own realm of power. Based on a study of local proofs and oral history preserved by the members of nomadic and ethnic tribes and through library and field studies, this paper aims to clarify the different dimensions of the history of Poshtkuh and the role of nomadic tribes in preventing the arrival of occupying Russian forces in the region.

Key Terms

World War I, Poshtkuh, Russians, Khazal tribe.

1. PhD in Archeology (Historical Periods), Islamic Azad University, Science and Research Branch, alinorallahy@yahoo.com

Nowruz: The Religions and National Identity of Iranians

Hekmatollah Molla salehi¹

Many people have spoken or written about Nowruz rituals. There are numerous and invaluable old sources available on Nowruz and the related myths and rituals; the theological, cosmological, and astronomical views in relation to Nowruz, and the customs and traditions related to this occasion and the Sassanid Iran and kingdom. In the modern era, several archeological findings, documents, and studies, alongside the comparative studies conducted by historians, mythologists, linguists, experts studying ancient scripts, and Iranian and non-Iranian Iranologists have provided plenty of useful and reliable scientific data about Nowruz. The present study does not discuss Nowruz-related customs and rituals; rather, it follows a theoretical and philosophical approach to investigating Nowruz rituals and their connection with Iranians' national and religious identity. The author believes that, in comparison to the huge number of historical, comparative, and field studies conducted in this regard, this approach to Nowruz customs has been to some extent neglected by researchers in this field.

Key Terms

Nowruz rituals, identity, nature, continuity, connection, subsistence.

1. Professor at the Archeology Department, University of Tehran, hekmat_mollasalehi@yahoo.com

ancient world such as proto-Sumerian script and the Indus script. The theory of the Master Grid takes the beginning of writing in the region further back in history and highlights the fundamental role of Iran not only in the realm of script invention but also in founding some other important cultural achievements more than ever before.

Key Terms

Halil River, Harīr (silk), geometric writing system, master grid, proto-Elamite script, linear Elamite script, Konar Sandal.

Goddess of Halil River: The Roots of Geometric Thought and its Achievements in Ancient Cultures of the Near East¹

Azhideh Moqaddam²

Similar to other large rivers, Halil River or Halil Rud has greatly affected the agricultural communities developed in its vicinity. Although the name of the guardian of this huge river has not been mentioned in any text, the author believes that it has been derived from the word *Harīr* (velvet). This Persian loanword in Arabic is the short form of *Harī[r]-Rūd* and is used as an adjective to describe the delicate and wavy nature of Chinese silk. Abundant crops, which led to the permanent settlement of early agricultural populations over time, provided prehistoric human beings with the chance to use their spare time more efficiently. In the light of this new opportunity, they managed to reflect more profoundly on their surrounding world, which resulted in some achievements in relation to living a better life. These achievements appeared faster over time. From the beginning of agriculture until the fourth and third millennia BC, there were noteworthy developments in the realm of culture. The increase in Man's knowledge demanded serious thought regarding the ways to record and preserve the ever-increasing information. At this point, scripts with a geometric basis functioned more efficiently because geometry is linked to calculation. Through examining the signs of linear Proto-Elamite script used in the mudbrick inscriptions of southern Konar Sandal mound in Jiroft, the author reconstructed the original pattern of an integrated geometric system which is capable of recreating some signs that share the same structural foundation with the signs of the most ancient scripts of the neighboring cultures of the

1. Some parts of this paper have been derived from a speech by the author in the unveiling ceremony of the book of *System of Geometric Writing in the Tablets of Southern Konar Sandal Mound in Jiroft* on 18 January 2020 at the Institute of Archeology, University of Tehran.

2. PhD in Ancient Cultures and Languages, University of Tehran, duraesuka@gmail.ir

Role of Kia'ids in Reconstructing the Economic, Social, and Political Conditions of Eastern Regions of Gilan

Sahar Abdollahi¹

Seyyed Rasool Musavi Haji²

Hassan Hashemi Zarjabad³

The Kia'ids were a powerful dynasty that ruled a part of Gilan known as Biya_pish from 8th to 10th centuries (AH). They continued their rule independently from the Central Safavid government for about two and a half centuries. Very little research has been conducted on the economic status of Kar_Kia or Kia'id period, and there are only some scattered descriptions in this regard in historical texts and travelogues. The main purpose of this study is to study and explain the role of Gilan's silk in the internal commercial economy and the economic and political changes of the local Kia'id government. The findings of the study indicate that one of the factors affecting the economic growth and prosperity of the Kia'ids was the historical geography of Gilan. As an economic and strategic product, silk was of great importance in the Kia'id period, and Gilan played an undeniable role in attracting European markets and trade centers because of producing massive amounts of high quality silk. While describing and explaining the social conditions of that time and analyzing its economic elements, the present study investigates the factors which were effective in the economic growth of the local Kia'id government in Gilan and the economic crises after the disintegration of this dynasty.

Key Terms

historical geography, Gilan, Kar kia, economy, silk, Russia, Shah Abbas I.

1. PhD candidate of Archeology, Faculty of Art and Architecture, University of Mazandaran (corresponding author), sahar.abdolahi491@gmail.com

2. Professor at the Archeology, Faculty of Art and Architecture, University of Mazandaran, seyyed.rasool@yahoo.com

3. Associated Professor, Archeology Department, University of Mazandaran, h.hashemi@umz.ac.ir

Nature, Necessity, and Methodological Principles of Iranology

Mansour Tarafdari¹

Iranology is one of the new academic disciplines in the realm of human sciences which has been recently launched in some universities. The curriculum of this field consists of various courses on history, geography, archeology, literature, mythology, folklore, economics, etc., which demonstrates its interdisciplinary nature. Presenting a preliminary definition of this field and introducing its nature, purposes, subject, and methodological principles are among the most important problems which demand further discussion. Accordingly, the present study aims to respond to a number of fundamental questions regarding the necessity and purposes of Iranology and the importance of various related methodological approaches through collecting the required data from authentic sources and resorting to empirical studies in this field. The findings of the study demonstrate that, following an interdisciplinary approach and a multi-dimensional perspective, Iranology provides a more comprehensive knowledge of the problems related to Iranian culture and civilization. However, achieving this important purpose and attaining correct epistemological knowledge depends, to some extent, on adopting an efficient and appropriate methodology. Hence, having an accurate understanding of methodology in criticizing the views and works of foreign Iranologists and obtaining a more realistic knowledge of Iranology is of great significance.

Key Terms

Iranology, interdisciplinary, epistemology, methodology.

1. Assistant Professor, Iranology Department, Meybod University, tarafdari@meybod.ac.ir

Intertextual Relationships between the Timurid Style of Persian Literature and Miniature Based on Gérard Genette's Theory

Chenor Saidi¹

According to the intertextuality approach and Bakhtin's hypotheses, which were later expanded by Gérard Genette, no work of art is independent from other artistic works, and all of them bear a tight relationship with each other. A study of the shared elements of the literary and miniature styles of the Timurid period testifies to the existence of an intertextual relationship between these two prevalent artistic fields of that time. Following a descriptive-analytic approach, the present study aims to examine the literary and artistic works of the Timurid period and highlight the extent of the influence of literature over the art of miniature. The findings of the study indicate that the style of Persian literature has been employed as an introduction to the development of the miniature style of the Timurid period, and it is impossible to investigate the miniature works of this period without first learning about the common literary styles of that time.

Key Terms

Timurid period, stylistic, Persian literature, miniature, intertextuality, Gérard Genette.

1. MA student of Archeology, Tarbiat Modares University, c.saidi@modares.ac.ir

Historical Geography of Alvand and Qarasu Rivers and their Roles in the Development of Ancient Cities of Sarpol Zahab and Kermanshah

Iraj Rezaie¹

Given the historical background of the two old cities of Sarpol Zahab (old Hulwan) and Kermanshah (Qurmasin/ Qarmisin in Arabic texts of the early Islamic Period), it can be claimed that one of the most important factors in the development and subsistence of the mentioned cities during the various historical periods has been the existence of two important rivers of Alvand (Alvan) and Qarasu. A study of different texts of the Islamic period indicates that the name of the old region and town of Hulwan has been adopted from the name of Alvan River. In the book *Hudud al-alam* (4th century, AH) reference has been made to the exact location of Alvand River in relation to the city of Hulwan, and the name “Alvand” has been used in the same form until now. Regarding Qarasu River, it seems that this name replaced its old name in the Safavid period or a short time before that. The old name of Qarasu, like Alvand River, was probably similar to the name of a city in its vicinity. Accordingly, some options such as the ancient Korma River, Arazishoo River, and Gamasiab River have been discussed and studied in relation to the old name of Qarasu River. Based on the texts of the Islamic period and a number of scattered archeological proofs, it seems that the old city of Kermanshah was located in the south of Qarasu River under the Qajar texture of the present city.

Key Terms

Alvan, Hulwan, Sarpol Zahab, Qarasu, Arazishoo.

1. PhD in Archeology (Historical Periods), University of Tehran, iraj.rezaie@ut.ac.ir

Economic Roles of Zoroastrian Tradesmen and Trade Centers in the Qajar Period

Masoud Dadbakhsh¹
Tahmineh Raessadat²

From a political and social point of view, the Qajar period is considered to be one of the important periods in the history of Iran because of the occurrence of the Constitutional Revolution and the development of the National consultative Assembly during this time. In the first years of this government, Zoroastrians did not live in desirable financial conditions; however, from the mid Qajar period, because of establishing a relationship with the Parsis Community of India, their role in the economic and social activities of society became more eye-catching. This incident finally led to their playing a significant role in the events related to the Constitutional Revolution. Relying on first hand sources and following a descriptive-analytic method, this study was conducted to investigate Zoroastrians' commercial activities and trade centers during the Qajar period and examine their political and social ventures at that time. The findings of this study indicate that Zoroastrian tradesmen and trade centers gradually improved their commercial status from the middle of the Qajar era onwards and, in addition to trade, expanded their activities in relation to money exchange and land ownership over time. The collection of these elements resulted in the gradual growth of their political and social status.

Key Terms

Qajar period, Constitutional revolution, Iranian Zoroastrians, Zoroastrian tradesman, Zoroastrian trade centers, Indian Parsis.

1. PhD in History of Iran after Islam, Lecturer at University of Applied Science and Technology (corresponding author).dadbakhsh.masoud@gmail.com

2. PhD in History of Iran after Islam, Lecturer at Ferdowsi University of Mash. ta.raessadat@gmail.com

Table of Contents

Editorial	5.6
Hekmatollah Molla Salehi	
Economic Roles of Zoroastrian Tradesmen and Trade Centers in the Qajar Period	7.24
Masoud Dadbakhsh; Tahmineh Raessadat	
Historical Geography of Alvand and Qarasu Rivers and their Roles in the Development of Ancient Cities of Sarpol Zahab and Kermanshah	25.41
Iraj Rezaie	
Intertextual Relationships between the Timurid Style of Persian Literature and Miniature Based on Gérard Genette's Theory	43.59
Chenor Saidi	
Nature, Necessity, and Methodological Principles of Iranology	61.80
Mansour Tarafdari	
Role of Kia'ids in Reconstructing the Economic, Social, and Political Conditions of Eastern Regions of Gilan	81.98
Sahar Abdollahi; Seyyed Rasool Musavi Haji; Hassan Hashemi Zarjabad	
Goddess of Halil River: The Roots of Geometric Thought and its Achievements in Ancient Cultures of the Near East	99.122
Azhideh Moqaddam	
Nowruz: The Religions and National Identity of Iranians	123.132
Hekmatollah Molla salehi	
Reasons for the Arrival and Retreat of Russian Armies in the First World War in Poshtkuh (Ilam)	133.154
Ali Norallahy	

Quarterly Of Iranian Studies

(Interdisciplinary Journal, Scientific - Specialized)

(Motale'āt.e Iranshenāsi)

ISSN: 2476 - 2989

Vol. 6, No. 19, Winter 2021

License Holder (Publisher): Iranology Foundation

Director_in_Charge: Dr. Mohammad Bahramzadeh

Editor_in_Chief: Dr. Hekmatollah Molla Salehi

Manager: Dr. Masoud Dadbakhsh

Editorial Board

Dr. Mehri Baqeri	Tabriz University
Dr. Naser Takmil Homayoun	Academy of Humanities and Cultural Studies
Dr. Mahmoud Jafari Dehaqi	University of Tehran
Dr. Zohreh Zarshenas	Academy of Humanities and Cultural Studies
Dr. Fathollah Mojtabaei	University of Tehran
Dr. Hekmatollah Molla Salehi	University of Tehran
Dr. Mohammad Bahramzadeh	Research Deputy and Faculty Member at the Iranology Foundation
Dr. Mahmood Tavusi	Tarbiyat Modares University

Issue Editor: Zohreh Dowlati

Translator: Roya Khoii

Design & Type Latin: Monica Toosi

Publisher: Iranology Foundation

Address: Iranology Foundation, Iranshenasi st., Southern Sheikh Bahae, Tehran, Iran.

Tel: 0098_21_ 88608925

Fax: 0098_21_ 88608922

Email: Fasnameh@iranology.ir